

فرهنگ دانشگاه

نشریه معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه صنعتی اصفهان شماره دوم • مهرماه ۱۳۹۸ • بیست هزار تومان

نشریه داخلی دانشگاه صنعتی اصفهان



دانشگاه از حیرانی تا رستگاری

با آثار و گفتارهایی از:

سید محمود مدرس هاشمی

مقصود فراستخواه

نعمت الله فاضلی

مهدی گلشنی

میشم سفیدخوش

هادی خانیکی

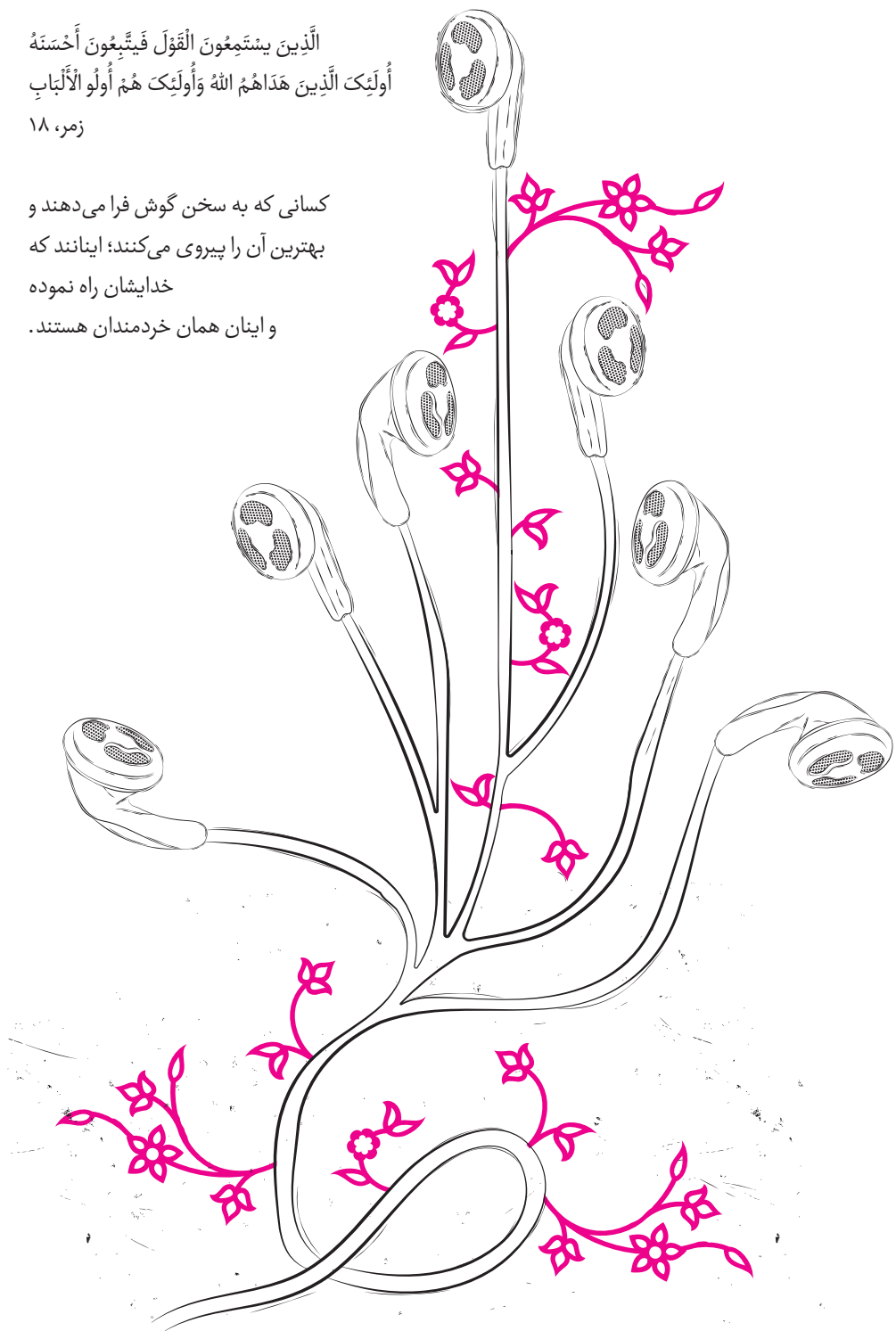
مسعود بهار

محمد معماریان

الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ
أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ

زمر، ۱۸

کسانی که به سخن گوش فرا می‌دهند و
بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ اینانند که
خدایشان راه نموده
و اینان همان خردمندان هستند.





حضرت امام خمینی ره:

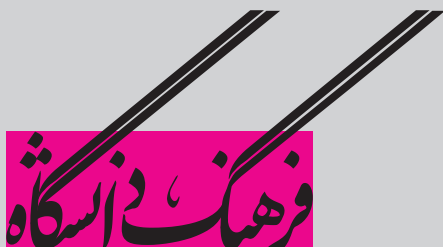
این چه وضعی است که در ایران هست؟
این چه آزادی است که اعطا فرموده‌اند؟!
مگر آزادی اعطاشدنی است؟! خود این
کلمه جرم است. کلمه اینکه «اعطا کردیم
آزادی را» این جرم است. آزادی مال مردم
هست، قانون آزادی داده، خدا به مردم
آزادی داده، اسلام آزادی داده، قانون اساسی
به مردم آزادی داده است... آزادی اعطایی
اینست که می‌بینید. آزادی اعطایی که
آزادی حقیقتاً نیست، اینست که می‌بینید.
برای این است که مردم را اغفال کنند.
سخنرانی در جمع ایرانیان مقیم عراق ۱۰ خرداد
۱۳۵۷، نجف (صحیفه امام خمینی (ره) جلد ۳)

رهبر معظم انقلاب ع:

آزاداندیشی در جامعه ما یک شعار مظلوم
است، تا گفته می‌شود آزاداندیشی، عده‌ای
فوری خیال می‌کنند که بناست همه
بنیان‌های اصیل در هم شکسته شود
و آن‌ها چون به آن بنیان‌ها دل بسته‌اند،
می‌ترسند. عده‌ای دیگر هم تلقی می‌کنند
که با آزاداندیشی باید این بنیان‌ها شکسته
شود. هر دو گروه به آزاداندیشی که شرط
لازم برای رشد فرهنگ و علم است، ظلم
می‌کنند.

(دیدار جمعی از اعضای انجمن قلم)

۸ بهمن ماه ۱۳۸۱



فصلنامه فرهنگ دانشگاه

شماره دوم، مهرماه ۱۳۹۸

صاحب امتیاز: معاونت فرهنگی اجتماعی دانشگاه صنعتی اصفهان

رئیس شورای سیاست‌گذاری: سید مهران نحوی

مدیرمسئول: محمدرضا توکلی

سر دبیر: مهدی فولادگر

باتشکر از: حسین طاق‌داری، محمد صالح بینا، مهرالسادات صدری و امیر محزونیه

ویراستار: سلیمه فولادگر

صفحه‌آرایی: گروه فرهنگی هنری مسک؛ محبتی مجلسی

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

ارتباط با نشریه در شبکه‌های اجتماعی: @iutculture

پست الکترونیک: farhangimag@of.iut.ac.ir

آدرس: اصفهان، میدان استقلال، دانشگاه صنعتی اصفهان، ساختمان معاونت فرهنگی،

طبقه دوم، کتابخانه فرهنگ، شماره تلفن: ۰۳۱۳۳۹۱۳۲۰۷، ۰۹۱۳۳۰۹۷۶۹۶



هوای روزهای بهاری ۱۳۹۸ در دانشگاه صنعتی اصفهان، هوای تحول و نو شدن بود. اعتدال و آرامش طولانی شش ساله ریاست دکتر محمود مدرس هاشمی وارد دوران تازه‌ای شد و با امیدهایی برای پیشبرد و استمرار در اجرای طرح تحول راهبردی به دوران ریاست دکتر سید مهدی ابطحی بر این دانشگاه پیوند خورد. هرچند استعفای دکتر مدرس هاشمی به دلیل فشارهای مستمر کاری در طی این دوران طولانی و ثمربخش، با مقاومت دانشگاهیان روبرو شد و آنها با تهیه نامه و ارایه درخواست‌های کتبی و شفاهی به وزارت علوم و سایر مراجع تصمیم‌گیرنده، خواستار ادامه مدیریت وی بر دانشگاه بودند اما در نهایت و با اصرار ایشان به استعفا، ریاست دانشگاه به دکتر سید مهدی ابطحی سپرده شد. گرچه برای غالب جامعه دانشگاهی، آن استعفا ناخوشایند و حتی ناپهنگام به نظر می‌رسید اما شاید آمدن نام دکتر ابطحی به عنوان ریاست دانشگاه، از نگرانی‌ها کاست و در نهایت دانشگاه با گشاده‌رویی و امید به استقبال ریاست وی رفت. به طوری که از همان روزهای نخست، نشست‌های متعدد و جلسات مستمر رییس جدید با اساتید، کارکنان و دانشجویان حس دوگانه میانه‌روی و تغییر را از گفتار و عملکرد ایشان، تداعی می‌کرد.

نشریه فرهنگ دانشگاه، ضمن ارج نهادن به تمامی تلاش‌ها و تحولات مثبت صورت گرفته در زمان ریاست جناب آقای دکتر مدرس هاشمی و مجموعه مدیریتی وی در طول شش سال (که بخش کوچکی از آن در مصاحبه با ایشان در این شماره نشریه آمده)، انتخاب جناب آقای دکتر ابطحی، را به ایشان و مجموعه دانشگاهیان تبریک می‌گوید و امیدوار است جامعه دانشگاهی ضمن بهره‌مندی از تعهد، تخصص و تجارب وی، به همراهی منصفانه، منتقدانه و سازنده در راستای بهبود عملکردها، فرآیندها و فضای علمی-فرهنگی دانشگاه در این دوران ادامه دهد تا آرمان دانشگاه هویت‌ساز و تحول‌آفرین، محقق شود.

انشاءالله

فهرست مطالب

سخن نخست: گفت‌وگوی آزاداندیشانه / سید مهران نحوی ۶
سرمقاله: فانتزی روشنفکرانه یا راهبرد عملگرایانه؟ / مهدی فولادگر ۱۰

گفت‌وگوها

دانشگاه مکتب‌ساز / گفت‌وگو با دکتر سید محمود مدرس هاشمی ۱۸
نقش «کنشگران مرزی» در سرگذشت دانشگاه ایرانی / گفت‌وگو با دکتر مقصود فراستخواه ۴۲
در مورد فرهنگ غفلت کردیم / گفت‌وگو با دکتر مهدی گلشنی ۶۰
ایده برای دانشگاه ایرانی / گفت‌وگو با دکتر میثم سفیدخوش ۸۰
توسعه ساختاری فرهنگ در دانشگاه / گفت‌وگو با دکتر هادی خانیکی ۹۲

مقالات

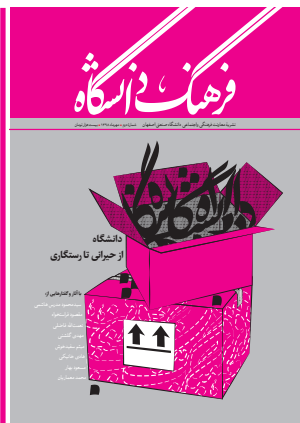
دانشگاه از حیرانی تا رستگاری / دکتر مسعود بهار ۱۰۰
زندگی روزمره و استادی دانشگاه / دکتر نعمت‌الله فاضلی ۱۱۴
چیستی فرهنگ در دانشگاه / علی ماهرالنقش ۱۳۰
عقلانیت هنجاری / افسانه پورنقشبند ۱۳۶

معرفی کتاب و نقد فیلم

استاد از دانشجو شدن چه می‌آموزد؟ / محمد معماریان ۱۴۲
رو به رهایی / نقد فیلم «انجمن شاعران مرده» / محسن ظهراپی ۱۵۲
تجربه‌نگاری / دوره‌های آنلاین و آینده آموزش عالی / نویسنده: ترزا جانسون، لیندا ای. سیسرو / مترجم: مهدی نظری ۱۵۶
بازتاب: نقد شماره اول نشریه ۱۶۴

شناسنامه دانشگاه

ملاحظات برای بهبود کیفی پژوهش‌های اجتماعی ۱۷۲





سخن نخست

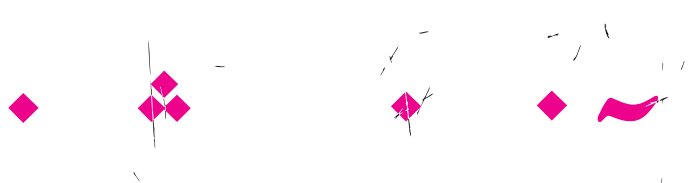
سید مهران نحوی

کف و ک

شماره دوم نشریه فرهنگ دانشگاه با تأخیری ناخواسته منتشر شد. پسندیده چنین بود که تنوع بهتری از دیدگاه‌ها در نشریه لحاظ شود و چون برخی مصاحبه‌ها با وقت‌دهی طولانی‌مدت از سوی مصاحبه‌شوندگان محترم روبرو شد، به ناچار تأخیری در نشر شماره دوم رخ داد.

در شماره پیش بیان شد که عدالت و آزادی دو مقدمه مهم اندیشه‌ورزی و گفتگو برای نیل به جامعه‌ای متعالی است. تعبیر ژرف امیرمومنان (ع) در مورد عدالت به عقیده نگارنده در مورد آزادی نیز صادق است؛ آنجا که فرمود سخن‌سرایی در مورد آن بسیار وسیع و عمل به آن بسیار دشوار است.

سخن از آزاداندیشی بلیغ و فراوان شنیده می‌شود اما در عمل



وی اراداندیسانه

مشکلات و موانعی وجود دارد. این شاید بیشتر به آن جهت است که به هر علت، نام و اعتبار این گفتمان بیشتر مورد توجه و بهره برداری است تا الزامات آزاداندیشی و اصل آن. آزاداندیشی در دو بعد شخص و اجتماع قابل فهم است. انجام این مقوله در بعد فردی، خود به خود با موانع کمتری روبروست ولی در بعد اجتماعی نیازمند قبول شرایط دیالوگ یا گفتگو هستیم. شرایطی که ارتباط و درک عمیق از یکدیگر را فراهم می کند.

ضعف در برقراری ارتباط ادراکی یکی از مشکلات و مسائل انسان امروزی است. چنین به نظر می رسد که در دنیای مدرن، انسان ها از برقراری ارتباط و درک یکدیگر گریزان هستند و در شناخت، تحلیل و فهم اندیشه دیگری، کمتر از خود توانایی و بلوغ نشان می دهند.

کج فهمی، تعارض، نفی یکدیگر و تأیید بی چون و چرای معرفت خویش از ویژگی‌های بارز انسان در دوران مدرن و از آفت‌های شناختی بشر در عصر معاصر است. در چنین وضعیتی افراد چنانچه شایسته است به اندیشه دیگری احترام نمی‌گذارند و پیش از آنکه مهارت خوب شنیدن را یاد بگیرند، سخن می‌گویند و در تحلیل اندیشه‌های دیگری، گرفتار پیش‌داوری‌های ذهنی هستند.

بخشی از مشکلات بشر در اندیشیدن و ناتوانی انسان‌ها در برقراری ارتباط با دیگران، معلول پدیده بنیادی دنیای مدرن است که صدای اعتقادات دینی، مناسبات اجتماعی و روابط انسانی تحت تأثیر عقل‌گرایی و منطق تجربی پوشیده شده و بخش دیگر معلول انفعال جزم اندیشانه جریان‌های فکری سنتی است که حیات خود را در این وانفسای مدرنیته در خطر حذف می‌بینند.

از یک طرف با وجود تمام فرصت‌هایی که معرفت‌شناسی علمی و تجربی در عصر جدید برای بشر فراهم کرده است، به نظر می‌رسد ایمان بی‌حد و حصر به اثبات‌گرایی و تجربه‌گرایی محض در حوزه شناخت، شأن انسان را تا حد یک ماشین پایین آورده است. از طرف دیگر سیطره دگماتیسم در تفکرات سنتی، فرصت نو شدن و فراگیر شدن اندیشه‌های ماورایی و آسمانی را از جوامع امروز سلب نموده است. به نظر می‌رسد انسان امروزی گرفتار دو بیماری مزمن است. ناتوانی در کسب معرفت جامع به هستی و ناتوانی در برقراری ارتباط ادراکی انسانی.

هدف ما در نشریه فرهنگ‌دانشگاه، ایجاد فضایی برای گفتگوی مبتنی بر آزاداندیشی است. در این شیوه، منظور تأیید یا رد تفکر دیگری یا خود نیست. بلکه فهم هستی و درک صحیح ارزش‌ها و باورهای دیگری است. هدف شناخت است نه توجیه، همکاری است نه رقابت. درواقع در یک گفتگوی آزاداندیشانه، هدف دستیابی به یک توافق یا ستیز اندیشه‌ها نیست بلکه درک حقیقت و فهم بیشتر است. برقراری پیوند و ارتباط با دیگری به منظور پیروی از اندیشه او نیست بلکه متعهد می‌شویم تا به صورت مشارکت‌آمیز به کندوکاو در مورد اندیشه خود و دیگری بپردازیم، زندگی و باهم بودن را تجربه کنیم و اعتماد، ایمان و باور به دیگران را در خود پرورش دهیم.

روزگار آشفته و مملو از کج‌فهمی، بداندیشی و دشواری در برقراری ارتباط و فهم دیگران نیاز به گفتگوی آزاداندیشانه را بیش‌ازپیش آشکار ساخته است. گفتگوی آزاداندیشانه، افراد و گروه‌های معارض را گرد هم می‌آورد تا به حل مسائل، تعارض‌ها، مجادله‌ها و نگرانی‌های جمعی و تنگناهایی که جامعه امروزی به آن گرفتار شده است بپردازد.

گفتگوی آزاداندیشانه، انسان‌ها را به هم نزدیک‌تر می‌کند و موجب دوری از بدفهمی در میان آن‌ها می‌شود، تأثیر بسزایی در پرورش اندیشه و شخصیت افراد دارد و آدمی را برای حل مشکلات خود و جهان پیرامون آماده‌تر می‌کند و موجب خوداندیشی و ایجاد فرصت برای ارزیابی اندیشه‌های خویش و متعالی نمودن آنست.

گفتگوی

آزاداندیشانه،

انسان‌ها را به هم

نزدیک‌تر می‌کند

و موجب دوری از

بدفهمی در میان

آن‌ها می‌شود،

تأثیر بسزایی در

پرورش اندیشه

و شخصیت افراد

دارد و آدمی

را برای حل

مشکلات خود و

جهان پیرامون

آماده‌تر می‌کند.

روح گفتگوی آزاداندیشانه در جستجوی معنا بین مشارکت‌کنندگان متبلور می‌شود. این جریان معنا فرصت فهم جدیدی را به آدمی می‌دهد و معنای مشترکی پدید می‌آورد. انسان تا زمانی که در رویارویی با دیگران قرار نگرفته باشد، از درک واقعی خود و هستی ناتوان است. شناخت آدمی از خویش زمانی به‌طور کامل تحقق می‌یابد که شخص بتواند سخنان و رفتار خود را در برابر دیگران بیازماید. امیدواریم نشریه فرهنگ دانشگاه بتواند قدمی هرچند کوچک در این راه بردارد.

تو خود را گمان بُرده‌ای پُر خرد
آنایی که پُر شد دگر چون بَرَد؟
زدعوی پُری، زان تهی می‌روی
تهی آی تا پُر معانی شوی
زهستی در آفاق، سعدی صفت
تهی گرد و باز آی پر معرفت ■



آدمی فربه شود از راه گوش
جانور فربه شود از حلق و نوش

(مثنوی معنوی، دفتر ششم)

جهان، همواره در حال دگرگونی است و لحظه‌ای توقف و ایستادن به آن راه ندارد. برای نخستین بار، هراکلیتوس تغییرات لحظه به لحظه جهان را اینچنین دقیق و ظریف وصف کرده که: «نمی‌توان در یک رودخانه دو بار پا گذاشت، چراکه هنگامی که برای بار دوم از آن عبور می‌کنیم، دیگر نه آن رودخانه رودخانه قبلی است و نه تو آن انسان قبلی». این فیلسوف یونان باستان با وجود اذعان به تغییر دائمی، عنصر ثابت و ایستایی را با عنوان «قانون حاکم بر جهان» شناخته که «تضاد»، نماد و نمود اصلی آن است. بارها و پیوسته پس از وی، تعداد بی‌شماری از متفکران و ایده‌پردازان معترف شده‌اند که «هر نفس نو می‌شود دنیا و ما، بی‌خبر از نو شدن اندر بقا». تغییرات و نو شدنی که ضمن برانگیختن انسان هوشیار به تفکر و تدبیر درباره ساحات مختلف این نظام متغیر انسانی، همواره او را برای تفسیر این جهان با جادوی کلمه، وسوسه می‌کند و پیشتر می‌برد تا علاوه بر وصف و تفسیر خویش و جهان خویش، در این تغییرات مستمر و بی‌پایان، نقش‌آفرین شود. تو گویی منشأ تمامی این تضاد و دگرگونی نه در جایی خارج از وجود او که درون اوست و جان و جهانش را دمداد به شکلی تازه و نیازمند تفسیر تبدیل می‌کند. تفسیری که برای فربه شدن، بیش از گفتن به شنیدن، بیش از شنیدن به دیدن و بیش از دیدن، به خوانش برگ برگ هستی

فانته

راهب



زی‌روشن فکرانه‌یا ردعمل گرایانه؟

سرمقاله

گفت و شنود عالمانه و شجاعانه درباره دانشگاه
مهدی فولادگر

و نظام آفرینش حاجت دارد و همه اینها برای عیان شدن به «زبان» و قوه ناطقه نیاز دارد که آن را وجه تمایز میان انسان و حیوان دانسته‌اند.

آدمی در هر فضایی قرار گیرد، در معرض بلکه تحت تأثیر شرایط متغیری است که در محیط پیرامونش رخ می‌دهد و ساحات مختلف وجودی‌اش در این تغییرات، دستخوش دگرگونی می‌شود؛ لذا نه به اختیار که بنا به رسالت انسانی‌اش نمی‌تواند در برابر این تغییر، سکوت و بی‌عملی را برگزیند. چراکه بدون شناخت و تفسیر این نو شدن در خود و جهان پیرامونش، امکان تحول و انسانی‌تر شدن جهان را نخواهد یافت. بنابر آنچه گفته شد بدون تفسیر، تغییر معنا ندارد و تغییر دادن بدون تفسیر، بلاهت است. ما ناگزیر به تفسیریم و ضرورت دارد با کمک تفسیر خود و دیگران، تغییر را بفهمیم و در نهایت، این ساحت زبان است که به فربه شدن تفسیر ما کمک می‌کند. زبانی که هم از تفکر و اندیشه برمی‌خیزد و هم خوراک اندیشه را تأمین می‌کند. همان که صورت ظاهر و انضمامی‌اش، در قالب کلمات و مفاهیم عریان می‌شود، سپس به روایت می‌رسد، نقل و نقد را میسر می‌کند و البته در محضر اوست که دیدن بر شنیدن و شنیدن بر گفتن اولویت بلکه فضیلت دارد.

تحولات دانشگاه نیاز به تفسیر دارد

با نگاه به آنچه بیان شد بر سر موجودیت و هستی واحد تحلیل این نشریه یعنی «دانشگاه»، تغییرات و مختصات امروزی این فضا، تردیدهای جدی وجود دارد و اگر در پذیرش تغییرات هم شک و تردیدی نیست ولی بر سر تفسیر تغییر و بالاتر از آن، شناخت علل و زمینه‌های پوست‌اندازی دانشگاه همچنان مناقشات مهمی در جریان است که بی‌شک ریشه‌های تاریخی- اجتماعی عمیق و متعددی دارد.

انکار یا عدم توجه جدی به تفسیر این تغییرات، نه فقط از سوی کسانی که هر تغییری آنها را دل‌نگران می‌کند و تاب گفتگو درباره آن را ندارند و یا کسانی که تفسیرهای خود را حقیقت محض و مطلق می‌شمارند بلکه از سوی کاهلان فکری نیز صورت می‌پذیرد. آنها که آثار تغییر را ملاحظه کرده و به سکوت معنادار و تعمیدی خویش در سطح نظر و بی‌تفاوتی در سطح کنش اجتماعی ادامه می‌دهند و در واقع، بازی ارتش تنگ‌نظران را تکمیل و تسهیل می‌کنند.

دانشگاه‌ها از زمان آغاز فعالیت خود در دوران مدرن، ادوار مختلفی را پشت سر گذاشته‌اند که نموداری از تغییرات اجتماعی در سطح کلان بوده است. می‌توان شیوه خاصی از توصیف نسل‌های دانشگاهی را پذیرفت اما نمی‌توان واقعیت آن را نادیده گرفت. در رایج‌ترین شیوه تقسیم‌بندی این دوره‌های تحول، چهار عصر کلان و کلی را برای تغییرات در اهداف و مأموریت دانشگاه برشمرده‌اند. مأموریت اصلی دانشگاه‌ها در بدو تأسیس، آموزش نسل‌های آتی بود اما به تدریج پژوهش نیز جزء لاینفک آن شد و نسل دوم دانشگاه‌ها پدیدار گشت که در آنها در کنار آموزش، فعالیت‌های پژوهشی نیز مورد توجه قرار گرفت.

■
دانشگاه‌ها از
زمان آغاز فعالیت
خود در دوران
مدرن، ادوار
مختلفی را پشت
سر گذاشته‌اند
که نموداری از
تغییرات اجتماعی
در سطح کلان
بوده است.
می‌توان شیوه
خاصی از توصیف
نسل‌های
دانشگاهی را
پذیرفت اما
نمی‌توان واقعیت
آن را نادیده
گرفت.

در دنیای رقابتی امروز و با توجه به تحولات در توسعه اقتصادی و اجتماعی کشورهای مختلف، بازار آموزش به منظور همسویی بیشتر با فرآیند توسعه اقتصادی در سطوح مختلف بومی، منطقه‌ای و بین‌المللی ناگزیر از حرکت از ایفای نقش سنتی شد. یعنی از ارائه آموزش‌های همگانی یا انجام پژوهش‌های کمتر کاربردی، به سوی ایفای نقشی فعال در حل مسائل جامعه و پاسخگویی به نیازها در تعامل با محیط پیرامونی حرکت کرد. دانشگاه با چنین رویکردی، کارآفرین، ارزش‌آفرین و ثروت‌آفرین است و دانشگاه‌های نسل سوم نامیده می‌شود. در نسل چهارم و همزمان با توسعه و تسهیل دسترسی به محتوای آموزشی الکترونیکی، دانشگاه‌ها عهده‌دار مسئولیت‌های جدیدی در قبال جامعه هم شده‌اند. آنها برای حل مسائل اجتماعی و محیط محلی برنامه دارند و برای انجام مسئولیت اجتماعی خود، اهداف و راهبرد تعریف می‌کنند. علاوه بر این تغییرات ظاهراً درون-زاد در سطح دانشگاه که نسل‌های مختلف آن را پدید آورده، در فضای پیرامون این نهاد مدرن نیز تغییراتی شگرف رخ داده که دانشگاه نمی‌تواند نسبت به آن بی‌اعتنا و خاموش باشد. مگر می‌توان در جهانی که به قول فوکو، ریشه‌های سیاست، همه مفاهیم را به لرزه درآورده است، به تأثیر سیاست و گفتمان قدرت بر دانشگاه بی‌اعتنا بود؟ مگر می‌توان در جهانی که بازار سرمایه، همه اشکال رابطه را دگرگون کرده، به دگرگونی ارتباط دانش و بازار بی‌توجهی کرد؟ و مگر می‌توان در زمانه‌ای که جنگ ایده‌ها و ایدئولوژی‌ها، از جهان ما رخت بر بسته و منازعات تازه‌ای میان هفتاد و دو ملت درگرفته است، بی‌طرف ایستاد و شاهد خاموش رخدادهایی بود که حاصل از تحولاتی نظیر جهانی‌شدن، جان و جهان ما را پرآشوب و پرمسأله‌تر از تمامی ادوار ماقبل خود ساخته است؟ زبان پیشین که تنها پای در جهان سنت داشته باشد و نخواهد پیچیدگی‌های جهان جدید را دریابد یا آلوده به انواع تدلیس و دروغ و نیرنگ شده باشد، قادر نیست شور تازه‌ای برای تحلیل رخدادها ایجاد کند و شرایط تازه، زبان و مفاهیم تازه‌ای می‌طلبد که البته می‌تواند و باید از تمام منابع پیشینی، با نگاهی زاینده و رو به آینده تغذیه کند.

دانشگاه برای تفسیر، نیاز به مفاهیم انسانی دارد

اما اگر بپذیریم بخش اعظم این تغییرات در بیرون و درون نهاد دانشگاه، فراتر از اراده و انتخاب‌های فردی دانشگاهیان، موضوعی ساختاری-اجتماعی و تاریخی است و دانشگاه همچنان وضعیتی است «در حال شدن» که قرار و غنودن آن در سکون و سکوت ابدی محال است، گام اول برای حضور فعالانه در این تغییرات، تفسیر و شنیدن از کسانی است که ۱- روایت‌های دست اول از تغییرات دانشگاه و محیط اجتماعی پیرامون آن دارند، ۲- همزمان خود را به تفسیر و مفهوم‌سازی درباره این تغییرات و رخدادهای پیرامون آن متعهد می‌دانند، ۳- برای دانشگاه در سیر تحولات کلی اجتماعی، نه جایگاهی ناظر و منفعل، که نقشی فعال و سازنده قائل هستند، ۴- دانشگاه و تفسیر موجودیت آن را

در نسل چهارم

و همزمان با

توسعه و تسهیل

دسترسی به

محتوای آموزشی

الکترونیکی،

دانشگاه‌ها

عهده‌دار

مسئولیت‌های

جدیدی در

قبال جامعه هم

شده‌اند. آنها

برای حل مسائل

اجتماعی و محیط

محلی برنامه

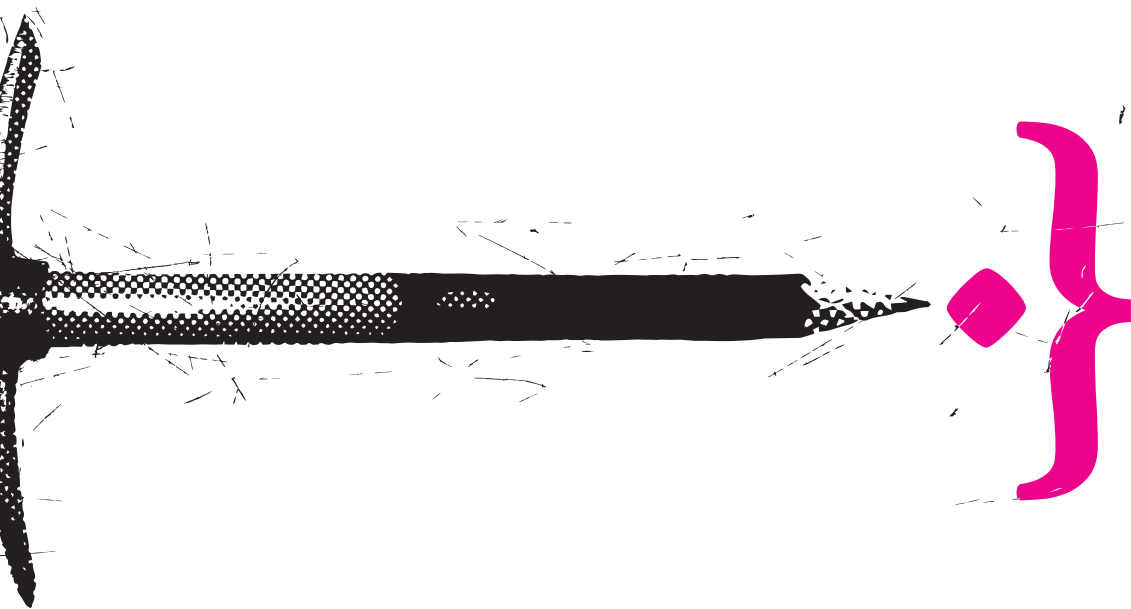
دارند و برای

انجام مسئولیت

اجتماعی خود،

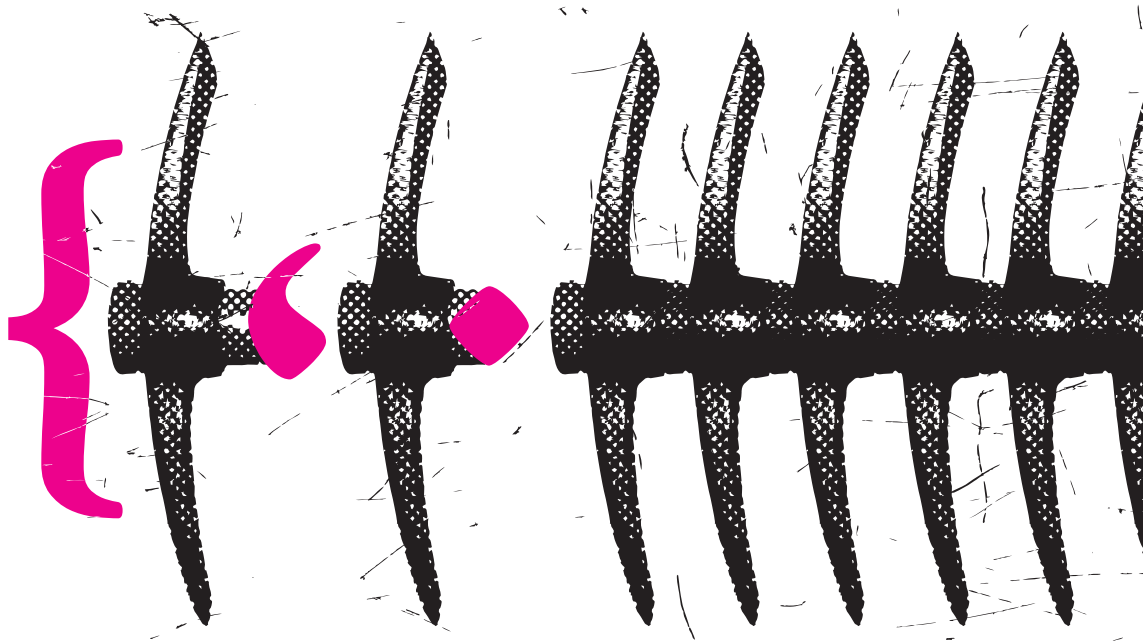
اهداف و راهبرد

تعریف می‌کنند.



نیازمند زبانی تازه می‌دانند و باور دارند این زبان در عرصه فرهنگ با تکثیر، خودانگیختگی و زایش، تقویت می‌شود و اطمینان دارند بن‌مایه‌های این تفسیر و تغییر در فضایی چون محیط جغرافیایی- اجتماعی ایران، هم در فرهنگ دینی، هم در سنت ایرانی و هم در فرهنگ‌های غنی و ریشه‌دار جهانی موجود و قابل استخراج است.

از همین‌رو در این شماره نشریه «فرهنگ دانشگاه» ضمن پذیرش متواضعانه حقیقت این تغییرات در سه سطح خرد، میانه و کلان، از ثمرات تلاش و همت اساتیدی بهره‌مند می‌شویم که یا در این تغییرات دخیل و نقش‌آفرین بوده یا با پژوهش‌های متعدد خود در تفسیر این دگرگونی‌ها اشتغال دارند و یا خود کانون، مرکز و اسوه تغییرات و پویایی دانشگاه هستند. به همین منظور و در سطح کلان، به سراغ دکتر مقصود فراستخواه رفته‌ایم که مهارتش در مفهوم‌سازی و توصیف واقعیت امروز دانشگاه در سطح ایران و جهان، به گواهی آثار متعدد و همکاران دانشگاهی‌اش کم‌نظیر و در موارد متعددی، بی‌نظیر است. مصاحبه‌ای که چندی پیش انجام گرفته و دقت نظر و وسعت دانش این استاد دانشگاه در تاریخ و جامعه‌شناسی، آن‌را به گفتگویی درباره گذشته و اکنون دانشگاه تبدیل کرده است. در این بخش همچنین مصاحبه‌ای با دکتر میثم سفیدخوش انجام شده و ضرورت و اهمیت ایده دانشگاه و فقدان آن در تولد و رشد دانشگاه ایرانی، مورد توجه این استاد جوان دانشگاه شهید بهشتی قرار گرفته است. همچنین در گفتگویی



اختصاصی و طولانی، از دیدگاه دکتر مهدی گلشنی بهره‌مند شده‌ایم که بیشتر به موضوع تعصب در حیطه دانشگاه و علم پرداخته است. در سطح میانی، نگرانی‌های دکتر نعمت‌الله فاضلی، در حیطه بخشی از دانشگاهیان یعنی فرهنگ اساتید دانشگاه طرح شده که ضرورت و فوریت تغییرات در سطح اعضای هیأت علمی را منعکس می‌سازد و در نهایت در سطح خرد، روایتی دست اول از دکتر محمود مدرس‌هاشمی، رئیس پیشین دانشگاه صنعتی اصفهان نقل شده که چالش‌های مدیریت در عصر تغییرات شتابان را واکاوی کرده و از تجربه‌های مدیریت دانشگاهی خاص در مقطع زمانی خاص سخن می‌گوید. روایت‌هایی که تنها به این سه بخش محدود نبوده و در سراسر نشریه از نقد و نظر، مقاله و تحلیل جاری است و خبر از گام نهادن در ابتدای مسیری سخت با هدف آزاداندیشی در حیطه اندیشه‌ورزی و تفکر می‌دهد که پیمودن آن بی‌همراهی مخاطبان ارجمند و دریافت روایت‌ها، تجربیات و نظرات آنها ممکن نیست.

در این مسیر، زبان، سلاح و ابزار مشترک ما برای انتشار ثمرات این اندیشه‌ورزی، روایت و گفتگوست. گرچه زبان را برای انتقال نقد و نظر و اندیشه به کار بسته‌ایم اما برای بُرنده‌تر شدن این ابزار، بیش از گفتن، محتاج شنیدنیم که باور داریم شنیدن، خرد آدمی را فربه‌تر و بارورتر می‌سازد بویژه شنیدن و خواندن از بزرگانی که به تفسیر و تغییر جهان می‌اندیشند و آن را باور دارند. ■

گفتوگ



وہا

گفت وگوہایی با

دکتر سید محمود مدرس هاشمی

دکتر مقصود فراستخواه

دکتر مهدی گلشنی

دکتر میثم سفیدخوش

دکتر هادی خانیکی



دانش

مصاحبه با دکتر سید محمود مدرس هاشمی، رئیس سابق دانشگاه صنعتی اصفهان در آخرین روزهای خردادماه و زمانی انجام گرفت که او تازه ردای ریاست را پس از عبور از مسیر شش ساله و پرپیچ و خم وانهاده بود؛ هرچند از غبار خستگی بر چهره‌اش خبری نبود اما این را نباید به حساب آسان بودن دوره آرام مدیریتش گذاشت. عصر او، از پی دورانی پرتلاطم و پرحاشیه آمده بود و گویی آرامشی دریایی می‌طلبید که به قول این عضو هیأت علمی دانشگاه صنعتی اصفهان، شأن و کرامت دانشگاهیان را به دانشگاه بازگرداند. آرامشی که بازپس گرفتنش به گفتار آسان و در مقام عمل، گوهری است نایاب و حاصل تلاش ده‌ها صاحب تفکر و انسان دغدغه‌مند که در بخش‌های مختلف این فضای دانشگاهی، زیست جهان ما را آرام و قابل افتخار، می‌سازند. در طول این مصاحبه، که چندمین ملاقات طولانی‌ام با دکتر مدرس هاشمی بود، راز این آرامش دانشگاه را در شخصیت و منش آرام، وسیع، متواضع و صبور او یافتیم. کسی که از دوست و منتقد با زبانی خوش سخن می‌گوید. او صنعتی را هویت خودش و همه دانشگاهیانی می‌داند که با هر باور و دیدگاهی، به اتفاق علاقمند به آینده آن هستند و قدر نعمت تنفس در فضای دانشگاه را در هر دم و بازدم خویش می‌دانند.

● آقای دکتر ضمن سپاس بابت فرصتی که در ایام امتحانات در اختیار ما گذاشتید، پرسش‌های خودم در ارتباط با دوره ریاست شما بر دانشگاه صنعتی اصفهان را از منظر سه گروه از دانشگاهیان مطرح می‌کنم. هرچند این گفتگو طولانی خواهد شد اما احتمالاً پرسش‌های دیگری نیز برای نشریه و مخاطبان آن باقی خواهد ماند که امیدوارم توفیق حاصل شود که در نوبت‌های بعدی نیز آنها را با شما مطرح سازم. اولین پرسش این‌که در دوره مدیریت شما، نگاه به جایگاه و نقش اعضای هیأت علمی دانشگاه چه بوده و چه تفاوت‌هایی با سایر دوره‌ها دارد و چقدر این نگاه در جذب اعضای هیأت علمی اثرگذار بوده و برای تثبیت و ترویج این نگاه چه اقداماتی انجام گرفته است؟ همچنین چه

روایت رییس سابق دانشگاه صنعتی اصفهان از تجربیات و شرایط مدیریت شش ساله براین دانشگاه

گاه مکتب ساز

گفت‌وگو با دکتر سید محمود مدرس هاشمی



دانشگاه، قبل از هر چیز یک مجموعه فرهنگی است و در آن، انسان‌ها نقش اصلی را دارند؛ نه سخت‌افزار و نه حتی نرم‌افزار. افراد هستند که اهمیت دارند و البته هر قشر در جای خودش، واجد اهمیت است. اساتید، دانشجویان و کارمندان، همه مهم هستند اما به جرأت می‌توان گفت قوام فکری و هویتی دانشگاه، به اعضای هیات علمی آن است. در ذیل بحث دانشگاه‌های مکتب‌ساز و هویت‌دار که تاکنون چند بار طرح کرده‌ام و الان قصد ورود به جزئیات آن را ندارم، عرض کرده‌ام که ما دانشگاه‌هایی داریم که مکتب‌ساز، هویت‌دار و هویت‌ساز هستند. چگونه یک دانشگاه می‌تواند مکتب‌ساز و هویت‌ساز باشد؟ به نظر می‌رسد نقش اصلی را در این مساله، اعضای هیات علمی بازی می‌کنند. دلیلش اینست که با نگاه به بعضی دانشگاه‌ها که متأسفانه در سال‌های اخیر با توجه به توسعه کمی بی‌رویه راه‌اندازی شده، ملاحظه می‌کنید اساساً عضو هیات علمی ثابت ندارند و دانشگاهی که عضو هیات علمی ثابت ندارد، اساساً هویتی ندارد و نمی‌توان گفت مکتب و طرز فکر آن چیست. بنابراین نقش اصلی هویت‌سازی در دانشگاه، توسط اعضای هیات علمی صورت می‌گیرد، این نکته اول. اما نکته دوم اینست که هرچند در دانشگاه صنعتی اصفهان طبیعتاً انتظار اصلی از اعضای هیات علمی، تربیت افراد متخصص و برجسته در حوزه فنی و مهندسی است ولی نقش آنها، بسیار فراتر از یک بحث تخصصی در حیطه کاری‌شان است. به این دلیل که اساساً استاد در دانشگاه بخواهد یا نخواهد دارای نقش فرهنگی است. درواقع این‌طور نیست که ما بتوانیم اعضای هیات علمی را به دو دسته تقسیم کنیم، عده‌ای که دارای نقش فرهنگی و تاثیر فرهنگی هستند و عده‌ای که چنین نقشی ندارند. استاد بخواهد یا نخواهد، دارای اثر فرهنگی است. طبعاً استادی که خودش به این موضوع توجه داشته باشد، بهتر می‌تواند نقش خود را ایفا کند. پس نکته دوم اینکه استاد، فقط کارش آموزش تخصص نیست. استاد، نقش فرهنگی و تاثیرگذاری فرهنگی روی قشر دانشجو دارد. حال اگر این مقدمه یک و دو را بپذیریم، نقش استاد در این دانشگاه خیلی ظریف، حساس و مهم می‌شود. یعنی استاد در دانشگاه محور بوده و نقش فرهنگی دارد. بنابراین طرز فکر و رفتار استاد، بسیار بسیار مهم است. حال بپردازم به پرسشی که شما به طور خاص مطرح کردید و اینکه چه کارهایی در این دوره، در ارتباط با این موضوع انجام شده است. اول اینکه متأسفانه جذب اعضای هیات علمی، همچنان با شیوه‌ای انجام می‌شود که صددرصد مورد قبول ما نیست. اعتقادمان اینست که جذب اعضای هیات علمی، به صورت متمرکز به خصوص برای دانشگاه‌های بزرگ درست نیست. دانشگاه‌های بزرگ، قاعدتاً باید بتوانند خودشان در جذب هیات علمی تصمیم‌گیرنده باشند. اما با همین آیین‌نامه‌ها و شیوه‌های فعلی، سعی شده بهترین نحوه عملکرد وجود داشته باشد. به این ترتیب که اولاً معتقدیم

استاد بخواهد یا نخواهد، دارای اثر فرهنگی است. طبعاً استادی که خودش به این موضوع توجه داشته باشد، بهتر می‌تواند نقش خود را ایفا کند. پس استاد، فقط کارش آموزش تخصص نیست. استاد، نقش فرهنگی و تاثیرگذاری فرهنگی روی قشر دانشجو دارد.

وقتی قرار است یک استاد، جذب یک دانشکده یا جامعه علمی شود، باید جامعه علمی مرتبط با حوزه تخصصی آن استاد، او را در جمع خودشان بپذیرند. این نکته بسیار مهمی است و ما خوشبختانه روندی را نهادینه کردیم که بررسی صلاحیت‌های تخصصی استاد به بهترین شکل ممکن توسط افراد متخصص مربوطه و البته کارگروه رسمی و قانونی بررسی صلاحیت علمی صورت می‌گیرد. اما علاوه بر این، در قانون یک کارگروه صلاحیت عمومی هم پیش‌بینی شده است. این کارگروه شاید در برخی دانشگاه‌ها یا بعضی شرایط زمانی، روند اشتباهی را دنبال کرده یا در بند ظواهر یک استاد دانشگاه بوده ولی در دانشگاه صنعتی اصفهان در دوره مدیریت بنده چنین مسیری پیموده نشده و سعی شده بررسی صلاحیت‌ها به سمت بررسی توانمندی‌های فرهنگی فردی برود که قرار است عضو هیات علمی شود. یعنی اینکه شخصیت فرهنگی و شخصیت استادی وی تا چه حد رشد کرده و می‌تواند بر روی دانشجو تأثیرگذار باشد. به نظر می‌رسد این شیوه درستی است و انشالله ادامه پیدا کند. اما در خصوص سوال دوم یعنی توانمندسازی اعضای هیات علمی نیز از ظرفیت برگزاری دوره‌های توانمندسازی برای اساتید استفاده شده است. در زمینه توانمندسازی اعضای هیات علمی، اعتقاد این بوده که این دوره‌ها، نمی‌تواند دوره‌های یک‌طرفه باشد. چون عضو هیات علمی اهل تحلیل و صاحب‌نظر و صاحب‌اندیشه است. برگزاری جلسات، عمدتاً به شکل تعاملی و دوطرفه بوده و اساتیدی حضور داشتند که اولاً در حوزه کاری خودشان صاحب‌نظر بودند ثانیاً اداره جلسات با استفاده از نظرات خود اعضای هیات علمی و گفتگو- محور بوده است. ارزیابی‌ها نشان می‌دهد این شیوه برگزاری خیلی تأثیرگذار بوده و اعضای هیات علمی نیز استقبال مناسبی از این جلسات با چنین شیوه برگزاری داشتند. این فعالیت‌ها آغاز شده و البته در این زمینه هنوز راه درازی پیش رو داریم.



ملاک اصلی
این بود که
استاد، شخصیت
استادی داشته
باشد، یعنی آدمی
که اهل تحلیل
بوده، صداقت،
وجدان و تعهد
کاری داشته
باشد، کرامت
انسانی و شیوه
درست رفتار با
دانشجو برایش
مهم بوده و
رفتاری محترمانه
داشته باشد.

● آقای دکتر در ارتباط با زمینه فرهنگی مثل شخصیت فرهنگی، تأثیرگذاری فرهنگی و شخصیت استاد و اهمیتی که برای شما داشته چه معیارهایی در نظر گرفته شده و فرهنگی بودن، چه معیارهای عینی و شاخص‌هایی دارد؟

چند تا از این معیارها عبارتست از: تعهد کاری، وجدان کاری، صداقت و اهل تحلیل بودن. منظور از تعهد این است که فرد استخدام شده، واقعا متعهد به کار باشد که این را هم از تحقیقات میدانی و هم از طریق مصاحبه با استاد متوجه می‌شویم. در بعضی زمان‌ها، بعضی معیارهای سیاسی، به عنوان یکی از شاخص‌ها تلقی می‌شد ولی در این دوره مدیریت برای ما اصلاً مهم نبود استاد چه دیدگاه سیاسی دارد ولی مهم بود که او در مسائل مختلف اهل تحلیل باشد و درواقع یک انسان رشدیافته دانشگاهی و فرهنگی باشد. این معیارها در مصاحبه‌ها رعایت و سنجیده می‌شد تا ببینند استاد تا چه حد نسبت به نظرات مختلف، اهل تحلیل است. شاخص‌ها از این جنس بود و ظواهر خیلی مدنظر ما نبود. البته طبیعتاً

برخی ملاک‌های حداقلی در ابعاد مختلف در نظر گرفته می‌شود اما ملاک اصلی این بود که استاد، شخصیت استادی داشته باشد، یعنی آدمی که اهل تحلیل بوده، صداقت، وجدان و تعهد کاری داشته باشد، کرامت انسانی و شیوه درست رفتار با دانشجو برایش مهم بوده و رفتاری محترمانه داشته باشد. هرچند ممکن است در کارگروه مربوطه، الزاما همه اتفاق نظر نداشته باشند ولی قالب کلی و نگرش کلی دانشگاه، چنین شاخص‌هایی بوده است.

● اگر این اثربخشی با دوره‌هایی که برگزار می‌کردید، به شکل مطلوب حاصل نمی‌شد، چه برخوردی اتفاق می‌افتاد؟ اگر غیر از آن تعریف که شما از اثربخشی فرهنگی داشتید، اتفاق می‌افتاد، چه راهکاری وجود داشت؟ منظورم در مواجهه با استادی است که نمی‌توانست یا نمی‌خواست از نظر فرهنگی اثربخش باشد و شاید برعکس دانشجو را بی‌انگیزه می‌ساخت؟

در واکنش به شماری از اساتید با تأثیرات اندک فرهنگی، دانشگاه عکس‌العمل مستقیمی نداشت و فقط در جلسات مختلف سعی می‌شد که اهمیت نقش استاد تبیین گردد. ولی اینکه احساس شود افرادی با تأثیرات مخرب فرهنگی در دانشگاه وجود دارند، خوشبختانه تعدادشان اصلا زیاد نبوده و البته در همان موارد هم به ایشان تذکراتی داده شده و یا با استاد گفتگو صورت گرفته و در مواردی نادر به قطع همکاری دانشگاه با استاد هم منجر شده است.

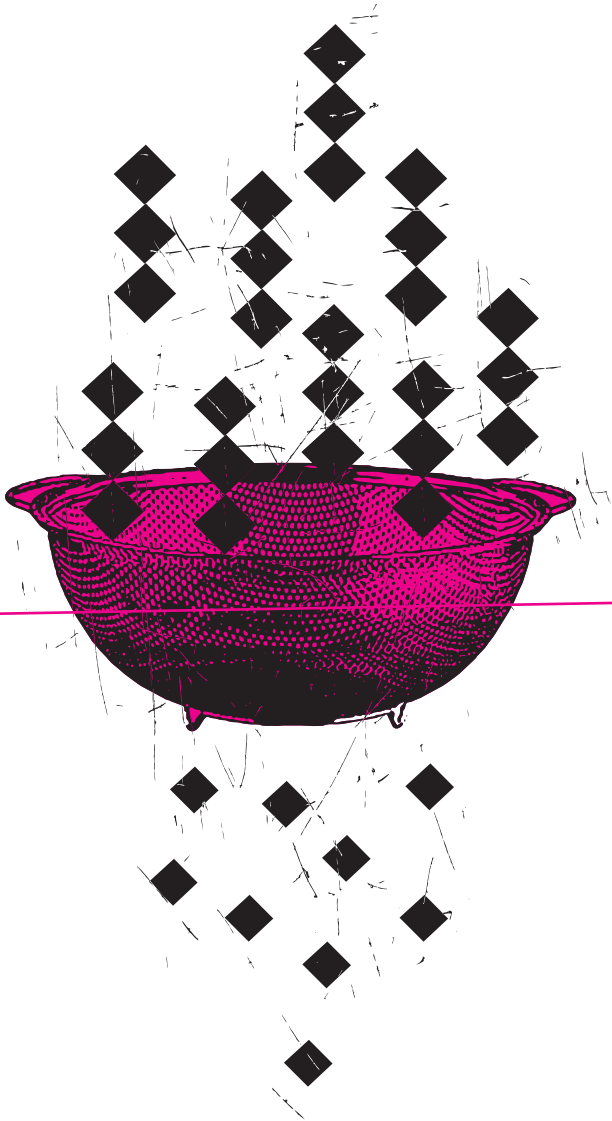
● آقای دکتر تأثیرات مخرب فرهنگی ممکن است به‌ندرت در محیط دانشگاه تعبیر به امر غیراخلاقی بشود بلکه بیشتر مواردی است که لزوماً از نظر اخلاقی دارای اشکال نیست ولی نفس حضور و برخوردشان باعث بی‌انگیزگی دانشجو یا احساس غریبی یا ترویج درماندگی آموخته در دانشجویان می‌شود. در برابر این موارد، چه اقدامی صورت گرفته است؟

وقتی این موضوع حاد بوده، و مثلاً کل رفتار و صحبت استاد چنین ویژگی منفی را داشته باشد آن‌را با تذکر اصلاح کرده‌ایم ولی در جنبه‌های عام‌تر این موضوع، ممکنست از بعضی حرف‌های یک استاد در کلاس، حس ناامیدی به وجود بیاید و متأسفانه از این موارد وجود دارد. در اینجا نمی‌توان موضوع را به سمت برخورد تند کشاند چراکه خود استاد هم مولفه و عنصری از جامعه بوده و تحت تأثیر بسیاری از مسائل جامعه قرار دارد. جنبه‌های مالی، معیشتی، اجتماعی و شرایطی که برای کار پژوهشی و علمی استاد فراهم می‌شود، ممکن است گاهی برخوردها و صحبت‌هایی را از جانب یک استاد به همراه داشته باشد. نمی‌شود اینها را دال بر این دانست که این استاد، شخصیت استادی مدنظر را ندارد. او هم مثل بقیه ممکن است تحت تأثیر اینگونه مسائل، روزی حرفی در کلاس بزند که ضمن

اساتید
الهام‌بخش، الان
هم در دانشگاه
هستند و
تعدادشان هم کم
نیست. هرچند در
اکثریت نیستند
ولی تعدادشان
کم نیست اما
اینکه در دوره ما
چقدر تعدادشان
زیاد شده باشد،
آماري ندارم اما
امیدوارم بیشتر
شده باشد.

نادرست بودن، آثار خوبی هم برجا نگذارد. بنابراین جنبه‌هایی از این موضوع به فضای عمومی دانشگاه و فضای عمومی کشور بازمی‌گردد که در بین اساتید هم جاری بوده و شامل جنبه‌های معیشتی، پژوهشی و مشکلات زیاد این بخش است که البته در این زمینه برخوردهای فردی و تند با اساتید، یقیناً نادرست بوده و نتیجه‌ای ندارد و ممکن نیست. آنچه اثرگذار است، توجه به جنبه‌های عمومی این موضوع است و در این راستا، سعی بنده یا معاونت فرهنگی و افراد دیگر در همه سخنرانی‌ها و صحبت‌ها با اعضای هیات علمی، این بوده که با همکارانمان بر سر این موضوع گفتگو شود که اگر از وضعیت نه‌چندان مطلوب شرایط کار در کشور و دانشگاه، گلایه‌ای هست باید خیلی مراقب باشیم این مساله، احساس یاس و ناامیدی را به دانشجوی منتقل نکند. در سال ۹۶ که دور دوم دیدار از دانشکده‌ها شروع شد و در چند دانشکده خدمت دوستان بودیم، محور اصلی صحبت‌ها در تمام دانشکده‌ها این بود که به همکاران گفته شود علیرغم شرایط نامساعد کشور، از جنبه‌های مختلف، باید پیام‌آور امید به دانشجو باشیم و چون براساس تجربه بیشتر، شاهد شرایط سخت کشور در زمان‌های دیگر هم بوده‌ایم باید به دانشجویان و قشر جوان، امید دهیم که این گذرگاه هم عاقبت تمام شده و کشور به شرایط بهتر منتقل خواهد شد.

● آیا تعداد اساتید الهام‌بخش،



اساتیدی که حرکت آفرین بوده و به دانشجویان انگیزه بدهند و نگاهشان به آینده، امیدآفرین باشد در این سالها افزایش یافته؟ فضای امروز دانشگاه نسبت به دورانی که شما دانشجوی بودید و با این اساتید الهام بخش، انگیزه کافی برای حرکت داشتید چه تفاوتی کرده است؟

اساتید الهام بخش، الان هم در دانشگاه هستند و تعدادشان هم کم نیست. هرچند در اکثریت نیستند ولی تعدادشان کم نیست اما اینکه در دوره ما چقدر تعدادشان زیاد شده باشد، آماری ندارم اما امیدوارم بیشتر شده باشد.

● برخی منتقدین در دانشگاه بر این باورند که در سالهای اخیر در سیاست جذب همکار در دانشگاه ازجمله در جذب اعضای هیات علمی، افرادی به مجموعه دانشگاه اضافه شدند که نگاه‌هایشان در موضوعات فرهنگی نگاه کاملاً دینی به مسائل نبوده است.

در اینجا، حرف‌های زیادی برای گفتن هست. از بحث فرهنگی شروع کنم. اعتقاد اصلی‌ام این بوده که در حوزه فرهنگی، متأسفانه در کشورمان این خودی و غیرخودی کردن افراد، ضربه بسیار بزرگی به کشور و به انقلاب زده است و در دانشگاه جلوی این موضوع ایستادم. به نظرم، همه افرادی که در این کشور زندگی و با صداقت کار می‌کنند، خودی هستند. یعنی فقط باید ملاک صداقت را در نظر گرفت. فرد صادق یعنی چه کسی؟ یعنی کسی که قصد ندارد به این نظام و به این مردم ضربه بزند، همین. آنکه می‌خواهد ضربه بزند، حسابش جداست، آدمی که با قصد و تعمد می‌خواهد به نظام و انقلاب و کشور ضربه‌ای بزند، حسابش جداست و درصد بسیار نادری در کشور هستند. بقیه از هر قشر و گروه، با ظاهر دینی یا غیردینی، با هر اعتقادی، خودی و فرزندان این کشور هستند. بنابراین قابل پذیرش نیست که اگر فردی عمرش را در زمینه‌ای تحصیل کرده و حالا قصد دارد به این کشور خدمت کند و آدم ساده و صادقی بوده که عمرش را در درس و زندگی گذرانده، چون ظاهرش یا حتی برخی تفکراتش مورد پسند من نیست یا مطابق سلیقه بعضی‌ها نیست، این فرد را رد کنم. چون ظاهرش، آن ظاهر مطلوب بنده یا دیگری نیست حق ندارد در این دانشگاه، فیزیک و شیمی درس بدهد. من این را نمی‌پسندم چراکه او فرزند همین مملکت است. پای این موضوع ایستادم و افرادی که در این دوره استخدام شدند، با همان ملاک‌هایی بوده است که عرض کردم؛ افرادی که صداقت و تعهد کاری برای این کشور دارند جذب شدند هرچند ممکنست ظاهرشان یا حتی برخی دیدگاه‌هایشان آنگونه نباشد که بعضی دوست دارند آنها را خودی بدانند. نگاه مجموعه ما در حوزه فرهنگی اینگونه بوده و نگاه خودی- غیرخودی به این مفهوم که چه کسی با من است و چه کسی علیه

آدمی که با قصد و تعمد می‌خواهد به نظام و انقلاب و کشور ضربه‌ای بزند، حسابش جداست و درصد بسیار نادری در کشور هستند. بقیه از هر قشر و گروه، با ظاهر دینی یا غیردینی، با هر اعتقادی، خودی و فرزندان این کشور هستند.

من، اصلا وجود نداشته است. همچنین ملاک به هیچ وجه سیاسی نبوده که چه کسی چه خط سیاسی دارد، اصلا چنین نبوده که ببینیم چه کسی با ما همراستا و هم‌سوست و چه کسی نیست، چه کسی اصلاح‌طلب و چه کسی اصول‌گراست؟ اصلا اینها برای هیچ موقعیتی چه جذب هیات علمی، چه جذب کارمند و چه انتصاب مدیران، ملاک نبوده است. دیگر از این مهم‌تر نبوده که مدیران انتصابی از قشر و طیف فکری خاصی نبودند و همه بر این امر صحنه می‌گذارند اینچنین نبوده است. لذا ملاک‌هایمان سیاسی، تطابق با فکر و ایده خودی-غیرخودی، ظواهر و مشابه اینها، به هیچ وجه نبوده است. ملاک‌های خیلی ساده‌ای بوده از جمله اینکه فرد بخواهد واقعا برای کشور کار کند، صادقانه بخواهد کار کند، اهل تحلیل و اهل فکر باشد و شایستگی‌های تخصصی لازم را داشته باشد (البته طبیعتا برای عضویت هیات علمی شایستگی‌های تخصصی و برای مدیریت‌ها شایستگی‌های مدیریتی و اجرایی لازم لحاظ می‌شد). در ارتباط با این ملاک‌ها به‌نظم کاملا درست عمل شده و از آن به‌طور کامل دفاع می‌کنم و در بحث مدیریت‌ها، جذب هیات علمی و کارکنان، اگر کسی غیر از این مصداقی سراغ دارد، می‌تواند آن را ذکر کند تا مشخص شود چه اتفاقی افتاده است.



نگاه مجموعه ما
در حوزه فرهنگی
اینگونه بوده و
نگاه خودی-
غیرخودی به این
مفهوم که چه
کسی با من است
و چه کسی علیه
من، اصلا وجود
نداشته است.
همچنین ملاک
به هیچ وجه
سیاسی نبوده
که چه کسی چه
خط سیاسی
دارد، اصلا چنین
نبوده که ببینیم
چه کسی با
ما همراستا و
هم‌سوست و چه
کسی نیست.

● آقای دکتر شماری از منتقدین مدیریت شما، می‌گویند فضای دانشگاه صنعتی اصفهان به سمت رشد طرفداری جدایی دین از حوزه عمومی حرکت کرده است. آنها معتقدند باید پس‌زمینه عینی تمام برنامه‌ها، مذهب باشد و غیر از این نباید اصلا فکر کنید و اجازه دهید اتفاق بیافتد. در تمام اجزاء، در انتخاب اعضای هیات علمی، در انتخاب کارمند دانشگاه و حتی دانشجویی که وارد دانشگاه می‌شود حتما باید محوریت معیارهای مذهبی در نظر گرفته شود وگرنه به سمت رشد گرایش‌ها غیردینی خواهیم رفت.

این همان چیزی است که به شدت با آن مخالفم. معاونین فرهنگی اینجانب و افراد دیگر در این حوزه هم با چنین ایده‌ای مخالف بودند. این را اصلا قبول نداریم. اساسا به این نوع تقسیم‌بندی افراد که باید مذهبی‌ها را استخدام کنیم و کسانی که ظاهر مذهبی و رفتار مذهبی ندارند را نباید جذب کنیم، اعتقادی نداشتیم. گرچه در باب تعریف سکولاریسم هم حرف برای گفتن هست و در جای خودش، فرصتی مفصل می‌طلبید ولی سربسته خدمت شما عرض کنم این تعبیر و تفسیری که از ارتباط دین و سیاست شده، نتیجه خودش را نشان داده است، همه را نسبت به دین بدبین کردیم، نسبت به کشور بدبین کردیم و این شیوه برخورد هم نتیجه خودش را نشان داده است. یک وقت، صحبت از این است که دین هیچ‌گونه ارتباطی با سیاست و مباحث اجتماعی ندارد و به کسی می‌گوییم سکولار که اعتقادش اینست هیچ رابطه‌ای وجود ندارد. بنده اعتقادی به این ندارم و شخصا به این

معنا اصلا سکولار نیستیم و اعتقاد اینست که دین نمی‌تواند نسبت به مسائل سیاسی و جامعه بی‌تفاوت باشد. به نظرم در سر جای خودش، بحث مفصلی است. ولی اینکه از این اعتقاد نتیجه گرفته شود که تمام افراد دانشگاه اعم از استاد، دانشجو، کارمند و مدیر باید از فیلتر تنگی عبور کنند که ظاهر و دیدگاه‌های آنها در قالب خاصی که ما تعریف کرده‌ایم، دینی باشد این را نتیجه نمی‌گیرم و به نظرم این کاملا نتیجه غلطی است و در بعضی دوران‌ها هم کشور این مسیر را رفته و تاوانش را پس داده است. دو مرتبه تکرار می‌کنم هر فردی که درس خوانده و الان می‌خواهد در این کشور برای خدمت به این مردم کار علمی بکند، همین که قصد دارد به این کشور خدمت کند، حتی فارغ از اینکه مسلمان، مسیحی یا زرتشتی است باید به او فرصت داده شود. افرادی که برای خدمت اعلام آمادگی می‌کنند اگر با شرط خدمت صادقانه به کار گرفته شوند، سایر موارد حل می‌شود و هر کس می‌تواند در محدوده خودش، بهترین اثربخشی را داشته باشد؛ بنابراین به شیوه‌های تنگ‌نظرانه به هیچ عنوان اعتقادی ندارم و امیدوارم کشور هم دو مرتبه به چنین شیوه‌هایی برنگردد. زمانی فیلترهای تنگ و تاریک عجیبی وجود داشته که شاید باورش برای شما مشکل باشد؛ روزگاری جزوای تحت عنوان شرایط و صلاحیت‌های عمومی اساتید وجود داشته است. در آن جزوه به نوع شلوار و آستین و اندازه ریش و... امتیاز داده می‌شده است!! اینها الان مستند است. این موارد فاجعه و توهین به مردم، هیات علمی و قشر فرهیخته بوده است. از همه بدتر به نظرم توهین به دین ماست چراکه دین اسلام چنین مواردی را نخواست و نگفته است و متأسفانه در کشور ما، زمان‌هایی این روند را طی کردیم. ولی واقعا اعتقاد اینست و خیلی جدی از آن دفاع می‌کنم که ظاهرنمایی اثرات بسیار مخربی دارد و امیدوارم همین روندی که در این شش سال اخیر در این دانشگاه حاکم بوده و در سایر دانشگاه‌ها نیز تا حدودی همین‌طور بوده، دنبال شود و ما به آن شرایط قبل از این دوره بازنگردیم. متأسفانه در آن ایام که توجه بی‌دلیل به ظواهر و خودی-غیرخودی کردن افراد اوج گرفته بود، ریاکاری و دورویی در کشور ما نیز به اوج خودش رسید و افراد احساس می‌کردند برای اینکه کارشان حل شود، باید این ظواهر را رعایت کنند. این خطر بزرگی برای یک جامعه است و بسیار خوشحالم که در چند سال اخیر جلوی این طرز فکر ایستادم.

● اگر اجازه بدهید در موضوعات مالی دانشگاه هم وارد شویم. عده‌ای استعفای شما را به دلیل مسائل مالی دانشگاه ازجمله ناشی از پرونده‌ای می‌دانند که در سازمان بازرسی کل کشور، وجود داشته و اینکه تخلفات مالی، در نهایت شما را مجبور به استعفا کرده است. حتی بحث سوء استفاده مالی در این دوره را طرح می‌کنند. استعفای شما تا چه اندازه مرتبط با مسائل مالی دانشگاه و فشارهایی بوده که از این ناحیه به شما وارد آورده‌اند؟

واقعا اعتقاد اینست و خیلی جدی از آن دفاع می‌کنم که ظاهرنمایی اثرات بسیار مخربی دارد و امیدوارم همین روندی که در این شش سال اخیر در این دانشگاه حاکم بوده و در سایر دانشگاه‌ها نیز تا حدودی همین‌طور بوده، دنبال شود و ما به آن شرایط قبل از این دوره بازنگردیم.

اگر بخواهم در یک جمله پاسخ شما را عرض کنم، هیچ‌گونه (این هیچ واقعا به معنای هیچ است) تأکید می‌کنم هیچ‌گونه سوءاستفاده مالی، در این دوره در هیچ کجای دانشگاه رخ نداده است. این ادعا نیست بلکه به شهادت دیوان محاسبات است که همیشه در دانشگاه حضوری دائمی دارد و نماینده سازمان بازرسی کل کشور، به‌صورت دوره‌ای در دانشگاه مستقر می‌شود و در دانشگاه ما هم ماه‌ها مستقر شدند و تمام اسناد را بررسی کردند. بنابراین نظارت چندجانبه و مستمری از جنبه‌های مختلف مالی بر روی دانشگاه وجود دارد. پس سوء استفاده هرگز نبوده است. اما در مورد وقوع تخلف، سازمان بازرسی به لحاظ مأموریت نظارتی خودش، بعضی نکات را برای جلوگیری از وقوع تخلف مرتب به دانشگاه گوشزد می‌کند که مثلا در فلان مورد بهتر است این‌گونه عمل کنید و معمولا نکات خوبی را تذکر می‌دهند که به کار مالی دانشگاه کمک می‌کند. از این موارد، چندین بار به دانشگاه پیشنهاداتی شده و دانشگاه هم، آنها را اجرا کرده است. فقط در یک مورد، بحثی روی تاریخ بعضی پرداخت‌ها به یک پیمانکار عمرانی، برای سازمان بازرسی مقداری مساله شده بود که این موضوع از مرحله پیشنهاد عبور کرد و به مرحله بازپرسی رسید. بعد ما رفتیم دفاع کردیم که خوشبختانه بازپرس محترم آن را قبول کردند و متوجه شدند این هم هیچ مشکلی نداشته است. بنابراین با شدت و قطعیت و با تمام وجودم عرض می‌کنم هیچ‌گونه تخلف و سوء استفاده‌ای در کار نبوده است. حتی تخلف مالی را هم به‌شدت رد می‌کنم و در این رابطه هم هیچ‌گونه مساله‌ای وجود نداشته است. از نظر مالی، همه مسائل دانشگاه روشن و شفاف است و همه سازمان‌های بازرسی و نظارتی هم بر عملکرد مالی دانشگاه، نظارت دارند. ضمن آنکه شما می‌دانید در دانشگاه برخلاف بسیاری از سازمان‌های دیگر، یک نوع نظارت عمومی از سوی دانشگاهیان روی دانشگاه وجود دارد که اساسا امکان وقوع چنین مواردی را به‌شدت کاهش می‌دهد.

● با توجه به نگرانی که شما از لحاظ فرهنگی در فضای دانشگاه داشتید، انتقادی هم از طرف دانشجویان فعال فرهنگی و هم از طرف مدیران و کارشناسان فرهنگی وجود دارد که همیشه موضوع فرهنگ یا اولویت‌های فرهنگی در تنگناهای مالی، اولویت دست چنم دانشگاه است. به‌عنوان مثال می‌توان بودجه بخشی از تدارکات دانشگاه را دو سه هفته دیرتر تأمین کرد ولی بودجه فرهنگی این‌طور نیست و اگر مثلا در مقطع اردیبهشت ماه، تأمین نشود، فرصت از دست می‌رود و دانشجویها وارد امتحانات می‌شوند. لذا این انتقاد به دانشگاه وارد می‌شود که توجه کافی نسبت به بودجه فرهنگی وجود ندارد و حتی برخی دوستان فرهنگی خود را نیم‌درصدی می‌دانند.

این موضوع را هم قویا رد می‌کنم. یک وقت می‌گویید به‌طور کلی در دانشگاه، آنچه در حوزه

از نظر مالی، همه
مسائل دانشگاه
روشن و شفاف
است و همه
سازمان‌های
بازرسی و نظارتی
هم بر عملکرد
مالی دانشگاه،
نظارت دارند.
ضمن آنکه
شما می‌دانید
در دانشگاه
برخلاف بسیاری
از سازمان‌های
دیگر، یک
نوع نظارت
عمومی از سوی
دانشگاهیان روی
دانشگاه وجود
دارد.

فرهنگی خرج می‌شود مقدار بسیار کمی است و به این حوزه ظلم می‌شود، این را کامل رد نمی‌کنم هرچند قابل بررسی است. شاید در این حوزه، بودجه کمی هزینه شده ولی آیا در شرایطی که مقداری مشکلات مالی پیدا شده، اولین جایی که از بودجه آن کم شده، حوزه فرهنگی بوده؟! چنین چیزی نبوده و معاون فرهنگی دانشگاه هم در این مورد می‌توانند شهادت دهند. نمی‌گوییم این مسائل مالی، روی حوزه فرهنگ بی‌تاثیر بوده است. بالاخره وقتی کمبود پیدا شود، روی همه حوزه‌ها تاثیرگذار است ولی در همین سال گذشته یعنی سال ۹۷ که از اردیبهشت و خردادماه، وارد پیچیدگی‌ها و تنگناهای مالی خیلی شدید شدیم، توافقی با حوزه معاونت فرهنگی داشتیم و قرار شد حتی الامکان از بودجه حوزه فرهنگی کم نکنیم. تا جایی که امکان داشت حوزه فرهنگی را اولویت شماره یک گذاشتیم و دلیلش این بود که حس می‌کردیم سال ۹۷، مقداری فضای عمومی کشور به لحاظ مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به سمت یأس و ناامیدی پیش خواهد رفت که واقعا اینگونه شد و احساس مان این بود که باید فضای امید و فعالیت را در بین دانشجویان زنده نگاه داریم. بنابراین یکی از راه‌های کاهش این احساس ناامیدی، این بوده که در حوزه فعالیت‌های فرهنگی، کم‌وکاستی وجود نداشته باشد و تمام تلاشمان را در این زمینه انجام دادیم که محدودیتی در این حوزه ایجاد نکرده و برعکس، به آن اولویت جدی دادیم. هرچند مقداری کمبود وجود داشت و حتما این تنگناهای مالی تاثیرگذار بوده و از این بابت شرمند دانشجویان فعال این حوزه هستیم ولی واقعا تلاش شد در حوزه فرهنگی، کمترین تنگناهای مالی به وجود بیاید. اینکه در مجموع و در کل اساسا از اول چانه فرهنگی را کم گرفتند واقعا شاید اینگونه بوده ولی هر سال مثلا اگر به بقیه حوزه‌ها ۱۵ درصد اضافه شده، درصد افزایش بودجه فرهنگی، سی درصد یا بیشتر بوده است و می‌توانید روند افزایش بودجه‌های فرهنگی را در سال‌های اخیر بر مبنای گزارش‌ها ملاحظه کنید. این است که می‌گوییم واقعا این دید کم‌انگاشتن حوزه فرهنگ اصلا نبوده و کمبودها بر همه حوزه‌ها تاثیر گذاشته است.

● آقای دکتر، در کنار انتقاداتی که به ساختار مالی و عملکرد مالی شده، بحث‌های سازمانی دیگری هم در ارتباط با دوره مدیریت شما مطرح است. منتقدان، روابط باندى را در تصمیم‌گیری‌های مدیریتی دوره شما مؤثر می‌دانند. یعنی تصویری می‌سازند و می‌گویند مافیایی قوی پشت دانشگاه وجود دارد که فرقی نمی‌کند رئیس دانشگاه چه کسی است، مهم این است که منویات این باند و دسته پیش برود. آنها در تصمیمات اساسی مداخله می‌کنند و مثلا می‌گویند شما فلان بنیاد را راه‌انداختید تا شخص مورد نظر این گروه در رأس آن قرار بگیرد یا فلان جای دانشگاه قرار است تغییراتی ایجاد شود، رئیس دانشگاه تحت تاثیر آن لابی و فشار اجازه نمی‌دهد و نهایتا هر قدر هم در تلاش است مستقل عمل کند یا در حوزه مدیریتی اش مداخله‌ای

یکی از راه‌های

کاهش این

احساس

ناامیدی، این

بوده که در حوزه

فعالیت‌های

فرهنگی،

کم‌وکاستی وجود

نداشته باشد و

تمام تلاشمان

را در این زمینه

انجام دادیم.

صورت نگیرد، تحت تاثیر این
فضاسازی بوده و در زمین آن گروه،
بازی می‌کند و حتی این موضوعات
را در سطحی که توانستند رسانه‌ای
هم کردند. پاسخ شما به این گروه
از منتقدان چیست و آیا اصولاً
چنین فشارهایی در دوره مدیریت
شما در تصمیم‌گیری و عملکردتان
تأثیرگذار بوده است؟

نکته جالب اینکه یک سؤال، ابهام و
موضوعی خیلی پخش و در مورد آن،
فضاسازی هم می‌شود ولی کسی به جوابی
که داده می‌شود، توجه نمی‌کند. همان
افرادی که این مطالب را پخش کردند،
حاضر نیستند جواب آنها را هم منتشر کنند.
مگر این‌طور نبود که در یکی از نشریات
دانشگاهی مطالبی منتشر شد، بعد در جلسه
پرسش و پاسخ ۵ ساعته در اردیبهشت ماه
۹۷ با حضور هیأت رئیسه، به تمام اینها
پاسخ داده شد ولی یک کلمه از این پاسخ‌ها
را منتشر نکردند. اگر هدف روشن‌گری
است، ضروری است که به پاسخ‌ها، توجه
کنند و آن را انتشار دهند. اولاً تنها مصداقی
که دوستان برای این مورد مطرح می‌کنند
بحث بنیاد دانشگاه است. در این چند
سال، از تمام توانمندی‌ها و ظرفیت‌های
افراد مختلف، در موقعیت‌های مختلف،
تشکل‌ها، انجمن‌ها و رویکردهای مختلف
در دانشگاه، استفاده شد که اگر کسی غیر از
این بگوید به نظرم بی‌انصافی کرده، واقعاً
از همه افراد استفاده کردیم و ملاک‌مان
گرایش سیاسی نبوده است. در معاونت‌های



مختلف، از جمله معاونت فرهنگی مان رویکرد سیاسی نبوده و ما در یک زمان از همکاری یک همکار اصلاح طلب و در زمانی دیگر از یک همکار اصول گرا بهره مند بوده ایم. در بسیاری از موقعیت های دیگر و بخش های مختلف دانشگاه هم چنین بوده و هیچ جنبه سیاسی در انتخاب ها وجود نداشته است. ملاک فقط این بوده که چه کسی در این موقعیت، بهتر می تواند کار کند. یا مثلا در پی استفاده از یک استاد پیشکسوت و دارای تخصص علمی در نشستی تخصصی و یک حرکت علمی، ادعای داشتن دید سیاسی و طرح انواع اتهامات، بی انصافی است. هرکس با طرح این موارد، مجموعه مدیریتی را به سیاسی کاری متهم کند، بنظرم بی انصافی می کند. در بحث های مدیریتی، هرگز دیدگاه سیاسی حاکم نبوده و فقط استفاده از توانمندی ها مدنظر بوده است.

برویم سراغ موضوع دیگری که طرح می کنند و سیاسی نیست اما جنبه های دیگری دارد. گفته می شود عده ای به عنوان پدرخوانده دانشگاه هستند و اینها در همه دوران های مختلف مدیریتی، تعیین کننده هستند. این موضوع را مقداری باز می کنم چون شاید مقداری تحلیل لازم دارد. یک وقت اینگونه مطرح می شود که لابی چند نفره ای وجود دارد و اصولا اینها تعیین می کنند چه کسی در کدام موقعیت باشد و سیاست های دانشگاه چگونه باشد. برای این صحبت دلیلی ندارند و این موضوع را کاملا رد می کنم، اصلا چنین چیزی وجود ندارد. اگر کسی دلیلی دارد بگوید که مثلا می دانم فلان جلسه ای است که این جلسه و این افراد، تمام سیاست های دانشگاه را تعیین می کنند. اصلا چنین چیزی نبوده است. ولی یک وقت، تاویل دیگری از این موضوع می شود که مقداری ظرافت دارد. هر مدیر هنگام شروع کار، طبیعتا با توجه به رویکردها، سلايق و شناختش نسبت به افراد دانشگاه و اینکه چه کسی را بیشتر قبول دارد، مشاورینی را برای خودش انتخاب می کند. بنده هم افرادی را به عنوان مشاور انتخاب کردم. مفهوم این انتخاب ها چیست؟ اینست که رویکرد این افراد و شناخت این افراد نسبت به دانشگاه را لااقل ۸۰-۹۰ درصد قبول دارم. دقت کنید، مفهوم مشاور این نیست که رئیس من است، مشاور یعنی مشاوره می دهد.

● آقای دکتر این افراد را خودتان انتخاب کردید یا انتخاب آنها با مشورت افراد دیگری بوده است؟

کاملا خودم انتخاب کردم. چون احساسم این بود باید خودم انتخاب کنم و واقعا خدا را شاکرم که بهترین ها نصیبم شد و همین الان بخوادم خودم را در شرایط شش سال پیش قرار دهم و معاونین و مشاورین را انتخاب کنم، همان افراد را انتخاب می کنم و کاملا از آن انتخاب ها دفاع می کنم. افرادی را به عنوان مشاور و معاون انتخاب کردم و مفهومش اینست که اینها را قبول دارم و اینکه قبول دارم، به معنای آن نیست که هر چه بگویند، عمل می کنم بلکه برابند فکری، عملی، رفتاری و اشرافشان نسبت به دانشگاه را قبول

در این چند سال، از تمام توانمندی ها و ظرفیت های افراد مختلف، در موقعیت های مختلف، تشکل ها، انجمن ها و رویکردهای مختلف در دانشگاه، استفاده شد که اگر کسی غیر از این بگوید به نظرم بی انصافی کرده، واقعا از همه افراد استفاده کردیم و ملاک مان گرایش سیاسی نبوده است.

دارم. این افراد طبیعتاً در بعضی موارد، مشورت‌هایی به من داده‌اند ولی آیا مشورت این دوستان، چشم بسته مورد پذیرش بوده؟ ابتدا اینگونه نبوده است. در موارد متعددی، مشورت می‌کردم ولی بعد به این نتیجه می‌رسیدم که به گونه دیگری عمل کنم زیرا مدیری که استقلال فکری نداشته باشد، مدیر نیست. البته اگر مواردی برای مشورت به جلسه‌ای یا شورایی رسمی برده می‌شد که آن جلسه باید راجع به موضوعی تصمیم می‌گرفت، حتماً تسلیم آنها بودم. مثلاً موضوعی را به شورای دانشگاه نه برای مشورت بلکه برای تصمیم‌گیری می‌بردم. شورای دانشگاه نظری داشت که بنده قبول نداشتم ولی به نظر آنها عمل می‌شد.

● اگر امکان دارد در ارتباط با اتهاماتی که درباره بنیاد دانشگاه در دوران مدیریت شما مطرح است هم توضیحاتی بفرمایید.

به‌طور خاص و درمورد بنیاد باید بگویم که واقعا ظلمی که توسط شماری از افراد انجام گرفت را غیرقابل جبران می‌دانم و به خودشان هم گفتم چطور می‌خواهید برای ظلمی که به برخی افراد شد جواب خدا را بدهید و حتی این دانشجویان حاضر نیستند بپذیرند که اشتباه کرده‌اند. ببینید بنیاد دانشگاه چگونه تشکیل شد؟ خیلی خلاصه خدمت شما توضیح می‌دهم. این بنیاد، هیات امنایی ۲۳ نفره دارد، این ۲۳ نفر چه کسانی هستند؟ ۸ نفر از دانشگاه هستند و بقیه از خارج دانشگاه و از میان جامعه خیرین شهر هستند. خیرینی که در شهر شناخته شده هستند مثلاً حاج آقای دردشتی، حاج آقا رضازاده، حاج آقا خراسانی، آیت الله عمومی و افرادی نظایر آنها که افرادی شناخته شده هستند. این افراد هیات امنای بنیاد را تشکیل داده‌اند و این هیات امنای، هیات مدیره هفت نفره‌ای انتخاب کرده که در این هیات مدیره، فقط یک نفر نماینده رئیس دانشگاه است و شش نفر دیگر، کسانی دیگر هستند که خود هیات امنای بنیاد انتخاب می‌کنند و بیشتر از بین خیرین هستند و اصلاً دانشگاهی نیستند. اصلاً این خط و ربط‌هایی که در دانشگاه توسط برخی مطرح می‌شود، به گوش آنها نخورده. اینها می‌خواستند مدیرعامل انتخاب کنند. هرکس، شخصی را معرفی کرد و یکی از افراد هم نسبتی با یکی از کارشناسان بسیار برجسته و قدیمی دانشگاه داشته است. اینجاست که به این دانشجویان می‌گویم چه ظلمی کردید. در جلسه‌ای که قرار بر انتخاب مدیرعامل بود و من فقط به‌عنوان ناظر در هیات مدیره بنیاد حضور داشتم، شاهد بودم که این همکار بازنشسته ما چقدر مایه گذاشتند که هیات مدیره، فرد منسوب به ایشان را انتخاب نکنند و بقیه اعضا نظرشان این بود که ایشان باید انتخاب شود. حال آیا اینکه ما واقعیت را به شکل دیگری منعکس کنیم و بگوییم خط و ربط‌هایی بوده که فلان فرد رئیس بنیاد شده، این ظلم به این آدم‌ها نیست؟

افراد را به‌عنوان مشاور و معاون انتخاب کردم و مفهومی اینست که اینها را قبول دارم و اینکه قبول دارم، به معنای آن نیست که هر چه بگویند، عمل می‌کنم بلکه براینند فکری، عملی، رفتاری و اشرافشان نسبت به دانشگاه را قبول دارم.

● امکان دارد توضیح دهید این مطالب کذب از کجا شروع می‌شود و چرا این اتفاقات می‌افتد؟ چرا آقایان موضوعی را که می‌دانند از اساس کذب و مبنایش غلط است، این قدر ترویج می‌کنند و بعد پاسخ این مطالب را هم منتشر نمی‌کنند؟

واقعا نمی‌دانم. عده کمی در دانشگاه هستند که از سابق با برخی همکاران ما مشکل داشتند و در این زمان هم وقتی ایشان به عنوان مشاور، به کمک دانشگاه آمدند با ایشان مشکل داشتند. حتی درخصوص بنیاد هم باید ذکر کنم که مدیرعامل اول بنیاد انصافا در طی دو سال مدیریتش، زحماتی برای بنیاد کشید و اصلا نه مساله‌ای اتفاق افتاده، نه سوءاستفاده‌ای بوده است. این دوستان در ارزیابی عجولانه و قضاوت نادرستی که داشتند نمی‌دانستند سازوکار بنیاد و ساختار آن به چه صورت است. بنیاد یک ارگان غیردولتی و غیرانتفاعی است، اصلا اداره آن در دست دانشگاه نیست و رئیس دانشگاه اصلا نظارتی بر عملکرد بنیاد ندارد، بنیاد هیات امنا دارد و هیات امنا یک هیات مدیره انتخاب کرده و هیات مدیره مدیرعامل را انتخاب می‌کند. خودشان پاسخگوی عملکردشان هستند. اصلا فرض کنید در بنیاد، سوءاستفاده مالی صورت بگیرد، به دانشگاه چه ارتباطی دارد؟ یک سازمان مردم‌نهاد تشکیل شده برای اینکه به دانشگاه کمک بدهد و بر فرض در آنجا اتفاقاتی هم افتاده که اصلا اینگونه نبوده و سوءاستفاده‌ای نشده. نمی‌دانم این حرف‌ها از کجا نشأت گرفته است. این اتفاقات واقعا نبوده و من از همه کسانی که می‌خواهند در این خصوص یا هر موضوع دیگری قضاوت کنند خواهشمندم ابتدا اطلاعات خود را راجع به موضوع کامل کنند و بعد قضاوت نمایند.

● آقای دکتر دلیل اقبال دانشگاهیان به شما چه بود که وقتی از رفتن شما سخن به میان آمد، مقاومت به وجود آمد و بعد تبدیل به نامه‌های جمعی شد، حتی در سطح وزارت عتف با این رفتن مخالفت جدی شد؟ آقای دکتر مدرس هاشمی چه شاخص‌هایی در مدیریت و شخصیت شما وجود دارد که همیشه این توجه ویژه را برانگیخته و به پذیرش پست‌های مدیریتی مختلف در این سالها انجامیده است؟

واقعا این موضوع را لطف خدا می‌دانم ولی اینکه لطف خداوندی از چه مسیر و سازوکاری بوده را در جلسه تودیع عرض کردم. اگر بخواهم در یک جمله خلاصه کنم روزی که در این سمت قرار گرفتم، در جلسه معارفه، عهدی با دانشگاهیان بستم و آن عهد این بود که تمام تلاشم را به منظور حفظ شأن و کرامت دانشگاهیان انجام بدهم. وقتی هدف حفظ شأن و کرامت دانشگاهیان باشد، آثارش را در بخش‌های مختلف نشان می‌دهد. آن دیدگاه‌های فرهنگی در بحث جذب افراد هیات علمی وجود خواهد داشت و تمام افرادی که می‌آیند، قدمشان روی چشم ماست، افرادی که می‌خواهند صادقانه کار کنند و در اینجا

در جلسه معارفه، عهدی با دانشگاهیان بستم و آن عهد این بود که تمام تلاشم را به منظور حفظ شأن و کرامت دانشگاهیان انجام بدهم. وقتی هدف حفظ شأن و کرامت دانشگاهیان باشد، آثارش را در بخش‌های مختلف نشان می‌دهد.

نگاه نمی‌کنم ظاهر فرد و خط سیاسی‌اش چگونه است و به‌نظرم این گرایش، اثر آن نگاه است. همین نگاه باعث می‌شود وقتی با تشکل‌های دانشجویی روبرو می‌شوم همه را مثل فرزندان خودم می‌بینم و نگاه نمی‌کنم آیا خط سیاسی‌اش با من می‌خواند یا نه و احساس می‌کنم باید آزادی بیان و آزادی اندیشه را تقویت کنم و تک‌تک اینهاست که خلاصه‌اش حفظ شأن و کرامت دانشگاهیان در همه بخش‌ها به‌عنوان شماری از انسان‌هاست که در یک مجموعه فرهنگی دور هم جمع شده‌اند و یک خانواده فرهنگی را تشکیل داده‌اند. به‌نظرم دانشگاهیان از این نگاه، رضایت نسبی داشتند و احساسشان این بود که به آن عهد وفا شده است. احساسشان این بوده در این دوره شأن و کرامتشان حفظ شده، با آنها با صداقت و شفافیت برخورد شده و مجموعه مدیریت دانشگاه پاسخگوی عملکردش بوده است و امیدوارم همین روند در دوره آتی هم دنبال شود.

● آقای دکتر شما چه تعریفی از مخالفین خود دارید و عمده مشکل آنها با شما در این شش سال در کدام حوزه‌ها بوده؟

فکر نمی‌کنم در آن دوران مخالفین خیلی جدی داشتم. اگر منظورتان از مخالف کسی است که با بعضی سیاست‌ها مخالف است، احتمالا اینگونه افراد کم نبودند و همه‌شان بسیار محترم هستند و خیلی از این افراد با صراحت تمام با بنده صحبت می‌کردند و می‌گفتند ما فکر می‌کنیم تو در فلان مساله اشتباه کردی و بعضی را قبول می‌کردم و بعضی را نمی‌پذیرفتم و در این موارد تضارب آرا بود. تعداد بسیار بسیار اندکی هم که قطعا از تعداد انگشتان دست هم تعدادشان کمتر است نمی‌دانم چرا متأسفانه سعی داشتند آرامش دانشگاه را برهم بزنند. واقعا نمی‌دانم چرا، ولی احساسم این بود که در پی برهم‌زدن آرامش دانشگاه بودند. جالب است بدانید حتی با این دوستان هم در حد یکی دو تذکر پیمای صحبت شده که به آنها پیام دادم مقداری رعایت کنید تا اتفاقی نیافتد و آرامش دانشگاه از دست نرود و احساسم این بود مدیریت تا جایی که می‌تواند باید سعه صدر داشته باشد و نباید با افراد منتقد و مخالف برخورد کند. حتی آن افرادی که مخالفت‌هایی با سیاست‌ها یا عملکرد ما دارند، باید احترامشان حفظ شود و افراد انگشت‌شمار مغرض را هم که در پی برهم‌زدن آرامش دانشگاه هستند، امیدوارم خداوند هدایت کند.

● به نظر شما جریان فکری- اجتماعی جوان امروز، با دوره دانشجویی و جوانی شما چه تفاوت‌هایی کرده؟ اگر بخواهیم تغییراتی که در این چند دهه اتفاق افتاده را تحلیل کنیم، امروز فضای دیگری بر زیست‌جهان ما حاکم شده و جوان امروز از نظر فکری و فرهنگی، دائما تغییر و نوشدن را تجربه می‌کند و هر روز اقشار فرهنگی اجتماعی جدید و متنوعی وارد دانشگاه می‌شوند و به‌قدری تغییرات اجتماعی با

■ احساسم این بود مدیریت تا جایی که می‌تواند باید سعه صدر داشته باشد و نباید با افراد منتقد و مخالف برخورد کند. حتی آن افرادی که مخالفت‌هایی با سیاست‌ها یا عملکرد ما دارند، باید احترامشان حفظ شود و افراد انگشت‌شمار مغرض را هم که در پی برهم‌زدن آرامش دانشگاه هستند، امیدوارم خداوند هدایت کند.

سرعت انجام می‌شود که تصمیم‌گیری به خصوص در حوزه فرهنگی را با چالش مواجه می‌سازد. ریاست دانشگاه در چنین شرایطی، دشواری‌های خاصی دارد. از این دشواری‌ها برای مخاطبان ما بگویید و اینکه دانشگاه نسل چهارم با مسئولیت اجتماعی که از آن انتظار می‌رود چگونه می‌تواند در ذیل این دگرگونی‌های سریع، به رسالت و وظایف اصلی خود عمل کند و در عین حال پاسخگوی مخاطبان خود با نیازهای نو به نو و تغییرات شگرف باشد؟

به نظرم ما نباید نگران باشیم. جمله‌ای از یک استاد حوزه مخابرات و فناوری اطلاعات عرض می‌کنم که خیلی به دلم نشست. می‌گفت ما در قرآن داریم که وقتی خداوند می‌خواست انسان را خلق کند، به فرشتگانش گفت به انسان سجده کنید و در آن لحظه اعتراض‌گونه‌ای شکل گرفت که می‌خواهی موجودی خلق کنی که خون‌ریز باشد و در زمین فساد کند و خداوند پاسخ گفت که من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید و بعد از این آیه در قرآن، آیه‌ای هست که خداوند اسماء را به آدمی یاد داد، بعد از فرشتگان پرسید فرشتگان گفتند: ما بلد نیستیم، خداوند اینجا مقداری با فرشتگان محاجه می‌کند که نگفتم من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. این همکار محترم به نکته زیبا و ظریفی اشاره می‌کردند و می‌گفتند وقتی ما اینترنت و این شبکه‌های اجتماعی وسیع و بسیار گسترده را نگاه می‌کنیم که هر موضوع با فشردن یک کلید برای همه قابل نمایش است، ترسی وجود انسان را فرا می‌گیرد که این می‌تواند بی‌نهایت فساد به دنبال داشته باشد و به نظرم اینجا جای همان پاسخی است که خداوند فرمود، من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید و آینده در حوزه فناوری اطلاعات به گونه‌ای رقم خواهد خورد که شاید ما امروز حتی فکرش را هم نمی‌کنیم. تاثیر شگرفی که اینترنت، شبکه‌های اجتماعی و فناوری‌های بسیار پیشرفته بعدی بر روی تفکر و زندگی انسان خواهد گذاشت و تاثیرش خیلی بالاتر و بالاتر از تصور ماست، جای نگرانی ندارد و همان چیزی است که خداوند خودش می‌داند. مفهوم این سخن آن نیست که پس ما نباید کاری کنیم و بگوییم پس انسانی که خداوند آفرید، نباید هیچ کاری بکند چون انسان خیلی بالاست و خداوند به فرشتگانش گفته من می‌دانم آنچه شما نمی‌دانید. انسان قطعاً وظیفه خودسازی دارد. به نظرم در حوزه فرهنگی هم به همین ترتیب است. بخشی به طور طبیعی اتفاق می‌افتد. حوزه فرهنگی الان را با ۲۰-۳۰ سال پیش مقایسه کنید. قطعاً یکی نیست؛ امروز شماها در حوزه فرهنگی کارها و اقداماتی می‌کنید که زمانی اصلاً به ذهن ما خطور نمی‌کرده است. بنابراین بخشی به طور طبیعی و تحت تأثیر این تغییرات به‌روزدن حوزه فرهنگی است ولی به نظرم باید مقدار بیشتری با حواس جمع و دقت پیش رفت و به عبارت دیگر باید فعال باشیم و انفعالی برخورد نکنیم. این موضوع هم در فضای اینترنت و به خصوص در موضوع شبکه‌های اجتماعی خیلی مهم است. انفعال یعنی اینکه بنشینیم و صبر کنیم اگر محتوا و ابزار آماده‌ای آمده، استفاده کنیم. این همان چیزی است که ما باید از آن گریزان باشیم. به جای آن باید

■
قبلاً کارهای فرهنگی به این صورت بود که رصد کنند کجا شبهه مطرح شده و ما به آن شبهات پاسخ دهیم. امروز بحث این نیست. باید ببینیم آن غنای فرهنگی موجود را چگونه در قالب و با بیان امروزی و هنری به جامعه ارایه کنیم. این کار را کمتر انجام داده‌ایم. به نظرم باید این وظیفه را به خوبی انجام دهیم و از اینکه جوانان ما گمراه شوند، ترسی نداشته باشیم.

فعال باشیم، باید در اینترنت، شبکه‌های اجتماعی و برای سایت‌ها تولید محتوا کنیم. این مسأله در کشور ما کلاً خیلی ضعیف است زیرا خاستگاه اینترنت در اینجا نبوده و ما خیلی بعدتر به این کاروان پیوستیم. طبیعتاً وقتی خاستگاه اینترنت، جای دیگری بوده، آنها به فکر تولید محتوایش هستند. باید در این زمینه خیلی فعال‌تر برخورد کنیم و البته جای آن در جامعه و دانشگاه‌های ما خالی است. ما محتوای فرهنگی غنی داریم که می‌توانیم آن را در قالب‌های مختلف بیاوریم که از طریق شبکه و فضاهای مختلف قابل دسترسی باشد، هرچند تلاش و همت زیادی می‌طلبد. همیشه به دوستانی که در کارها و حوزه‌های فرهنگی ورود می‌کنند، عرض می‌کنم که دنباله‌رو قبلی‌ها نباشید. قبلاً کارهای فرهنگی به این صورت بود که رصد کنند کجا شبهه مطرح شده و ما به آن شبهات پاسخ دهیم. امروز بحث این نیست. باید ببینیم آن غنای فرهنگی موجود را چگونه در قالب و با بیان امروزی و هنری به جامعه ارایه کنیم. این کار را کمتر انجام داده‌ایم. به نظر باید این وظیفه را به خوبی انجام دهیم و از اینکه جوانان ما گمراه شوند، ترسی نداشته باشیم. باید باور کنیم جوانان دانشجوی ما با طینت پاک، قدرت تحلیل، عقلانیت و تفکر و قدرت انتخابی که دارند، مسلوب‌الاختیار نیستند تا ببینند چه به آنها تزریق می‌شود و قطعاً می‌توانند راه خودشان را پیدا کنند. البته ما هم وظایفی داریم و باید بستر و زمینه را برای فعالیت‌شان فراهم کنیم تا به آرمان انسان دانشگاهی و انسان متفکر برسیم. امیدوارم این اتفاق رخ دهد هرچند به شدت به فعالیت‌های ما هم در این حوزه، وابسته است. البته در زمینه دانشگاه نسل چهارم و تعریف آن هم مطالب مفصلی وجود دارد که فکر می‌کنم باید در مجال دیگری در مورد آن سخن گفت. اما همین قدر عرض کنم که رسالت‌های جدیدی بر دوش این دانشگاه‌ها گذاشته شده و مسئولیت‌های اجتماعی سنگینی از دانشگاه طلب می‌کند. این موضوع الان در برنامه راهبردی دانشگاه مد نظر قرار گرفته و توجه به مسئولیت‌های اجتماعی و رفع مشکلات جامعه بعنوان دغدغه اصلی مسئولین دانشگاه است اما تا رسیدن به حالت مطلوب فاصله بسیار داریم.

● در بخش دانشجویی، دانشجویان دغدغه‌های فرهنگی متفاوتی دارند. با دانشجویان کانون‌ها، انجمن‌های علمی، نشریات و تشک‌ها که صحبت می‌کنیم هرکدام انتقاداتی دارند که بسیاری از آنها می‌تواند در جای خود بحث شود. هرچند مسئولان دانشگاه با پاسخگویی به دانشجویان، بخشی از صحبت‌های آنان را شنیده‌اند اما از نظر دانشجویان فعال فرهنگی، نکات زیادی در سیاست‌ها و اهداف کلان دانشگاه در حوزه دانشجویی مغفول مانده است. مثلاً در حوزه تشک‌ها که صحبت می‌کنیم به سخت‌گیری‌ها اشاره می‌کنند درحالی‌که بی‌تفاوتی در ارتباط با موضوعات سیاسی و اجتماعی، قدری صبوری و سعه صدر بیشتری می‌طلبد. می‌گویند هیأت نظارت سلیقه‌ای عمل می‌کند یا در مورد شکل و محتوای برنامه‌ها، نظارت‌های سلیقه‌ای وجود دارد و یا موضوع و جلسه‌ای بوده که مجوز داده شده و

رسالت‌های
جدیدی بر دوش
این دانشگاه‌ها
گذاشته شده و
مسئولیت‌های
اجتماعی سنگینی
از دانشگاه طلب
می‌کنند. این
موضوع الان در
برنامه راهبردی
دانشگاه مد نظر
قرار گرفته و توجه
به مسئولیت‌های
اجتماعی و رفع
مشکلات جامعه
بعضاً دغدغه
اصلی مسئولین
دانشگاه است

بعد مجوز آن لغو شده یا مجوز داده نشده، بعداً گفتند مجوز می‌دهیم و اینها در اثر تماس و فشارهای بیرون از دانشگاه بوده است.

در مورد مطالبی که به هیات نظارت مربوط است، همیشه دو ملاک را برای تصمیمات هیات نظارت مد نظر داشتیم. یکی رعایت قانون و دوم آرامش و شئونات دانشگاه. بارها به دانشجویان گفته‌ام اجرای قانون، بحث سلیقه‌ای نیست و ملاک دارد یعنی اگر آمدن یک نفر به دانشگاه ممنوع است، از نظر قانونی با آمدن او مخالفت کردیم که در این سال‌ها، سه چهار مورد به این شکل اتفاق افتاد. قانوناً این افراد ممنوع السخترانی، ممنوع التبلیغ و ممنوع فعالیت بودند. با اینها مخالفت کردیم و در این موارد، بحث‌ها سلیقه‌ای نیست. بحث دوم، آرامش و شئونات دانشگاه است که این آرامش و شئونات را چگونه تشخیص می‌دادیم؟ معمولاً مراجعه می‌کردیم به اینکه فرد مدعو، قبلاً کجاها و در کدام دانشگاه‌ها، سخنرانی یا بحثی داشته و جلسه چگونه بوده و اگر تشخیص مان این بود که حضور این فرد ممکنست برای دانشگاه تشنج‌آفرین باشد مانع می‌شدیم. قبول کنید اینجا مقداری سلیقه، اثرگذار است و دیگر ملاک سخت و روشنی وجود ندارد. شاید اگر هیات نظارت دیگری بود در ۸۰-۹۰ درصد مواردی که ما نپذیرفتیم، شاید تایید می‌کردند یا بالعکس. ولی در ۸۰-۹۰ درصد واقعا این‌طور نبوده زیرا ما با اجماع به نتیجه می‌رسیدیم. یعنی با اجماع به این نتیجه می‌رسیدیم که حضور فردی تشنج‌آفرین است و آن را رد می‌کردیم. البته تصور می‌کنم مقداری محتاطانه عمل می‌کردیم و البته علتش این بود که کار دانشجویان بتواند استمرار داشته باشد. گاهی مقداری جنبه احتیاط و محافظه‌کاری را رعایت نمی‌کنیم و ریسکش را می‌پذیریم و مثلاً یک برنامه برگزار می‌شود، اما حضور یک نفر در دانشگاه تشنج به وجود می‌آورد و این تشنج باعث می‌شود تشکلی برای ماه‌ها فعالیت نداشته باشد.

● یعنی فشار، توصیه یا تهدیدی وجود نداشته؟

من بارها به دانشجویان گفته‌ام هیچ‌گونه فشار و توصیه‌ای بر تصمیم‌گیری ما اثرگذار نبوده است. نه اینکه فشاری نبوده، در مواردی بوده ولی دانشگاه تحت تاثیر آن قرار نمی‌گرفت، به هیچ عنوان. حتی مواردی داشتیم که با دعوای لفظی خیلی تند، جلوی دخالت بعضی‌ها را در دانشگاه می‌گرفتیم و محکم ایستادگی می‌کردیم تا برنامه دارای مجوز (از هیأت نظارت) برگزار شود و برگزار می‌شد. یعنی ما در هیات نظارت، دخالت دیگران را به هیچ‌وجه قبول نمی‌کردیم و بعد هم که تصمیمی گرفته می‌شد، پای نظر هیات نظارت می‌ایستادیم و دفاع می‌کردیم. مجموعاً اگر مقداری بحث احتیاط و محافظه‌کاری را کنار بگذاریم، هیات نظارت نمره قابل قبول و خوبی می‌گیرد.

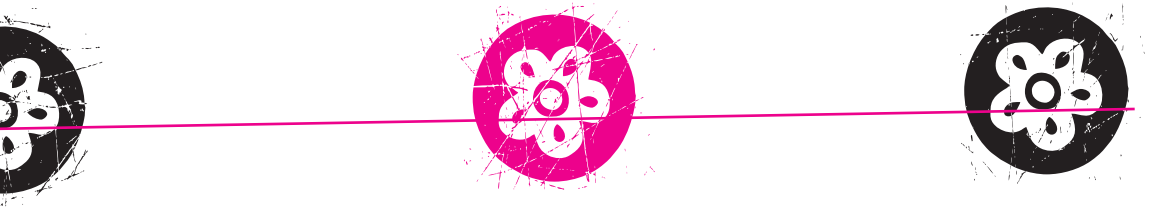
من بارها به دانشجویان گفته‌ام هیچ‌گونه فشار و توصیه‌ای بر تصمیم‌گیری ما اثرگذار نبوده است. نه اینکه فشاری نبوده، در مواردی بوده ولی دانشگاه تحت تاثیر آن قرار نمی‌گرفت.

● درباره بحث بزرگداشت چهلمین سال تأسیس دانشگاه، انتقادات و اعتراض‌های زیادی شد. حواشی قبل، حین و بعد این برنامه زیاد بوده که ازجمله عدم دعوت از همه دانشگاهیان، هزینه‌ها و شیوه اجرای آن بوده؛ برگزاری جشن چهل سالگی چقدر برای شما دردسرافرین شد و با حجم بالای اعتراضات، پیش خودتان نگفتید کاش این را به تعویق انداخته بودید یا اصلاً برگزار نمی‌کردید. پیش‌بینی می‌کردید برگزاری این مراسم با این حجم از حواشی همراه شود؟

به هیچ وجه از کاری که انجام شد، پشیمان نیستم. در جلسه پرسش و پاسخ، این موضوع را مفصل توضیح دادم. در سال ۹۶ که چهلمین سال تأسیس دانشگاه بود یک شورای راهبردی و یک کمیته اجرایی تشکیل شد. مرحوم آقای دکتر برنجکوب دبیر این کمیته شدند و برنامه‌ریزی‌هایی انجام گرفت. بعضی برنامه‌ها مثل برنامه بازنشستگان، برنامه فارغ‌التحصیلان و برنامه‌های خوابگاه، تا آخر تابستان ۹۶ اجرایی شد. در اوایل پاییز ۹۶ با مشکلات مالی مواجه شدیم و حسمان این بود که برگزاری اجلاس چهلمین سال در شرایط ضیق مالی، سوال برانگیز است و لذا برنامه اصلی چهلمین سال و یکی دو برنامه دیگر مثل برنامه‌ای مربوط به بانوان دانشگاه را موقتاً تعلیق کردیم تا قضیه بودجه حل شود که تا آخر سال مشکل حل نشد و آخر سال ۹۶، بودجه سال ۹۶ را به ما دادند و گشایش مالی بوجود آمد. در فروردین ۹۷ تصمیم گرفتیم که از بین برنامه‌های انجام نشده، برنامه اصلی‌مان را اجرایی کنیم.

دلیلش این بود که پس از انجام بعضی برنامه‌ها در سال ۹۶ تصور می‌کردیم اگر برنامه اصلی انجام نشود، آیندگان می‌گویند برای چهلمین سال دانشگاه خبری نبود درحالی‌که همه دانشگاه‌ها در دهه‌ها، برنامه‌هایی اجرا می‌کنند. بنابراین تصمیم گرفته شد به صورت سمبلیک هم که شده یک برنامه اصلی داشته باشیم. لذا بعد از تعطیلات فروردین ۹۷ که زمان بسیار اندک بود یعنی از ۱۷ فروردین ۹۷ تا ۱۸ اردیبهشت ماه، یک ماه فرصت بود و برنامه‌ریزی بسیار فشرده‌ای انجام شد و بحمدالله برنامه خوبی برگزار شد. از دید افراد شرکت‌کننده هم برنامه بسیار خوبی بود. این هم که گفته می‌شود چرا دانشجویان و کارمندان را دعوت نکردید، به نظر کم‌لطفی است. دعوت از تمام دانشجویان، کارمندان و اساتید دانشگاه در یک تالار با ظرفیت ۹۰۰ نفر امکان‌پذیر نبود و بنابراین ما حدود ۱۵۰ نفر از کارمندان که عمدتاً مدیران و از اعضای غیر هیات علمی بودند، صد نفر از برگزیدگان دانشجویان شامل تشکله‌ها، شورای صنفی، انجمن‌های علمی و کانون‌ها، نفرات اول دانشکده‌ها و گلچینی از دانشجویان، گلچینی از فارغ‌التحصیلان دانشگاه و گلچینی از افراد صنایع مرتبط با دانشگاه و البته همه اعضای هیات علمی را دعوت کردیم. ایراد گرفتند که چرا همه اعضای هیات علمی را با همسرانشان دعوت کردید و تعداد مدعوین دانشجو و کارمند کم بودند. دلیلش این بود که آن سال، فرصت برگزاری برنامه قدر استاد به مناسبت روز معلم نبود و برنامه تقدیر از اساتید

■ برنامه چهلمین سال تأسیس دانشگاه در تاریخ دانشگاه ثبت شد و کارهای ماندگاری انجام گرفت. فیلم معرفی دانشگاه ساخته شد، سرود دانشگاه به بهترین وجه ساخته شد، کتاب تاریخ شفاهی دانشگاه نوشته شد و به نظرم کاملاً ارزش این را داشت که اجرا شود و کاملاً از انجام آن دفاع می‌کنم.



را با بزرگداشت چهل سالگی تلفیق کردیم. به نظرم مجموعه برنامه‌های مربوط به چهلمین سال تأسیس دانشگاه در حد بسیار خوبی در تراز دانشگاه بود و مجموع هزینه‌ها در حدود ۱۵۰ میلیون تومان شد که به نظرم برای مراسم گرامیداشت چهل سالگی دانشگاه، رقم زیادی نبود. این برنامه در تاریخ دانشگاه ثبت شد و کارهای ماندگاری انجام گرفت. فیلم معرفی دانشگاه ساخته شد، سرود دانشگاه به بهترین وجه ساخته شد، کتاب تاریخ شفاهی دانشگاه نوشته شد و به نظرم کاملاً ارزش این را داشت که اجرا شود و کاملاً از انجام آن دفاع می‌کنم.

● گفته می‌شود درهای دانشگاه صنعتی اصفهان، به‌طور کلی و فراتر از دوره ریاست شما، نسبت به همکاری با بخش‌های اقتصادی، جذب کمک‌های مالی و همکاری با نهادهای خیریه، بسته است و نسبت به خیلی از دانشگاه‌ها حتی در محدوده استان اصفهان، در تشکیل این همکاری‌ها عقب است. چرا در دانشگاه صنعتی اصفهان، استفاده از این ظرفیت‌ها همواره خیلی کم‌رنگ بوده است؟ اگر ضعف در این موضوع را قبول دارید، برای تغییر این رویکردهای محافظه‌کارانه و بسته چه باید کرد؟

بخشی از این انتقاد را قبول دارم ولی دلیل آن فقط بسته بودن دانشگاه نیست. گاهی ممکن است مجموعه‌ای که به دلایل مختلف با دانشگاه طرف قرارداد همکاری می‌شود، انتظاراتی از دانشگاه داشته باشد؛ اعم از مجموعه‌های دولتی، غیردولتی و خصوصی، آدم‌ها و سازمان‌ها. بخشی که قابل ستایش است اینکه دانشگاه صنعتی اصفهان خوشبختانه تا به حال روی اصول و استانداردهای خودش ایستادگی کرده است. متأسفانه در خیلی از دانشگاه‌های کشور، مدارکی به بعضی افراد داده‌اند که فاقد هرگونه پشتوانه علمی است؛ قصد ندارم بیش از این مساله را باز کنم ولی بدون پشتوانه علمی،



مدارکی را برای بعضی افراد ذی نفوذ در کشور در قبال آن همکاری‌ها صادر کردند ولی خوشبختانه، دانشگاه صنعتی اصفهان در این زمینه هیچ ردپا و سابقه منفی ندارد و بر اصول خودش ایستاده است. این یک بعد قضیه است که من از این قسمت کاملاً خوشحال و راضی هستم و امیدوارم دانشگاه همین روند را ادامه دهد. اما بعد دیگری هم هست که شاید حق با افراد باشد. به عنوان مثال اگر خیری به دانشگاه بیاید و ساختمان، آزمایشگاه یا واحدی را برای ما بسازد، اعلام شد حاضری اسم آن فرد یا هر اسمی که مایل است را بر روی آن ساختمان یا آزمایشگاه بگذاریم. به نظرم، این مساله عجیب و غریبی نیست و در همه جای دنیا هم مرسوم است. لذا اگر زمانی دانشگاه در این زمینه مقداری سخت‌گیری داشته و شاید سخت‌گیری بی‌جهت و غیرمنطقی بوده، باید از جنبه منطقی با موضوع برخورد کند. در توضیح اسپانسر و جذب حمایت مالی هم به همین ترتیب است. یعنی وقتی، شرکت یا فردی اسپانسر می‌شود، قصد دارد برندش مطرح شود و طبیعی است می‌خواهد تبلیغ داشته باشد و به نظرم تاحدودی باید در این موارد تجدیدنظر کرد هرچند باید موضوعات را مورد به مورد بررسی کرد. مثلاً مجموعه‌ای حاضر است حمایت زیادی از دانشگاه بکند اما در عوض درخواست داشته که تبلیغش در همه جای دانشگاه و همیشه زده شود. به دلایلی با این موضوع مخالفت شده است. دانشگاه نباید برند خودش را به هر قیمتی بفروشد و این البته با راه‌اندازی یک آزمایشگاه مجهز توسط یک خیر که به دنبال ثبت اسمش بر آن آزمایشگاه است، تفاوت دارد. خوشبختانه در بنیاد این بحث‌ها بین دوستان در حال انجام است و امیدوارم در آینده شاهد اثرگذاری بیشتر خیرین در دانشگاه باشیم.

برای آینده فعالیت خودتان در حوزه مدیریتی ترسیم کرده‌اید؟ اگر زمانی به شما برای وزارت عتف پیشنهاد بدهند، آمادگی پذیرش آن را دارید؟

در دو سال آینده که از دولت آقای روحانی باقی است، بنظرم تغییرات جدی نخواهیم داشت و شرایط به همین شکل جلو خواهد رفت. در دانشگاه هم احساسم اینست که با آمدن جناب آقای دکتر ابطحی و با توجه به اینکه در طراحی خطوط کلی، ایشان هم جزء مدیران شش سال گذشته بودند، قاعدتا همان خطوط کلی ادامه پیدا خواهد کرد و شاهد دگرگونی خطوط اصلی دانشگاه نخواهیم بود، گرچه معتقدم آقای دکتر ابطحی با توجه به توانمندی‌هایی که دارند در اجرای آن خطوط اصلی، بهتر عمل خواهند کرد و انشالله موفق خواهند بود. بنده از مسیر طی شده در این شش سال به شدت دفاع می‌کنم و کاملاً معتقدم مسیر درستی رفتیم اما از همه عملکردهای جزئی و کلی، طبعاً نمی‌توانم دفاع بکنم. به هر دوره مدیریت، حتماً اشکالاتی وارد است. به عنوان مثال در همین مباحث فرهنگی و خط کلی دانشگاه (که اشاره کردم و به شدت از آن دفاع می‌کنم و هرکجا باشم همین روند را دنبال می‌کنم) آیا تمام اقداماتی که انجام شده منطبق با خط کلی بوده و ما هیچ اشتباهی نداشته‌ایم؟ نه، بنده چنین ادعایی ندارم و ممکنست در برخی موارد، خلاف آن حرکت کرده باشیم. اشتباهاتی بوده و اگر دوستان به ما بفرمایند حتماً از آن استقبال می‌کنیم همانطور که در گذشته چنین بوده است. درمورد سوال آخر و اینکه اگر به بنده پیشنهاد وزارت بشود، آیا خواهم پذیرفت؟ اولاً چنین پیشنهادی به من نخواهد شد چراکه افراد بسیار توانمندتری هستند و ثانیاً اگر هم بشود، قطعاً و یقیناً نخواهم پذیرفت، چراکه احساسم این است در حوزه وزارت عتف، به شرایط و ویژگی‌های شخصی، فردی و فکری نیاز است که اصلاً واجد آن نیستم.

● آقای دکتر تغییرات دور دوم ریاست شما، جداسدن دکتر مصلحی و دکتر ابطحی از هیات رئیسه دانشگاه و اضافه شدن دیگر بزرگواران به مجموعه، در عملکرد شما و فضای دانشگاه، چه آثاری بر جای گذاشت؟

بر روی خطوط کلی که در پاسخ‌های قبلی هم اشاره شد، تاثیری نداشت. یعنی واقعا خطوط کلی باید در همان مسیر جلو می‌رفت. اما در بحث اجرایی، تغییرات و تاثیراتی داشت که در بعضی جاها شاید دارای آثار مثبتی بود و در بعضی موارد نکات منفی به همراه داشت.

● اگر امکان دارد به این تفاوت‌ها اشاره کنید؟

بالاخره تفاوت‌هایی با قبل وجود داشت که البته قابل ارزیابی است و قصد ندارم به این

احساسم این است که با آمدن جناب آقای دکتر ابطحی و با توجه به اینکه در طراحی خطوط کلی، ایشان جزء مدیران شش سال گذشته بودند، قاعدتا همان خطوط کلی ادامه پیدا خواهد کرد و شاهد دگرگونی آن خطوط اصلی نخواهیم بود، گرچه معتقدم آقای دکتر ابطحی با توجه به توانمندی‌هایی که دارند در اجرای خطوط اصلی دانشگاه، بهتر عمل خواهند کرد.

موضوع بپردازم و مقایسه کنم ولی قطعاً از نظر اجرایی تفاوت‌هایی با دوره اول وجود داشته است.

- در میان نقاط ضعف یا اشکالاتی که در دوران مدیریت شما وجود داشته، اگر بخواهید به عنوان تجربه یا پیشنهاد به دوستانی که بعد از شما هستند، نکاتی را گوشزد کنید تا آنها را رفع و رجوع کنند، چه مواردی به نظرتان می‌رسد؟

بله، نکات بسیاری هست. البته هنوز فرصت نشده تا ارزیابی از عملکرد خودم داشته باشم تا خیلی دقیق پاسخ شما را بدهم ولی مواردی در ذهنم هست که باید در مورد آن خیلی بهتر عمل کنیم. مثلاً هرچند در بنیاد زحمات زیادی کشیده شده ولی شاید خود دانشگاه می‌توانست اقداماتی انجام دهد که ما از ظرفیت خیرین، بیشتر استفاده کنیم. در بحث ارتباطات با خارج از دانشگاه، چه در حوزه ارتباط با صنعت، ارتباط با سازمان‌های تصمیم‌گیرنده و نهادهای حاکمیتی کشور و رسانه‌ها و چه در استفاده از فضای مجازی و ارتباط با بدنه دانشگاه، به نظرم دانشگاه می‌توانست بهتر عمل کند و جای کار و تقویت بیشتری در این حوزه وجود دارد.

- آیا تغییری مدنظرتان بوده که ملاحظاتی مانع از انجام آن شود؟ مثلاً خواسته باشید شخص قوی‌تری در مجموعه دانشگاه را به جای مدیری قرار دهید که عملکردش مطلوب شما نیست ولی از انجام این تغییر منصرف شده باشید چراکه ممکن بوده حواشی و موانعی در مدیریت شما ایجاد کند.

نه. البته گاهی اینطور بوده که در بعضی مدیریت‌ها، بخواهم تغییراتی ایجاد کنم یا در بعضی بخش‌ها، احساس کنم نیاز به تقویت وجود دارد و این کار را انجام ندهم. دلیل اینکه در برخی موقعیت‌ها علیرغم نیاز به تغییر، تغییری انجام نگرفته عمدتاً این بوده که فرد قوی‌تری پیدا نشده است نه اینکه فرد قوی‌تری پیدا شده و به دلیل ملاحظاتی، این کار صورت نگرفته است.

- جناب آقای دکتر سپاسگزارم که علیرغم گرفتاری‌های متعدد این ایام، فرصت گفتگو را در اختیار نشریه فرهنگ دانشگاه قرار دادید.

من هم از زحمات شما و انجام این مصاحبه در نقد و بررسی دوره مدیریتم تشکر و قدردانی می‌کنم و اعلام آمادگی می‌نمایم که هر جا موضوع نقد و بررسی عملکرد مطرح باشد آماده پاسخگویی و توضیح موارد هستم. ■

در بحث ارتباطات
با خارج از
دانشگاه، چه در
حوزه ارتباط با
صنعت، ارتباط
با سازمان‌های
تصمیم‌گیرنده
و نهادهای
حاکمیتی کشور و
رسانه‌ها و چه در
استفاده از فضای
مجازی و ارتباط
با بدنه دانشگاه،
به نظرم دانشگاه
می‌توانست
بهتر عمل کند و
جای کار و تقویت
بیشتری در این
حوزه وجود دارد.

نقش «کنشگران»



گفت‌وگو با دکتر مقصود فراستخواه / عضو شورای پژوهشی مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی

«رزی» درس‌گذشت

دانشگاه ایرانی

مهدی فولادگر

مصاحبه با دکتر مقصود فراستخواه درست یک روز پس از چهلمین سالگرد انقلاب اسلامی ایران، صورت گرفت. شاید این مناسبت تاریخی، مسیر گفتگو با این استاد جامعه‌شناسی را به سمت یکی از تخصص‌های وی یعنی جامعه‌شناسی تاریخی نهاد دانشگاه، هدایت کرد. وی در این مصاحبه، تحولات آینده دانشگاه ایرانی و انتظارات از این نهاد علمی را در پیوند با جامعه بزرگتر و موضوعی قرار داده که آن را چهار لحظه مهم تاریخی نهاد آموزش عالی در ایران می‌خواند. مطالعه این گفتگوی عضو هیات علمی مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی، در کنار مرور آثار متعدد مکتوب و شفاهی وی در این حوزه، هم اطلاعات جامعی در اختیار مخاطبان علاقمند به موضوع دانشگاه، قرار می‌دهد و هم تصویر بی‌نظیر و تازه‌ای درباره ساختار و ارتباطات دانشگاه با سایر نهادها در بستر تاریخی، ارائه می‌کند.

● اجازه بدهید اولین سؤالم را این‌گونه آغاز کنم، جنابعالی مطالعات و پژوهش‌های گسترده‌ای در ارتباط با تحولات دانشگاه در ایران داشته‌اید. از جمله در کتاب «سرگذشت و سوانح دانشگاه در ایران». از طرف دیگر، جامعه ایران را جامعه‌ای در حال گذار می‌دانید و در پژوهش‌های دیگرتان، تحولات اجتماعی جامعه ایرانی را در همه ابعاد، تاثیرگذار می‌دانید. لطفاً بفرمایید تولد دانشگاه و

من تصورم این است که ما می‌توانیم دانشگاه را در ذیل پروژه اجتماعی ایران ببینیم. در واقع دانشگاه، بخشی از طرح اجتماعی ایران برای معاصریت، امروزی شدن و مدرنیته ایرانی است. از ۲۰۰ سال پیش، یک پویش تحول‌خواهی و امروزی شدن در ایران آغاز شده است که می‌توانیم پیشینه آن را به زمان قائم مقامی عباس میرزا برگردانیم.

در حقیقت می‌توان گفت تجربه معاصریت ایرانی که در آن کم و بیش یک بیداری و جنب و جوش تازه‌ای را حس می‌کنیم، به سمت تغییر و تحول در ایران می‌رویم و مساله هم‌زمانی ایران با جهان متحول را مطرح می‌کنیم، دو سده است که آغاز شده است.

الان در حال نزدیک شدن به پایان قرن سیزده شمسی هستیم. در دهه اول قرن دوازدهم، شاهد پویش نخبگان جدید ایرانی هستیم که می‌خواستند طرح تغییراتی را در ایران راه بیندازند. مثل اعزام محصل به خارج در دوره عباس میرزا که افرادی مثل میرزا صالح و دیگران را به خارج می‌فرستند و در ادامه همین داستان‌ها، روشنفکران تحت عنوان «منورالفکرها»، مثل آخوندزاده، میرزا ملکوم‌خوان و طالبوف شروع به کار کردن می‌کنند. یعنی یک پویشی آغاز می‌شود که بخشی از آن را روشنفکران بیرون دولت با گرایش‌های مختلف دنبال می‌کنند و بخش دیگر را کنشگرانی در درون دولت. من اسم این گروه را «کنشگران مرزی» گذاشتم.

● مفهومی که به عنوان «کنشگر مرزی» مطرح فرمودید به چه معناست و دارای

چه ابعاد شناختی و نظری می‌باشد؟ دلایل تاریخی شکل‌گیری آن چیست؟

بنده در این سه، چهار سال گذشته متوجه یک مفهومی شده‌ام و آن اینست که چون در ایران تغییرات سخت و سنگین بوده و دولت تسلط بلامنازع داشته، سیستم‌های اجتماعی متصلب بوده، استبداد وجود داشته، حوزه عمومی و بخش مدنی جامعه ایران خیلی ضعیف و بخش غیردولتی بسیار ضعیف داشته؛ شکافی بین دولت و ملت به وجود آمده و برای پاسخگویی به این معضل، بازیگرانی به عرصه آمدند که بنده اسمشان را «کنشگران مرزی» گذاشتم.

کنشگران مرزی بین ایوان و دیوان یعنی بین متن جامعه و درون دولت در حال تردد هستند. بعضی از این‌ها، گاهی درون دولت هستند و بعضی هم به دلیل سبک زندگی، تحصیلات و علایق فردی، طبقه اجتماعی، ارتباطات و تحصیلاتی که داشتند، متوجه ضرورت تغییرات، مطالبات و ایجاد گروه‌های نوپدید اجتماعی در جامعه می‌شوند.

در واقع آن‌ها احساس می‌کنند گفتمان‌های تازه‌ای در دنیا و در جامعه ایرانی هست و در نتیجه بین دولت و جامعه تردد می‌کنند و می‌خواهند بخشی از کمی و کاستی‌های

تصورم این است

که ما می‌توانیم

دانشگاه را

در ذیل پروژه

اجتماعی ایران

ببینیم. در

واقع دانشگاه،

بخشی از طرح

اجتماعی ایران

برای معاصریت،

امروزی شدن و

مدرنیته ایرانی

است.

جامعه ایران را که مربوط به بخش ضعیف غیردولتی است، جبران کنند. بنابراین بخشی از مطالبات اجتماعی را به دولت می‌آورند و بعضی از آن‌ها را در دولت دنبال می‌کنند و بعضی از محدودیت‌های دولت را هم در جامعه مطرح می‌کنند.

در نتیجه یک نوع «کنشگر مرزی» به وجود آمده که اتفاقاً می‌توان گفت خود عباس میرزا هم یکی از این مدل‌هاست. ایشان در تبریز به عنوان نایب السلطنه ولیعهد، یک نوع خلافت و ولایت‌عهدی می‌کند. اما در عین حال دور و اطرافش و در دستگاهش در سمت قائم مقام، روشنفکران و کسانی رفت و آمد می‌کنند که باعث می‌شوند او متوجه تغییرات جهان بشود. پرسش و پاسخ مشهور ایشان با «روبر» که به او می‌گوید: «به من بگو ای اجنبی، راز پیشرفت شما و عقب ماندگی و پس افتادگی ما چیست؟ آیا خورشید در سرزمین شما زودتر از سرزمین ما طلوع می‌کند یا راز پیشرفت شما عقل شماست که ما از آن استفاده نمی‌کنیم؟»، در همین زمینه است.

در مجموع می‌خواهم بگویم که این طرح مدرنیته ایرانی، رنسانس ایرانی، تغییر در ایران، تحوّل خواهی و آزادی خواهی و پیشرفت، یک طرح ملی در ایران بود. متأسفانه هر چند این طرح ناتمام ماند و هنوز بعد از ۲۰۰ سال همچنان ناتمام است، ولی یک طرح بزرگ ملی بود.

● بدین ترتیب کنشگران مرزی به تولد نهادهای جدید در ایران، از جمله آموزش عالی کمک کردند. چه تحولاتی در حوزه نهادسازی در آموزش عالی در این دوران، واجد اهمیت است؟

باید گفت جنبش نوین آموزشی، تاسیس نهادهای جدید آموزشی و ایجاد الگوهای تازه در زمینه آموزش؛ زیرپروژه‌ای از پروژه بزرگ ایران است. از ابتدا احساس کردند بدون آموزش نوین و مدرن، نظام دانایی مدرن و نظام معرفت مدرن نمی‌توانند مساله تغییر ایران را دنبال کنند. چون نظام معرفت سنتی، پاسخگوی تغییر ایران نبود و در چهارچوب نظام دانایی قبلی هم نمی‌توانستند راه حلی برای مسائل ایران پیدا کنند. به دلیل اینکه سنت، متصلب شده بود، از نقد ابا داشت؛ از عقل، گریزان بود و از هم‌زبانی با دنیا لختی داشت و سر برمی‌تافت، در نتیجه لازم بود به دلیل وضعیتی که گریبانگیر سنت شده بود، از بیرون نقدی بر سنت وارد شود و یک نظام معرفت متفاوت و دگرواره که همان نظام معرفت جدید بود، ایجاد شود. این نظام معرفتی و آموزشی جدید، الگوهای آموزشی تازه و محتویات یادگیری نو و محتویات دانشی، تفکری و معرفتی لازم داشت.

اینجاست که نهادها و پویش‌های جدید آموزشی ایجاد می‌شود که اتفاقاً پیدایش این پدیده‌ها، برای اولین بار هم از خارج دولت آغاز شد. برخلاف آن چیزی که مشهور شده، اصلاً دارالفنون ابتدای آموزش جدید نبود. در کتاب «سرگذشت و سوانح دانشگاه»

کنشگران مرزی

بین ایوان و

دیوان یعنی بین

متن جامعه و

درون دولت

در حال تردد

هستند. بعضی

از این‌ها، گاهی

درون دولت

هستند و بعضی

هم به دلیل سبک

زندگی، تحصیلات

و علایق فردی،

طبقه اجتماعی،

ارتباطات و

تحصیلاتی که

داشتند، متوجه

ضرورت تغییرات،

مطالبات و ایجاد

گروه‌های نوپدید

اجتماعی در

جامعه می‌شوند.

مفصلاً توضیح داده‌ام که نخستین پویش‌های آموزشی از طرف نهادهای بیرون دولت و به طور مشخص توسط اقلیت‌های مذهبی در ایران ایجاد شد. این افراد به دلیل ماهیت ارتباطاتی که با اروپا داشتند و در حال رفت و آمد به آن‌جا بودند و به دلیل وضعیت دینی و ارتباطات اقلیتی‌شان، به عنوان «ایرانیان اقلیت‌های مذهبی» که حس ایرانی هم داشتند، مسائل داخلی ایران را دنبال می‌کردند.

در ابتدا مدارس جدید و آموزش جدید در تبریز، محله جلفای اصفهان و در جاهای مختلفی در تهران توسط آن‌ها پایه‌گذاری شد. این حرکت بعداً در درون دولت هم از «دارالفنون» شروع شد. دارالفنون هنوز به معنای اخص کلمه، دانشگاه نبود. در واقع آموزش مدرن بود، ولی نه در سطح عالی که از آن زمان تا کنون ۱۷۰ سال از تأسیس آن می‌گذرد.

در نهایت همین پویش ادامه پیدا می‌کند تا به ایجاد مدرسه سیاسی می‌انجامد. مدرسه سیاسی که فروغی‌ها و دیگران در آن کار می‌کنند. ولی مدرسه سیاسی به معنای واقعی را در سال ۱۲۷۷ شمسی یعنی ده سال قبل از مشروطه راه‌اندازی می‌کنند. در نتیجه جنبش نوین آموزشی به شکل اجتماعی ساخته شده، یک گفتمان اجتماعی بوده و بخشی از طرح «تحلیل ایران» به عنوان یک زیرپروژه بوده است.

● بر اساس کدام مستندات و وقایع تاریخی، تحولات دانشگاه را تحت تأثیر تحولات بزرگ‌تر اجتماعی می‌دانید؟

در این‌جا لازم است بنده به طور خلاصه چند لحظه تاریخی را یادآوری کنم: یکی لحظه «مدرسه سیاسی» است که متناظر با جنبش مشروطه‌خواهی بوده. یعنی هربار که در ایران جنبش و پویش اجتماعی بوده، جنبش آموزشی هم به عنوان یکی از مقومات و الهام‌بخش جنبش اجتماعی دیده می‌شود. در واقع جنبش آموزشی، نتیجه جنبش اجتماعی است. البته به شکل یک چرخه. بنابراین لحظه مدرسه سیاسی با جنبش مشروطه مرتبط است. لحظه بعدی، لحظه «دارالمعلمین» است. کسانی مثل مرحوم مهندس بازرگان، یداله سحابی، غلامحسین مصاحب، حسابی و تمام نخبگان نخست علمی ایران یعنی پیشروترین نخبگان قطب علمی ایران را می‌توانید در دارالمعلمین ببینید. لحظه دارالمعلمین هم، متناظر با جنبش نوسازی در ایران و بعد از مشروطه یعنی در دوره «پسامشروطه» آغاز می‌شود. البته دارالمعلمین، جنبش نوسازی ایران را مشروب، تغذیه و حمایت علمی می‌کند. همان‌طور که قانون اساسی مشروطه، بیشتر در مدرسه سیاسی تدوین شده و اعضای هیات علمی مدرسه سیاسی که یکی از برجسته‌ترین نمونه‌هایش فروغی است؛ سعی می‌کنند از طریق مدرسه سیاسی، چهارچوب حقوقی مشروطه و قانون اساسی را توضیح دهند.

به نظر بنده علت شکست مدرنیزاسیون در ایران که از عصر پهلوی به دوره انقلاب اسلامی رسید، همین ضعف‌های درونی پروژه مدرنیزاسیون بود که نمی‌توانست آن مدرنیته ایرانی را خوب مدیریت کند. در این پروژه، فساد و خودکامگی به وجود آمد و یک نوع نگاه به بیرون، اهمیت پیدا کرد و مردم، فرهنگ و زمینه‌های فرهنگی جامعه، کمتر محل توجه قرار گرفت و همین باعث شکست آن شد.

لحظه سوم، لحظه «دانشگاه تهران» است که در سال ۱۳۱۳ شمسی به وجود آمده و طرحش را عیسی صدیق دنبال کرده است. ایشان بعد از رفتن به کلمبیا، سعی کرده از آن الگویی برای ایران اقتباس کند. لحظه دانشگاه تهران، متناظر با پروژه مدرنیزاسیون ایران است و متأسفانه مشکلش این بود که یکسره دولتی شد. یعنی مدرنیته ایرانی که ۲۰۰ سال پیش یک پویش بود، به یک پروژه صرفاً دولتی تقلیل پیدا کرد.

به نظر بنده علت شکست مدرنیزاسیون در ایران که از عصر پهلوی به دوره انقلاب اسلامی رسید، همین ضعف‌های درونی پروژه مدرنیزاسیون بود که نمی‌توانست آن مدرنیته ایرانی را خوب مدیریت کند. در این پروژه، فساد و خودکامگی به وجود آمد و یک نوع نگاه به بیرون، اهمیت پیدا کرد و مردم، فرهنگ و زمینه‌های فرهنگی جامعه، کمتر محل توجه قرار گرفت و همین باعث شکست آن شد. اینجاست که می‌توانیم از چهارمین لحظه صحبت کنیم.

لحظه چهارم، لحظه «موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران» است. این مرکز در سال ۱۳۳۷ شمسی توسط پدر علم جامعه‌شناسی؛ دکتر غلامحسین صدیقی و با همکاری دکتر احسان نراقی و حمایت دکتر علی‌اکبر سیاسی به وجود آمد. این لحظه هم با جنبش ملی متناظر بود.

اما نکته جالب توجه اینست که چرا این تأسیس در سال ۱۳۳۷ بوده است؟



بنده بعد از مطالعات زیاد، شواهد بسیار دقیقی پیدا کردم که به همه آن‌ها اشاره خواهم کرد. در این مطالعات به این نتیجه رسیدم که در سال ۱۳۳۷ شکست نهضت ملی، مساله مهمی برای نخبگان ایران شد و دستگاه ذهنی و عصب اجتماعی گرفتار شکست جنبش ملی بود که چرا بعد از کودتا، شکست خوردیم و موفق نبودیم؟ اینجا بود که نراقی (طبق روایت‌هایی که از او دارم) با استفاده از ارتباطات خود با صدیقی و علی اکبر سیاسی، برای اینکه توجیه و پاسخی برای شکست نهضت ملی داشته باشند، اقدام به تاسیس «موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران» نمودند.

اینجاست که جمشید بهنام‌ها، باقر پرهام‌ها، غلام عباس توسلی‌ها، پیمان‌ها، جلال آل‌احمد‌ها و بسیاری از بزرگان دیگر، از طریق عباس‌گلی خواجه‌نوری در چهارچوب موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، به سمت میدان جامعه رفته و تحقیقات بزرگی را آغاز می‌کنند تا ببینند مشکلات توسعه در ایران چیست.

در حال حاضر بنده تا اینجا تلاش کردم این چهار لحظه را برای نقادی خوانندگان عزیز مطرح کنم. تصور می‌کنم دانشگاه و تحصیلات عالی‌ه در ایران، بخشی از طرح بزرگ اجتماعی در ایران است و مثل خود طرح بزرگ، دانشگاه داشتن در ایران، دشوار شده است.

متأسفانه مانند طرح توسعه ایران، طرح دانشگاه در ایران ناتمام مانده و ما به دلایل عمده‌ای نتوانستیم به طور کامل این پروژه را به اجرا برسانیم و نتایج عملکردش را مزمزه و تجربه کنیم.

● به نظر جنابعالی تا چه حد کنشگران مرزی توانسته‌اند در این لحظات تاریخی، تاثیر عمیق برجای گذارند؟ از طرفی نقش دولت و نهادهای غیردولتی در این بین چه بوده است؟

توجه داشته باشید «کنشگر مرزی» پاسخ‌یست که سیستم اجتماعی ایران به کمبودهای حوزه مدنی و حوزه بیرون دولت می‌دهد. چون در ایران بیرون دولت ضعیف است، پس دولت بزرگ شده و به لحاظ اقتصاد سیاسی نظیر اقتصاد آب‌سالاری دولتی، دولت نفتی و داستان‌های مختلف دیگر نظیر پاتریمونیال، حامی‌پروری و... ساختار دولت به نحوی بیرون دولت را محدود کرده است.

البته باید بدانیم بیرون دولت که نتوانسته رشد کند و به بلوغ برسد، حتی زمانی که امکان مشارکت مختصری برایش فراهم می‌شد، نمی‌توانست کار چندانی انجام داده و مؤثر باشد. چون تمرین چندانی نداشت و هیچ وقت برایش فرصت رشد زیادی فراهم نبود. در نتیجه بخش غیردولتی، مدنی، حرفه‌ای و صنفی در ایران ضعیف شد. درواقع هیچ‌وقت در ایران، حرفه‌ها و صنف‌های قوی و پایدار آن‌طور که در اروپا بوده، نداشته‌ایم.

تصور می‌کنم

دانشگاه و

تحصیلات عالی‌ه

در ایران، بخشی

از طرح بزرگ

اجتماعی در

ایران است و مثل

خود طرح بزرگ،

دانشگاه داشتن

در ایران، دشوار

شده است.

همیشه سیطره دولت و سایه مقتصد و داروغه‌مانند او بر بازار ما سنگینی می‌کرده و دولت بر شهر سیطره کامل داشته است. در نتیجه حیات شهری نمی‌توانسته توسعه زیادی پیدا کند.

در مجموع برگردم به نکته‌ای که مطرح کردید. کنشگر مرزی بین دیوان و ایوان، نمی‌تواند به قدر کافی آن کمبود را جبران کند. منظوم از ایوان، میدان شهر و از دیوان، دستگاه بوروکراسی و دیوان‌سالاری است که درون قدرت یا حواشی قدرت بوده و محدودیت‌های خاص خودش را دارد.

● سایر کشورها به ویژه کشورهای اروپایی این تحولات را چگونه پشت سر گذاشتند و سیر تحولات در ایران، چه تمایز و تفاوتی با آن دارد؟

برای پاسخ به این سؤال، بهتر است نگاهی به تجربه اروپا داشته باشیم. در اروپا، دانشگاه در متن جامعه است و از طریق جابجایی و تحرکی توسعه می‌یابد که در اجتماع وجود دارد و طبقات جدید شهری را به وجود می‌آورد و نیز از طریق بازرگانی، نهادهای مستقل از دولت، وجود مذهب، نهادهای مستقل از مذهب، بیرون بودن مذهب از دولت، دیگر نهادهای مستقل بیرون از مذهب و دولت و مجموع این تکثر و نیروهای چندگانه جامعه که هر کدام برای خودشان هنجارها، میدان‌ها و تجربه‌هایی دارند؛ باعث یک بالانس و دینامیزم اجتماعی می‌شوند.

دانشگاه‌های آکسفورد، کمبریج، بولونیا، پاریس، سوربن و هایدلبرگ نتیجه این دینامیزم و پویایی‌شناسی اجتماعی هستند. یعنی یک امر پویا در جامعه‌اند که گاهی با دولت ائتلاف می‌کنند و از شاهزاده‌هایی که قرار است در دولت-ملت‌های اروپا به‌وجود بیایند، استفاده کرده و در مقابل واتیکان بایستند و گاهی هم که دولت قصد سیطره بر آن را داشته باشد، از قدرت‌های دینی استفاده می‌کنند تا با دولت وارد چالش شوند. درواقع انواع و اقسام تحرکات، ابتکارات و واقعیت‌ها را نشان می‌دهند تا دانشگاه را راه بیندازند. دانشگاهی که در متن جامعه و در آغوش اجتماع مدنی بوده و فرهنگی، علمی و شهری است. دانشگاهی که فرزند شهر است و در دامن شهرهای جدید اروپا پرورش پیدا کرده است. دانشگاه‌های آکسفورد، کمبریج و پاریس دقیقاً همین‌طور هستند.

متأسفانه در ایران این پویایی‌شناسی ضعیف بوده و از طرفی بیرون جامعه‌ای است که ظرفیت‌های تمدنی دارد. جامعه‌ای با ظرفیت‌های بسیار دیرین فرهنگی که این را نباید نادیده گرفت. یعنی جامعه ایران یک خصیصه دوگانه دارد؛ اولین خصوصیت آن «دیرینگی تمدنی تبار فرهنگی» است. یعنی زیر پوست جامعه ایران، زندگی هست و مردمانی دارد که میل به زندگی دارند. شما جامعه ایران را ببینید، هیچ وقت مردم ایران از زیستن منصرف نشدند. می‌توان گفت این مساله را به تعبیری مرحوم مهندس بازرگان

خصیصه دوگانه

ایران خیلی

عجیب است.

یعنی اگر دوسویه

بودن جامعه

ایران را درست

نفهمیم، به

اشتباه می‌افتیم.

به نظرم حتی در

حال حاضر هم

غربی‌ها ایران

را نمی‌شناسند.

گاهی مخالفینی

که در خارج از

ایران هستند هم

نمی‌توانند جامعه

ایران را خوب

درک کنند و حتی

کسانی هم که

در داخل جامعه

هستند و بر ایران

حکومت دارند

هم ایران را خوب

نمی‌شناسند.

تحت عنوان «سازگاری ایرانی» مطرح کرده که البته ایشان از منظر منفی نگاه کرده، یعنی وضعیتی که در آن ایران با هر بیگانه و با هر قدرتی، سازگاری دارد. خصیصه دوگانه ایران خیلی عجیب است. یعنی اگر دوسویه بودن جامعه ایران را درست نفهمیم، به اشتباه می‌افتیم. به نظر من حتی در حال حاضر هم غربی‌ها ایران را نمی‌شناسند. گاهی مخالفینی (اوپوزسیون‌هایی) که در خارج از ایران هستند هم نمی‌توانند جامعه ایران را خوب درک کنند و حتی کسانی هم که در داخل جامعه هستند و بر ایران حکومت دارند هم ایران را خوب نمی‌شناسند.

من معتقد هستم باقی ماندن جامعه ایران، یک معجزه است. وجود جنگ‌ها و تاریخ پر حادثه نشان می‌دهد جامعه ایران استعداد بقا دارد و باعث می‌شود احساس کنیم در یک امر تصادفی، نظمی برپا شده و این نشان‌دهنده استعداد جامعه ایرانی در این زمینه است.

دومین خصیصه، «ساختارهای لش، باورهای پس افتاده و ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی سنگین و متصلب» است. جامعه ایران در صدد هم‌زمانی با دنیا است که از آن به «تله معاصریت» تعبیر می‌کنم. یعنی ایران می‌خواهد در دنیای معاصر بوده و مدرن و امروزی شود. پس ببینید من نمی‌توانم با نظریه «عقب‌ماندگی» کنار بیایم. چون شواهد زیادی می‌بینم که نمی‌تواند نظریه عقب‌ماندگی ایران را توضیح بدهد. جامعه ایران می‌خواهد زندگی کند و با دنیا هم‌زمانی نماید. شواهدی هم مثل همهٔ پویش‌ها، جوشش‌ها، نخبگان جدیدی که در ایران به وجود آمدند و چالش‌هایی که وجود داشته، برای اثبات این مساله وجود دارد.

باید گفت درباره دانشگاه هم همین‌طور است. هم کنشگران بیرون دانشگاه و هم کنشگران مرزی، جهت به‌وجود آمدن دانشگاه، ائتلاف کردند. اما تا دانشگاه در شرف به وجود آمدن بود، دولت، پدرخوانده دانشگاه شد.

شما در نظر بگیرید در سال ۱۳۱۳ شمسی افرادی می‌خواستند دانشگاه را به وجود بیاورند و کسانی هم در داخل کابینه برای جلب رضایت رضاشاه با او صحبت می‌کردند. آن‌ها به شاه می‌گفتند: «شما که ایران را آباد کردید و تهران را نوسازی کردید، می‌دانید که یک عمارتی به نام «یونیورسیتی» وجود دارد، اگر اجازه بدهید آن را در باغ جلالیه ایجاد کنیم». یعنی نگاه درون دولت این بود که دانشگاه یک ساختمان است.

متأسفانه مشهور شده که رضاشاه دانشگاه تهران را به وجود آورده است. می‌خواستم این مطلب را آشنایی‌زدایی کنم. اصولاً معتقد هستم، باید بعضی مفاهیم را آشنایی‌زدایی کنیم. یعنی وقت آن رسیده که کلمات را دشوار کنیم. یکی از مفاهیم آسان این است که دانشگاه تهران را رضاشاه به وجود آورده. این یک مقدار باید دشوار شود، یعنی بدانیم که رضاشاه در مقابل تأسیس دانشگاه در ایران چندین سال مقاومت کرده و اصلاً راه‌اندازی آن را قبول نداشته است. در آخر بعد از چندین سال، اطرافیان به او گفتند چون مدارس

باید بعضی مفاهیم را آشنایی‌زدایی کنیم. وقت آن رسیده که کلمات را دشوار کنیم. یکی از مفاهیم آسان این است که دانشگاه تهران را رضاشاه به وجود آورده. این یک مقدار باید دشوار شود، یعنی بدانیم که رضاشاه در مقابل تأسیس دانشگاه در ایران چندین سال مقاومت کرده و اصلاً راه‌اندازی آن را قبول نداشته است.

عالی متعدد است و کنترل آنها سخت، می‌توانیم آن‌ها را در دانشگاه یکپارچه کنیم و چون جوان‌های ایرانی به خارج می‌روند و کنترل سیاسی آن‌ها سخت است، بهتر است همین‌جا درس بخوانند. البته قابلیت پذیرش در رضاشاه بود و پذیرفت و حمایت کرد. ولی نقل شده که در روز تاسیس دانشگاه، چهره شادی نداشت و نگران بود.

به هر حال، دولت پدرخوانده دانشگاه شد. یعنی درواقع دولت یک نوع تولید خودفرموده‌ای نسبت به دانشگاه پیدا کرد. ما شواهدی داریم که نشان می‌دهد کسانی که می‌خواستند در دانشگاه مثلاً در مورد ریل راه آهن و یا جاده‌های ایران نظیر هراز، نقد یا ایرادی وارد کنند (همان‌طور که بنده در کتاب «تاریخ هشتاد ساله دانشکده فنی» گفته‌ام) در این بوروکراسی، نقدشان به جایی نمی‌رسید.

● دانشگاه با پیشینه‌ای که توصیف فرمودید، در حال حاضر دارای چه ابعاد و ویژگی‌هایی در سطح ساختاری از جمله اعضای هیات علمی، کارکنان و رابطه با دولت است؟

قطعا دانشگاه در ایران، تحت سیطره دولت بوده و دولت می‌خواسته برای خودش کارمند تربیت کند. در نتیجه این گونه استاد کارمندی (که متأسفانه الان هشتاد هزار نفر هیات علمی در دانشگاه‌های ما وجود دارد) ایجاد شد. در پروژه تیپ‌شناسی استادان، کسانی مثل گاستاد و بورديو، اعضای هیات علمی را گونه‌شناسی کردند. مثلاً گفتند یک تعداد از اعضای هیات علمی هستند که دانشمندند. تیپ دیگر اعضای هیات علمی، شاگردپرورند و درس می‌دهند. یک تعداد مشاور و تعدادی هم مدیرند. بخش دیگری از اعضای هیات علمی، کارآفرین بوده و تعدادی هم جهان‌وطنی کار می‌کنند.

در کنار تیپ‌شناسی شش‌گانه از استاد، من یک تیپ ایرانی اضافه کردم و آن اعضای هیات علمی‌ای هستند که کارمندان دانشگاه‌اند که بنده اسم این تیپ را «انسان سازمانی» گذاشته‌ام. انسان سازمانی فقط می‌خواهد وظایف صوری مثل درس دادن چند واحد و پایان‌نامه را به انجام برساند و الان هم که با این آیین‌نامه ارتقاء، جایی برای ارتقاء پیدا کردن یافته‌اند. درواقع دانشگاه با این وضعیت، فقط خودش را بازتولید می‌کند بدون اینکه خبری به جامعه برساند. نتیجه اینکه دانشجو مدرکش را می‌گیرد و استاد هم ارتقاء پیدا می‌کند. ولی متأسفانه هیچ ارزش افزوده برای جامعه ایجاد نمی‌شود.

حالا پرسش ما اینست که این مساله از کجا ناشی شده است؟

این مساله از آن جایی آغاز شد که پویش اجتماعی دانشگاه داشتن، به سمت دانشگاه به مثابه بخشی از دیوان سالاری دولتی تقلیل و تحلیل پیدا کرد و بخشی از یک زاینده بوروکراسی دولتی شد که وظیفه‌اش تربیت کارمند برای دولت است یعنی اینجا کسانی را تربیت می‌کنند که بر روی صندلی‌هایی که با پول نفت آن را توسعه دادیم، بنشینند و کار کنند.

در کنار
تیپ‌شناسی
شش‌گانه از
استاد، من یک
تیپ ایرانی
اضافه کردم و آن
اعضای هیات
علمی‌ای هستند
که کارمندان
دانشگاه‌اند
که بنده اسم
این تیپ را
«انسان سازمانی»
گذاشته‌ام. انسان
سازمانی فقط
می‌خواهد وظایف
صوری مثل
درس دادن چند
واحد و پایان‌نامه
را به انجام برساند
درواقع دانشگاه
با این وضعیت،
فقط خودش را
بازتولید می‌کند
بدون اینکه خبری
به جامعه برساند.

اینجاست که به نظر می‌رسد این استحاله دانشگاه و از مسیر اصلی بیرون آمدن آن و به تعبیری مناسک‌گرا شدن، رفتارگرا و وظیفه‌گرا شدن، لنگ شدن و ماندن درون خود، هیچ‌وقت نتوانسته به آن دانشگاه چند ساحتی و آن چیزی که امروزه به آن «مالتیپل سیتی» در مقابل یونیورسیتی می‌گویند و در آن هم صحبت از پژوهش است و هم آموزش، برسد.

البته مالتیپل سیتی هم دارای درجات مختلف است. ممکن است یک موسسه آموزش عالی باشد که بیشتر در یک دوره‌های خاصی آموزش می‌دهد یا دانشگاهی که بیشتر در دوره‌های تحصیلات تکمیلی کار می‌کند و یا دانشگاهی که بیشتر پژوهشی است. ولی همه کارکردها البته با ترکیب‌ها و آلیاژهای مختلف در همه دانشگاه‌ها وجود دارد. یک دانشگاه می‌تواند در سطح بین‌المللی کار کند و یک دانشگاه هم می‌تواند در سطح محلی، به شهر و محل خود پاسخگو باشد.

درواقع قدر مشترک همه آن‌ها اینست که دانشگاه یک مبدا بلوغ و عقل منفصل اجتماعی است. نهادیست از نخبگان اجتماعی و نخبگان علمی که در آن خودگردانی وجود دارد. اجتماعی از دانشمندانی که صلاحیت دارند خودشان برای خودشان برنامه درسی بنویسند یا پروژه‌های تحقیقاتی تعریف کنند، دانشجویهایشان را اجتماعی‌سازی علمی کنند، نسل‌های تازه علمی پرورش بدهند و نقد و روشنگری اجتماعی کنند.

بنابراین این دانشمندان در دانشگاه می‌توانند آموزش، تحقیقات و خدمات تخصصی به جامعه بدهند. پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی داشته باشند. برای زخم‌های جامعه، مرهم‌های علمی و برای مرارت‌های اجتماعی، روش‌های تقلیل مرارت با رویکرد علمی، فنی و حرفه‌ای پیدا کنند. معنا و فکر تولید کرده و برای توسعه جامعه، محتوا تولید کنند و دانشگاه اجتماعی باشند.

در عین حال علاوه بر مواردی که ذکر کردم، همچنان در آن دانشگاه، آموزش و تحقیقات هست. منتها در ذیل و ضمن آن آموزش، اجتماع را می‌بیند. مثلاً در کلاس شما یکی از دانشجویان، یک مساله اجتماعی را مطرح می‌کند، آن را موضوع پایان‌نامه دانشجو انتخاب کرده و اجرا می‌شود. پس ببینید در ضمن آموزش، تحقیق و خدمات تخصصی دانشگاهی؛ مسائل و مشکلات اجتماعی تعریف، دنبال و رفع و رجوع می‌شود. حالا باید گفت ما نتوانستیم یک چنین دانشگاهی را به کمال برسانیم. چون پروژه مدرنیته ما ناتمام مانده و طرح تغییر ایران و طرح دانشگاه ایرانی، یک پروژه ناتمام است. بنده فکر می‌کنم یک علت عمده، سیطره دولت بر دانشگاه است. البته دولت باید با دانشگاه ارتباط داشته باشد، ولی ارتباط متقابل، حمایتی و سفارشی با دانشجویان. دولت باید دوست دانشگاه بوده و حمایت‌های عمومی کند. چون دانشگاه یک نهاد کسب و کار نیست. یک نهاد اجتماعی و عام‌المنفعه است. در نتیجه دانشگاه را نمی‌شود یک بنگاه تلقی کرد و گفت خودتان بروید و خود را اداره کنید و سود به دست بیاورید. دانشگاه خیر

■ دانشگاه یک
مبدا بلوغ و
عقل منفصل
اجتماعی است.
نهادیست از
نخبگان اجتماعی
و نخبگان
علمی که در آن
خودگردانی وجود
دارد. اجتماعی از
دانشمندانی که
صلاحیت دارند
خودشان برای
خودشان برنامه
درسی بنویسند
یا پروژه‌های
تحقیقاتی
تعریف کنند،
دانشجویهایشان
را اجتماعی‌سازی
علمی کنند،
نسل‌های تازه
علمی پرورش
بدهند و نقد
و روشنگری
اجتماعی کنند.

عمومی ایجاد می‌کند و دنبال سود خصوصی نیست بلکه به دنبال خیر عمومی بوده و فکر، فرهنگ و دانش ایجاد می‌کند.

در نتیجه حق دانشگاه این است که از منابع عمومی و حمایت‌های عمومی دولت استفاده کند و از سوی دیگر دولت در جایگاه یک سفارش‌دهنده به دانشگاه باشد. چون همان‌طور که می‌دانید دولت باید خیلی از تصدی‌های توسعه‌ای و اجرایی را به عهده بخش مدنی، فرهنگی و بخشی از جامعه بگذارد و دراموری سرمایه‌گذاری کند که دیگران در آن سرمایه‌گذاری نمی‌کنند و به عنوان نماینده مشروع و دموکراتیک جامعه در انجام پروژه‌ها و زیرساخت‌های خیلی بزرگی ورود داشته باشد که هزینه هنگفتی دارد و افراد نمی‌توانند با بیشینه‌سازی سود به سمت آن بیایند. در عین حال چون نیاز به دانش دارد، پس باید به دانشگاه سفارش دهد.

بنابراین دولت می‌توانست سفارش‌دهنده و حامی دانشگاه بشود، ولی این‌طور نشد. دولت در مدیریت و ریاست دانشگاه و حتی برنامه‌های درسی آن دخالت کرد و سیطره یافت. البته دخالت‌های دولت دو مرحله داشت؛ یکی قبل از انقلاب که دخالت دولت بیشتر کنترل سیاسی و یک مقدار هم مدیریتی بود. به عنوان مثال روسای دانشگاه، استادان را پیشنهاد می‌کردند و از بین سه نفر پیشنهادی، شاه باید یک نفر را طبق قانون انتخاب و ابلاغ می‌کرد. ولی بعد از انقلاب متأسفانه صرفاً دخالت سیاسی نبود، بلکه حتی نسبت به دانشگاه سیطره معرفت‌شناختی هم به وجود آمد. به‌ویژه در حوزه علوم انسانی، حکومت سرشتی ایدئولوژیک پیدا کرد و چون دین هم دولتی شده بود، دعوی دینی‌شدن جامعه‌شناسی، مذهبی‌شدن روانشناسی و حتی حذف برخی از رشته‌ها پیش آمد!

در نتیجه اصولاً اختیارات معرفت‌شناختی دانشگاهیان زیر سوال رفت. در گذشته افرادی که می‌خواستند جذب دانشگاه بشوند، ساواک باید مجوز می‌داد و بررسی می‌کرد که افراد، چپ‌گرا نبوده یا جزء گروه‌های مارکسیستی، ملی، سیاسی یا مصدقی نباشند و انواع و اقسام این درگیری‌ها. اما آن‌ها حداقل نمی‌گفتند اصلاً رشته شما چیست؟ این رشته مشروع نیست و الحادی و غربی است. سپس اگر می‌توانستید به دانشگاه بیایید، شروع می‌کردید به تحقیق و نوشتن کتاب. بنابراین علوم انسانی جدید، به رسمیت شناخته شده بود.

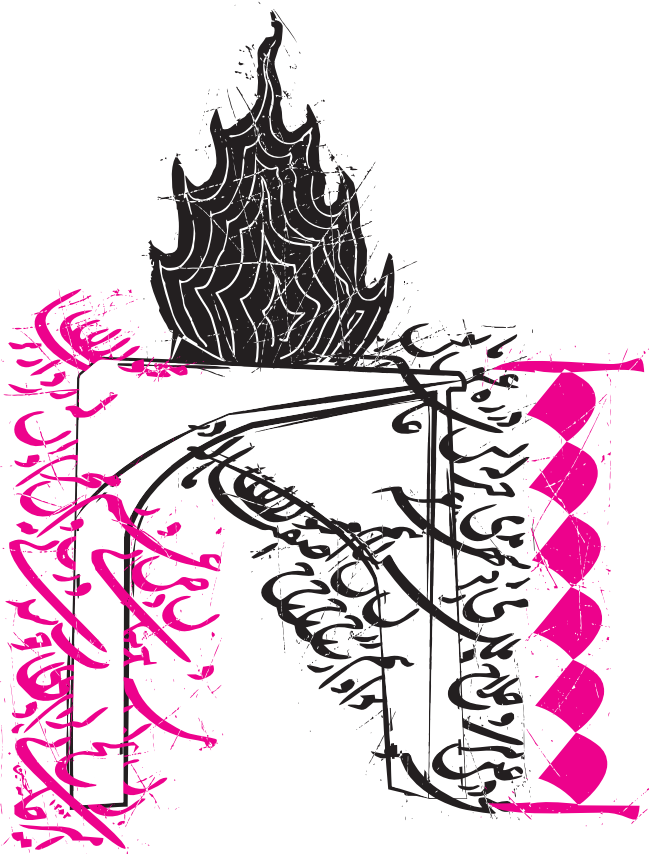
ولی متأسفانه بعد از انقلاب نه تنها سیطره سیاسی بر دانشگاه‌ها به وجود آمد؛ مثل گزینش استاد، گزینش دانشجو، بحث‌های ستاره‌دارشدن، بحث تضعیف استقلال دانشگاهی در مدیریت و برنامه‌های متمرکزی که در انقلاب فرهنگی برای دانشگاه نوشته شد، سیاسی‌شدن پست ریاست دانشگاه و جابجایی آن با تغییر دولت، بلکه از سوی دیگر وابستگی بیش از حد دانشگاه به بودجه دولتی، قدرت ابتکار عمل و تنوع منابع مالی را از دانشگاه گرفت. در نتیجه مثل دستی شد که خشک شده است و وقتی هم که شما گچ

دولت باید با
دانشگاه ارتباط
داشته باشد،
ولی ارتباط
متقابل، حمایتی
و سفارشی با
دانشجویان.
دانشگاه یک
نهاد اجتماعی
و عام‌المنفعه
است. در نتیجه
دانشگاه را
نمی‌شود یک
بنگاه تلقی کرد
و گفت خودتان
بروید و خود را
اداره کنید و سود
به دست بیاورید.
دانشگاه خیر
عمومی ایجاد
می‌کند و دنبال
سود خصوصی
نیست.

دست را باز می‌کنید و دست آزاد می‌شود، هنوز نمی‌تواند حرکت کند. چون اصلا به این وضعیت عادت نکرده است.

بنده بررسی کردم و دیدم وقتی اختیارات پرونده درسی به دانشگاه‌ها واگذار شد، به ندرت دانشگاه‌ها از این اختیار استفاده کردند بلکه همان برنامه‌های درسی قبلی را داشتند. مثل همان دستی که هنوز خشک است و در واقع سیستم‌های حمایتی لازم وجود ندارد تا تمرین کنند. اصلا احساس می‌کردند که این اختیار را نمی‌توانند داشته باشند. احساس می‌کردند انواع موانع وجود دارد و ادراک دانشگاه، همچنان ادراک و حس عدم اثربخشی بود و اینکه ما نمی‌توانیم کاری بکنیم.

در هر صورت برگردم به اینکه از یک سو موانع دولتی‌شدن نظیر فرهنگ سازمانی، بوروکراسی لخت، بی‌کیفیتی آموزش‌ها و تحقیقات دانشگاهی، ضعف مدیریتی در دانشگاه‌ها، ایرادهایی مثل فرایندهای پیچیده‌ای که در انواع فعالیت‌های دانشگاهی به‌وجود آمده و یک نوع مقررات سفت و سخت پیچیده‌ای که در بسیاری از فعالیت‌های آکادمیک از طریق این بخش‌نامه‌های دولتی به‌وجود آمده، حاکم بود و از سوی دیگر این نکته وجود داشت که اقتصاد ما، اقتصاد پویایی نیست و نهنگان در اقیانوس‌ها پرورش پیدا می‌کنند و ما اقیانوسی نداشتیم. یعنی اقتصادی پویا و مولد که از دانشگاه دانش بخواهد و متقاضی موثر دانشگاه بشود، وجود نداشت. ما پروژه‌های تولیدی بسیار بزرگ و پویا، پروژه‌های اجتماعی یا مدنی



پویا نداشتیم که بگویند ما می‌خواهیم کار کنیم و حالا از دانشگاه، دانش انجام این کارها را می‌خواهیم.

در نتیجه چون اقتصاد ما هنوز خیلی دانش بنیان نبوده، بلکه دولت سالار، نفتی، دلالی و سرمایه‌داری مالی بوده، به دانشگاه نیازی نداشته است. اقتصاد نفت پایه، با انتقال تکنولوژی می‌تواند مساله‌اش را حل کند و اقتصاد سنتی سرمایه‌داری مالی و رانت‌ها اصلا نیازی به دانش ندارند. نتیجه این‌که تقاضای موثر صنعتی، تولیدی و اقتصادی وجود نداشته و بخش مدنی هم چون ضعیف مانده، لذا تقاضای مدنی هم وجود ندارد.

در دانشگاه، ما بعضی مواقع از انجمن جامعه‌شناسی، سمن‌های حقوق کودک، محیط زیست، مادران سرپرست خانوار و افرادی که در زمینه آسیب‌های اجتماعی نظیر اعتیاد کار می‌کنند، دعوت می‌کنیم و در مقابل، دانشگاهیان را هم به همان جلسه دعوت می‌نماییم. بنده طرح بحث می‌کنم و می‌بینم اینها حتی نمی‌توانند با هم گفتگو کنند. چون دانشگاه وارد بحث شدن با جامعه در زمینه‌های درسی و پایان‌نامه‌ها را تمرین نکرده است. یعنی دانشگاهی که با ساز جامعه برقصد، نداریم.

بنده چهارده معلمی کردم و معتقدم کلاس درس بهترین فضا برای موردکاوی است. من معتقدم که دانشگاه، می‌تواند دانشگاه مدنی و اجتماعی بشود. واقعا شعار نمی‌دهم وجداناً و با شرافت می‌گویم این امر، امکان‌پذیر است. ما نمی‌خواهیم سر یکدیگر یا سر خودمان را کلاه بگذاریم. من تجربه کردم که در هر درس نه فقط دروس حقوق اجتماعی، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی بلکه در تمامی دروس دانشگاه مثل سازه، متالوژی یا شهرسازی می‌شود موارد محلی، شهری و اجتماعی مرتبط با این دروس را در کلاس مطرح کرد. مثلاً در مورد شهرسازی، طرح سؤالاتی مانند: مجتمع‌های مسکونی در شهر چه وضعیتی دارند؟ سکونتگاه‌های شهری در چه وضعیتی هستند؟ این‌ها می‌تواند مواردی برای طرح در کلاس درس دانشجویان معماری و شهرسازی و نیز کلاس درس آسیب‌های اجتماعی باشد. همین‌طور مسائلی نظیر سازه‌های سدی و سازه‌های شهری در کلاس‌های درس سازه و مقاومت، یا مسائل ترافیک، سلامت کودکان، تغذیه، جنگل، زاینده‌رود، تعارضات اجتماعی، قومیت و سرمایه اجتماعی قابل طرح در کلاس‌هاست. صدق این مطلب نه فقط در حوزه علوم انسانی، بلکه در تمامی رشته‌ها و گرایش‌هاست.

متأسفانه ما خیلی راحت و کاملاً وارداتی از این طرف و آن طرف، یک سری تئوری فراهم و ترجمه می‌کنیم. البته من معتقد به تئوری‌های دنیا هستم. چون علم یک امر جهانیست در عین حال که می‌تواند محلی هم باشد. یعنی علم امروزه تنها محدود به مرزهای ملی نیست، بلکه به امری جهانی تبدیل شده است.

● در این شرایط و با مختصات که از دانشگاه ایرانی ترسیم فرمودید و با توجه به شرایط جهانی شدن علم و دانش، دانشگاه ایرانی و اعضای هیات علمی آن چه

کلاس درس
بهترین فضا
برای موردکاوی
است. من
معتقدم دانشگاه،
می‌تواند دانشگاه
مدنی و اجتماعی
بشود. واقعا شعار
نمی‌دهم وجداناً
و با شرافت
می‌گویم این
امر، امکان‌پذیر
است. در هر درس
نه فقط دروس
حقوق اجتماعی،
جامعه‌شناسی
و انسان‌شناسی
بلکه در
تمامی دروس
دانشگاه مثل
سازه، متالوژی
یا شهرسازی
می‌شود موارد
محلی، شهری و
اجتماعی مرتبط
با این دروس را در
کلاس مطرح کرد.

نقش ما در این بین اینست که هم باید از دانش جهانی استفاده کنیم و هم چیزی بر آن بیفزاییم. برای این کار باید مسائلی را طرح و آن‌ها را نظریه‌پردازی کنیم و ما هم دانگی به دنیا بیفزاییم. این مهم، بدون ارتباط با مسائل اجتماعی و داده‌های اجتماعی میسر نمی‌شود. ما به داده‌ها، آفته‌ها و موردها نیاز داریم. به وسیله آن مورد، می‌توانیم به دانشجویان بگوییم که شروع کنند. آن‌ها هم به شهر، مزرعه، محله، سد، بازارچه و میدان شهر می‌روند و واقعیت زندگی روزمره و مسائل موجود را می‌بینند و در قالب مقاله کاری، مطالعه موردیشان را می‌نویسند و این مقاله کاری را چاپ می‌کنیم، به بحث می‌گذاریم و از دانه درشت‌هایش یک پایان‌نامه می‌نویسیم و برای اجرا، دانشجویان، ذینفعان و مطلعان بیرونی را به کار می‌گیریم.

در حال حاضر کدام‌یک از پایان‌نامه‌های دانشگاهی و رساله‌های دانشگاهی، سفارش‌دهنده اجتماعی و شخص ثالث ذینفع دارد؟ شخص ثالث دانشگاه کجاست؟ بنده احساس می‌کنم دانشگاه، شخص ثالث و سفارش‌دهنده اجتماعی ندارد و سفارشات خاموش اجتماعی را نمی‌تواند پیدا کند. زمانی که در این موارد با همکاران گفتگو می‌کنیم، می‌گویند با کدام اختیارات و حمایت؟!

به نظر من این موضوع یک فاجعه است. این‌که همه ما، حس قربانی شدن داریم و این مسائل را به بیرون ارجاع می‌دهیم که به ما اختیاری نداده‌اند. این که ما احساس «خود اثربخشی مسئولیتی» را فراموش کرده‌ایم، خیلی خطرناک است.

در نتیجه مجموع این دلایل دست به دست هم داده و سبب شده‌اند آن دانشگاهی که باید وجود داشته باشد، شکل نگیرد. دانشگاهی که مؤثر، فعال، افق‌گشا و مساله‌گشا باشد و اثربخشی اجتماعی داشته باشد.

اینجا باید سیستمی نگاه کنیم؛ یعنی هم عوامل و موانع درون دانشگاه را ببینیم و از ادراک اعضای هیات علمی در این باره شروع کنیم و به فرهنگ سازمانی دانشگاه و ارتباطات و تعاملات اجتماعی اعضای هیات علمی برسیم و هم در بیرون دانشگاه، ساختارهای آتش، سیطره و بروکراسی، امتناع از عقلانیت و ایدئولوژی را ببینیم و همین‌طور ضعف فرهنگ مدنی و بخش اقتصادی کشور را ببینیم. یکپارچه، کل‌گرا و سیستماتیک نگاه کنیم.

البته باید گفت حتی نگاه سیستماتیک هم امروزه کافی نیست. باید اکوسیستم و زیست بوم را ببینیم. مسلماً «از کوزه همان برون تراود که در اوست». در حال حاضر درون زیست بوم بزرگ ایرانی، ضعف‌هایی وجود دارد. دانشگاه‌مان مثل دولت‌مان می‌شود و دولت و دانشگاه هم مثل جامعه مدنی‌مان خواهند شد. همه شاهد ضعف‌هایی هستیم و این به معنای یاس نیست.

اجازه بدهید بنده مجدداً به همان خصیصه دو سویه جامعه ایرانی برگردم. در اینجا

در حال حاضر
کدام‌یک از
پایان‌نامه‌های
دانشگاهی
و رساله‌های
دانشگاهی،
سفارش‌دهنده
اجتماعی و
شخص ثالث
ذینفع دارد؟
شخص ثالث
دانشگاه
کجاست؟ بنده
احساس می‌کنم
دانشگاه،
شخص ثالث و
سفارش‌دهنده
اجتماعی ندارد
و سفارشات
خاموش
اجتماعی را
نمی‌تواند پیدا
کند.

دو نتیجه‌گیری وجود دارد: افرادی معتقدند که هم‌زمان با ساخته شدن، صدای ویرانی هم بلند می‌شود. یعنی زمانی که می‌خواهیم دانشگاه ایجاد کنیم، خراب می‌شود یا وقتی می‌خواهیم دموکراسی داشته باشیم، باز هم خرابی ایجاد می‌شود. این یک نوع سایه نظریه عقب‌ماندگی و جامعه‌کلنگی است. البته خدای ناکرده قصدی نسبت به متفکرانی که این مباحث را کردند، ندارم و همیشه می‌گویم که آقای همایون کاتوزیان نیست که نظریه‌پردازی می‌کند، بلکه پس از آنکه نظریه‌پردازی انجام می‌شود نحوه تأویل مفاهیم آن در جامعه مهم است. من همیشه می‌گویم فقط مؤلفان تاثیرگذار نیستند بلکه مخاطبان، مؤلف را می‌سازند. البته از نظر اخلاقی منظورم دست کم گرفتن این نظریه‌ها نیست. اما تعبیر اجتماعی این‌گونه نظریه‌ها، خیلی دم‌دستی و پیش‌پاافتاده شده است. در نتیجه من معتقدم از اینجا مسیر متفاوت می‌شود. از اینجا به بعد معتقد به کنش و کنشگری، کارگزاری اجتماعی و عاملیت اجتماعی هستم. برای آن هم تئوری دارم. بنده معتقدم در مساله دوگانگی ساختار و عاملیت که یکی از مسائل مهم جامعه‌شناسی است، در جوامعی که ساختارهای توسعه‌یافته تثبیت شده ندارند، عاملیت نقش اساسی دارد. ولی در جوامعی که ساختارها، توسعه پیدا کرده‌اند، ساختارها مهم هستند.

در حال حاضر اگر یک جامعه توسعه‌یافته را ببینید، آنجا عاملیت اجتماعی، خیلی عامل تعیین‌کننده نهایی نیست. چون آنجا ساختارها خودشان هوشمند هستند. ولی در جوامعی مثل ایران که ساختارها هنوز توسعه پیدا نکردند، اینجا کنشگرها باید تغییر را ایجاد کنند، هزینه بدهند و کار کنند.

اینجاست که من معتقدم برای برون شدن از این مساله، به کنشگران نیاز داریم. منظورم از کنش، کنش دانشگاهی و علمی است. ما رفتار آکادمیک داریم ولی کنش آکادمیک نداریم. رفتار درواقع همان محرک و پاسخ و نیز وظیفه‌گرایی است. به عنوان مثال من امروز بعد از ظهر دانشگاه شهید بهشتی کلاس دارم. دو واحد درسی دکتری باید درس بدهم. بنده موارد لازم و سرفصل‌ها را توضیح می‌دهم و موارد لازم برای گرفتن نمره مثل کنفرانس، مقاله، مشارکت در کلاس و دادن امتحان را یادآور می‌شوم. نتیجه اینکه دانشجویان دو واحد را گذرانده و نمره می‌گیرند و من هم وظیفه تدریس را انجام داده‌ام. در پروژه‌ها هم هر کسی وظیفه‌ای را انجام می‌دهد. این یک رفتار آکادمیک است که در بهترین حالت، یک رفتار هنجارمند علمی‌ست.

ممکن است این رفتارها در کانادا، چون همه چیز سر جای خودش است، کافی باشد. اما اینجا نیاز به کنش داریم. کنش آن چیز است که در آن خلاقیت، پاسخگویی به نیازها و تغییر مهارت‌ها وجود دارد. در آن حس هویت، حس مسائل ایران، روح اثرگذاری و احساس مسؤولیت دیده می‌شود.

نتیجه می‌گیریم باید مسؤولیت اجتماعی دانشگاه را در ضمن تدریس و در ضمن پایان‌نامه ببینیم. من مسؤولیت اجتماعی را چرخ پنجم نمی‌دانم. الان بعضی مسؤولیت

برای برون شدن
از این مساله،
به کنشگران نیاز
داریم. منظورم
از کنش، کنش
دانشگاهی و
علمی است. ما
رفتار آکادمیک
داریم ولی
کنش آکادمیک
نداریم. رفتار
درواقع همان
محرک و پاسخ و
نیز وظیفه‌گرایی
است.

اجتماعی دانشگاه را یک کلاس، پایان نامه، پروژه تحقیقاتی اعضای هیات علمی و خدمات تخصصی یا مشاوره می‌دانند و عده‌ای هم معتقدند مسؤولیت اجتماعی، همان فرهنگست و فرهنگ چرخ پنجم و یک پدیده خنثی است. دانشگاه برای درس خواندن است و امر فرهنگی یعنی گاهی یک نمایشگاه یا اردویی بگذارند و فرهنگ را اصولاً در جایگاه فوق برنامه می‌دانند.

حقیقت اینست که فرهنگ، فوق برنامه نیست. مسؤولیت اجتماعی یک چرخ پنجم نیست. مسؤولیت اجتماعی باید در همان پایان نامه‌ها، کلاس‌ها، پروژه‌های تحقیقاتی، خدمات تخصصی و تعاملات اجتماعی دنبال شود.

● در مجموع فرمایشات حضرتعالی، نوعی بازگشت دوسویه بین جامعه و دانشگاه به سمت یکدیگر وجود دارد. به نظر شما چه راهکارهایی در این زمینه قابل پیشنهاد بوده و تا چه میزان این راهکارها، عملیاتی است؟

باید خلاصه کنم که در مورد دانشگاه در ایران، سه دیدگاه وجود دارد: اولین دیدگاه اینست که دانشگاه در ایران پایان یافته و پروژه‌ای شکست خورده است. متأسفانه در ذهن بسیاری از همکاران ما، نداشتن یک وضعیت خوب و وجود حس عقب ماندگی، استیصال و نفرت شدگی، حاکم شده است. این واقعا می‌تواند بزرگ‌ترین فاجعه ملی باشد.

دیدگاه دوم این است که دانشگاه در ایران خیلی خوب و عالی بوده و همه چیز درست است. دانشگاه خیلی خوب کار می‌کند و ما چهار میلیون دانشجو و بیش از سیزده میلیون دانش‌آموخته داریم. دیروز آقای روحانی به یکی از دستاوردهایی که افتخار کردند، همین بود. البته اشکالی ندارد ولی به هر حال این کافی نیست. احساس می‌کنم این نگاه بوروکراتیک به مساله که متأسفانه در دولت آقای روحانی زیاد دیده می‌شود، درست نیست. پس طبق این دیدگاه، دانشگاه وضعیت خوبی دارد و در تألیف مقاله‌ها، رتبه چشمگیری داریم که این مساله از زمان آقای احمدی نژاد شروع شد و امروز همچنان ادامه دارد. این موضوع رتبه‌بندی هم خودش داستان عجیبی شده است.

اما دیدگاه سوم که به نظر بنده، دیدگاه درستی است، اینست که دانشگاه ناتمام مانده و باید آن را تمام کنیم. اگر غلامحسین صدیقی، جامعه‌شناسی را به وجود آورد و همراه با نراقی، مؤسسه مطالعاتی به وجود آوردند، اگر بزرگی چون فروزان‌فر، دارالمعلمین را به وجود آورد، اگر فروغی، مدرسه سیاسی را به وجود آورد و اگر امیرکبیر، پروژه خونین دارالفنون را دنبال کرد و جانش را در این راه از دست داد و زمان افتتاح آن، دیگر امیرکبیری در میان نبود؛ مسیر همه این کنش‌ها نیاز به ادامه دارد و یک پروژه ناتمام است.

ادامه آن میسر نمی‌شود مگر از طریق ارتباط دانشگاهیان با یکدیگر، با دانشجویان،

حقیقت اینست

که فرهنگ،

فوق برنامه

نیست.

مسؤولیت

اجتماعی

یک چرخ

پنجم نیست.

مسؤولیت

اجتماعی

باید در همان

پایان نامه‌ها،

کلاس‌ها،

پروژه‌های

تحقیقاتی،

خدمات تخصصی

و تعاملات

اجتماعی دنبال

شود.

با ذینفعان اجتماعی و فهم سفارش‌های اجتماعی، حضور در میدان‌های اجتماعی شهر و محله و آوردن برنامه‌های درسی، رساله‌ها و پایان‌نامه‌ها به صحن جامعه که بنده اسم این کار را «استاد کف خیابان» گذاشته‌ام. استادی که پوپولیست نیست و شعار نمی‌دهد بلکه استاد کف خیابان است. بنده خبر دارم که در دانشگاه صنعتی اصفهان در دهه‌های گذشته، حتی پروژه‌های علوم انسانی دنبال شده و حرکتی هم در دانشگاه اصفهان با دانشگاه شریف در حوزه مدیریت دنبال شده است. در مجموع من اصلاً نگاه علوم انسانی به مسائل نمی‌کنم. بلکه مساله اصلی، علم است و رشته یا گرایش فرقی نمی‌کند.

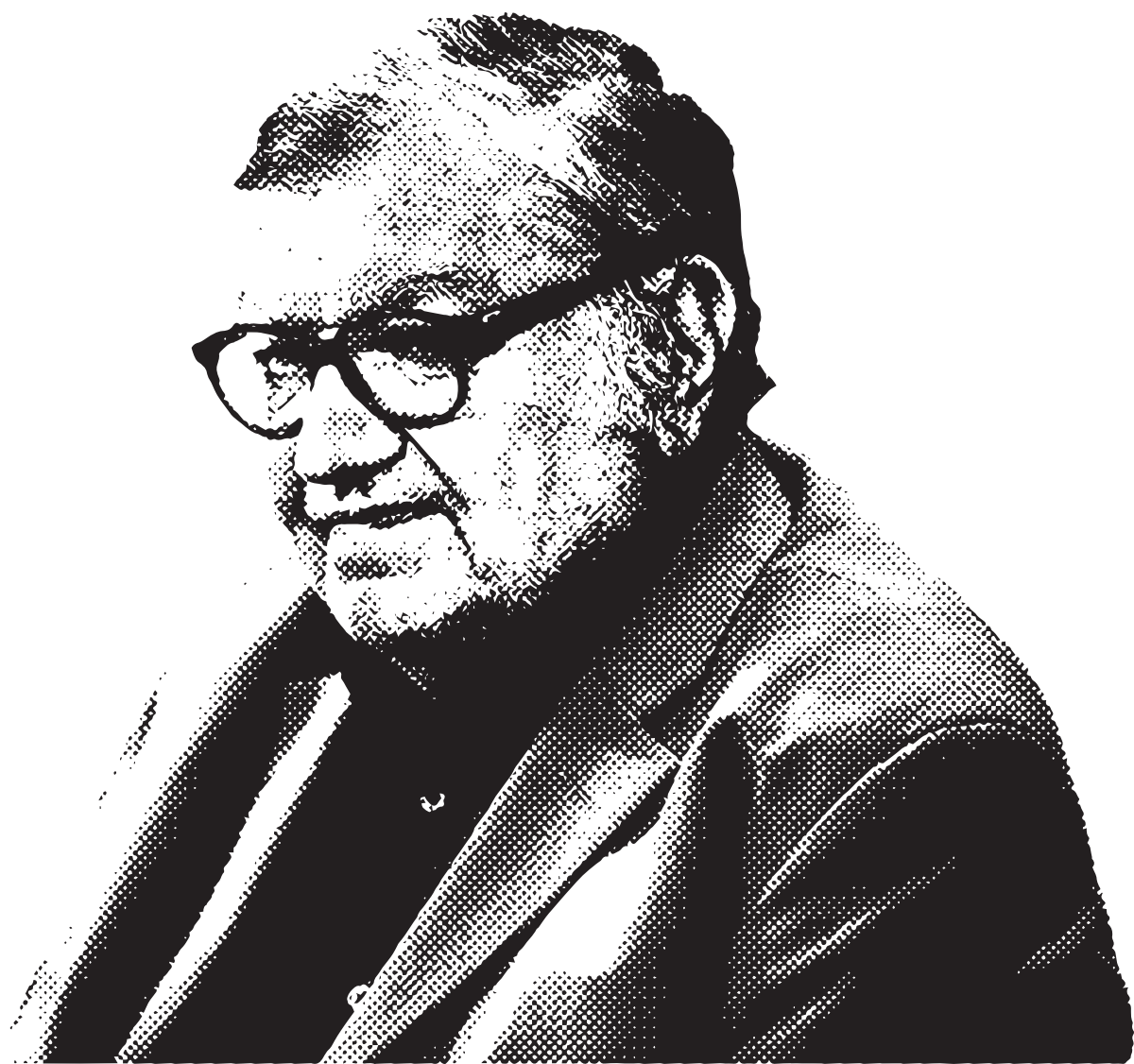
بنده معتقد هستم که دانشگاه باید اجتماعی شود، راهش ناتمام است و نیاز به کنشگر دارد. کنشگر هم می‌تواند هیات علمی، مدیر و برنامه‌ریز باشد. همان‌طور که الان دسته‌بندی اعضای هیات علمی را از دیدگاه گاستارد گفتم و می‌دانیم که «در هر سری، ذوقی است». شما نمی‌توانید از من فراستخواه، مدیر دریاورید. چون من چنین ذوقی ندارم ولی می‌توانم با دانشجو ارتباط برقرار کنم، مطالعه کنم و طرح بحث کنم ولی نمی‌توانم مدیریت کنم.

البته همکاری دارم که می‌تواند در زمینه مدیریتی، دانشگاه را با جامعه ارتباط بدهد. جناب آقای دکتر مدرس هاشمی، ریاست دانشگاه صنعتی اصفهان (مصاحبه در زمان دکتر مدرس هاشمی انجام گرفته است) می‌تواند از طریق قراردادهای بین‌المللی منطقه‌ای و قبول سفارش‌های بزرگ حتی در شهر اصفهان، اقدام به راه‌اندازی پروژه‌های بزرگ و برنامه‌های پژوهشی و منبع‌محور کند و این پروژه‌ها را بین گروه‌ها و دانشکده‌ها تقسیم کند تا اعضای هیات علمی دانشجویانشان را برای اجرا به صحن جامعه بفرستند. همچنین در دانشگاه فنی (بنده هم آنجا تدریس کرده‌ام)، بزرگانی هم چون «حامی»؛ پدر علم عمران در ایران، دانشجویان را به حضور فعال در صحن جامعه وارد می‌کردند و از این طریق دانشجو می‌توانست واحدهای درسی را بگذراند. خود ایشان هم حتی وقتی به دکمه لباس فردی نگاه می‌کرد، می‌توانست بگوید این دکمه از کدام کوه و کدام معدن به دست آمده است. این همان دانشگاهی است که معطوف به جامعه بوده و نمی‌خواهد فقط درس بدهد بلکه به دنبال پرورش و تربیت سوژه است نه صرفاً علم‌آموزی. دانشگاهی که بخواهد فقط مهندس، پزشک، زیست‌شناس و جامعه‌شناس تربیت کند، فایده‌چندانی ندارد. دانشگاه باید سوژه‌ای تربیت کند که جامعه‌شناسی را به وجود بیاورد یا سوژه‌ای که نظریه، مهارت و تکنیک درست کند.

اجازه بدهید آخرین جمله من این باشد که دانشگاه ایرانی، دانشگاه در راه است و به نسل‌های جدید هیات علمی، چشم دوخته تا کار کنند و بتوانند دانشگاه و آینده را متناسب با نیازهای واقعی نوپدید جامعه ایران دنبال کنند. بنده فکر نمی‌کنم بدون دانش بتوان آینده ایران را تعریف کرد. ■

دانشگاه ایرانی،
دانشگاه در
راه است و به
نسل‌های جدید
هیات علمی،
چشم دوخته تا
کار کنند و بتوانند
دانشگاه و آینده
را متناسب با
نیازهای واقعی
نوپدید جامعه
ایران دنبال کنند.
بنده فکر نمی‌کنم
بدون دانش
بتوان آینده ایران
را تعریف کرد.

درمورد فرهنگ



گ غفلت کردیم

گفت وگو با دکتر مهدی گلشنی / استاد و عضو هیأت علمی دانشگاه صنعتی شریف
محمود فروز بخش / مهدی فولادگر

مصاحبه با دکتر مهدی گلشنی درست در نیمه تابستان و روزهایی انجام شد که استاد همچنان با انگیزه و پرشور، پروژه علم و دین خود را با ملاحظه و وسواس فراوان دنبال می کند. لحظه ای که به اتاق کار او در گروه فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف وارد شدیم، دو دانشجوی در فاصله ای بسیار نزدیک با این استاد دانشگاه، پشت میز کار او نشسته بودند و با استاد بر روی صفحه نمایش کامپیوتر، مسأله ای را به مباحثه گذاشته بودند. با ورود ما، به اشاره دکتر گلشنی، دو دانشجوی کارشناسی ارشد در انجام مصاحبه همراه ما شدند. یکی از این دو دانشجوی مقطع کارشناسی در دانشگاه صنعتی اصفهان، مهندسی برق خوانده بود و اکنون هردو مشتاقانه، فیزیک و فلسفه را به شکل آکادمیک و علمی در هم آمیخته اند. مصاحبه ای که هرچند با بیان خاطرات از طرف وی، شیرین و گاه مطایبه آمیز می شد اما در پس آن، نگرانی های فراوان و انتقادات جدی قرار داشت که در همان لحظات انجام این گفتگو دریافتیم چیدن قطعات پازل آن برای ویراستار و البته مخاطب نشریه، دشوار و درعین حال دلنشین خواهد بود.

● فولادگر: جناب آقای دکتر گلشنی، باعث خرسندی فراوان است که در خدمت شما هستیم، انشاءالله که از گفتگو با شما، بهره کامل ببریم. پرسش اول را با نقش و کارکردهای دانشگاه در ایران طرح می کنم. تجربه طولانی مدتی که شما در دانشگاه و در دوران های مختلف داشته اید، بالا و پائین و نوسان های دانشگاه را در

دوره‌های مختلف ملاحظه کرده‌اید و در تحلیل رخدادهای متنوع دانشگاه همواره نکاتی را درباره رابطه دانش و ارزش، مطرح ساخته‌اید ما را به سوی پرسش زنده رابطه علم و اخلاق، می‌کشاند و ذیل این سؤال مهم و جدی، پرسش‌هایی از این دست را برجسته می‌سازد که آیا وظیفه دانشگاه، فقط تربیت متخصص است یعنی کارکردش اینست که مهندسان بامهارت و فنی تربیت کند که قادر باشند چرخ صنعت را به شکل شایسته بچرخانند و مملکت را از زیرساخت‌های مطلوب بهره‌مند سازند یا نه به هر حال مهندسی که از دانشگاه خارج می‌شود باید واجد ویژگی‌های خاصی باشد که هم در جامعه پیشرو باشد؛ یعنی از نظر اخلاقی به ارتقای جامعه و بهبود وضعیت اخلاقی آن کمک کند و مسئولیت‌های اجتماعی خود را بیش از رفاه و پیشرفت فردی واجد اهمیت بداند؟

سؤال بسیار خوبی است. اینکه آیا واقعا دانشگاه، فقط محل آموزش است یا محل پرورش هم هست؟ اگر از نظر قرآن بسنجیم، می‌فرماید «و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه» هم تزکیه اخلاقی مطرح است، هم تعلیم، هم علم و هم حکمت. این موضوع قبلاً در غرب خیلی واضح نبود ولی جالب اینست که امروز غربی‌ها، متوجه این قضیه شده‌اند. زمانی، عده‌ای از اساتید دانشگاه MIT در مقاله‌ای مطرح کردند که فارغ‌التحصیلان دانشگاه MIT خیلی در جامعه موفق نیستند. رئیس دانشگاه خیلی انسان عاقلی بود. او فوراً بین اساتید مهندسی و اساتید علوم انسانی، جلساتی گذاشت که نتیجه آن جلسات این بود که دانشجویان مهندسی حتماً باید تعدادی واحدها و دروس علوم انسانی را در طول دوره تحصیل بگذرانند. شما می‌بینید در سی-چهل سال گذشته در دانشگاه MIT، بخش علوم انسانی و بعد هم علوم اجتماعی گشایش یافت و حتی گروه فلسفه و بخش فلسفه در MIT که یک دانشگاه تمام عیار مهندسی است، ایجاد شد. برعکس دانشگاه‌های ما که هر چه پیش رفته‌اند، بیشتر به علم بعد ابزاری داده‌اند. علم یک بعد کاربردی هم دارد و اینکه این علم در جامعه به کار می‌رود و مهندس دو کار می‌کند. او ضمن اینکه کار فنی‌اش را انجام می‌دهد با یک عده آدم سروکار دارد و باید به فکر حل مشکلات جامعه‌اش باشد.

من بارها به رئیس فعلی دانشگاه صنعتی شریف، آقای دکتر فتوحی گفته‌ام که دانشگاه صنعتی شریف که قبلاً اسمش دانشگاه صنعتی آریامهر بود، نسخه خود را از دانشگاه MIT گرفته است. در زمان تأسیس، عده‌ای از اساتید MIT را آوردند، مشورت کردند و الگو گرفتند. الگوباشان از دانشگاه MIT بود که بعد هم، عده‌ای از آنها را به دانشگاه صنعتی اصفهان آوردند و در بازدیدی که ما قبل از انقلاب از دانشگاه صنعتی اصفهان داشتیم، شاهد بودم که از آن دانشگاه آمده بودند و راهنمایی می‌کردند. من به آقای دکتر فتوحی گفتم آن موقع، دانشگاه MIT هیچ‌کدام از اینها را نداشت ولی بعد تغییر کرده، چرا شما نمی‌توانید

علم یک بعد کاربردی هم دارد و اینکه این علم در جامعه به کار می‌رود و مهندس دو کار می‌کند. او ضمن اینکه کار فنی‌اش را انجام می‌دهد با یک عده آدم سروکار دارد و باید به فکر حل مشکلات جامعه‌اش باشد.

تغییرات مناسب روز ایجاد کنید؟ چرا شما نمی‌توانید رشته‌های علوم انسانی را تحمل کنید؟ می‌دانید علم تبدیل به یک دکان و یک شغل برای کسب درآمد شده، در صورتی که علم دو بعد دارد و یک بعد مهم آن روشنی‌بخشی به وجود خود آدمی است و به همین دلیل در دین ما آمده که علم نور است. یک بخش هم که معاش آدمی را راه می‌اندازد یا به رفع نیازهای جامعه کمک می‌کند ولی بعد مهم علم اینست که برای خود آدم، روشنی‌بخش است. واقعیت اینست که در ایران فعلی، علم شأن اصلی خودش را از دست داده است و دانشجوی ما عمدتاً (نه به نحو استثنا) در مقام فهم قضایا نیست بلکه در پی آنست که جمع و ضربی بکند، مقاله‌ای بنویسد، یک رتبه بالاتر برود یا مرحله‌ای را بگذراند. به این ترتیب علم، معنای خودش را از دست داده است.

از همین‌رو، ما آثار بی‌اخلاقی را در دانشگاه و در جامعه می‌بینیم. رفتار استاد با دانشجو، رفتار دانشجو با استاد، رفتار کارمند با دانشجو و بالعکس چنان که باید نیست و خیلی با قبل متفاوت است. بعد از انقلاب انتظار بوده که هیچ‌یک از این ناهنجاری‌ها وجود نداشته نباشد ولی می‌بینیم که چنین نیست. علتش اینست که به فرهنگ توجه نکردند. دانش‌آموز از اول دبستان، مطالبی را یاد می‌گیرد و تا دبیرستان آنها را دنبال می‌کند اما در حوزه اخلاق چطور؟ دو سه تا درس رسمی، به اسم معارف اسلامی، می‌خواند و محتواهائی می‌آموزد که ارتباطش با زندگی روزمره او هم مشخص نیست و بعد وارد دانشگاه و سپس جامعه می‌شود.

به این ترتیب در محیط ما علم به معنای واقعی و درست آن مطرح نیست. در محیط ما همه چیز با مد می‌گردد، دانشجو به خاطر مد رشته انتخاب می‌کند و خود را موظف می‌داند مثلاً رشته برق بخواند یا در رشته پزشکی ثبت نام کند. در صورتی که در خیلی از کشورهای دیگر مد حاکم نیست، بلکه نیازهای جامعه حاکم است.

● فروزبخش: ولی در غرب هم آن نسل‌های دانشگاهی دیگر تکرار نشدند؟

الان بروید آکسفورد و کمبریج را ببینید. آکسفورد، الان لیسانس فیزیک و فلسفه می‌دهد. اما در ایران اسم این رشته را هم نمی‌توان آورد. در این رشته، نصف درس‌ها فیزیک و نصف دیگر فلسفه است. چرا؟ برای اینکه فهمیدند باید جامع‌نگری داشته باشند، دیدند خیلی رشته‌ها تخصصی شده و باید حوزه‌های میان‌رشته‌ای در کار بیاید و ارتباط برقرار شود. ولی ما چه چیزی را منتقل می‌کنیم؟ تا خواننده‌ای پاپ در دنیا معروف می‌شود، می‌بینید چقدر فوری در ایران ادایش را درمی‌آورند یا در هالیوود یک فیلم تولید می‌شود، فوری این طرف ادای آن را درمی‌آورند.

الان در غرب، در همین رشته فیزیک، خیلی تحولات رخ داده است. برخی از آن تحولاتی که سرخ است و در بین نخبگان غرب مطرح بوده، به محیط ما منتقل نشده است. برای

در محیط ما علم
به معنای واقعی و
درست آن مطرح
نیست. در محیط
ما همه چیز با
مد می‌گردد،
دانشجو به خاطر
مد رشته انتخاب
می‌کند و خود را
موظف می‌داند
مثلاً رشته برق
بخواند یا در رشته
پزشکی ثبت نام
کند. در صورتی که
در خیلی از
کشورهای دیگر
مد حاکم نیست،
بلکه نیازهای
جامعه حاکم
است.



اینکه فقط می‌خواهیم به جنبه ظاهر نگاه کنیم. ما اصلاً به خودمان امید نداریم و همیشه نگاه‌مان به آن طرف است و حتماً آنها باید بیایند و دستان را بگیرند.

می‌خواهم بگویم فرهنگ ضعیف است. مگر نه فرهنگ اسلامی اجازه نمی‌دهد این کارها را بکنیم. اگر از فرهنگ غرب هم تقلید می‌کردیم، آن فرهنگ هم اجازه نمی‌دهد ما بعضی از این کارها را تمام عیار انجام دهیم. رصد نمی‌کنیم ببینیم در جامعه چه کمبودهایی وجود دارد یا چه چیزی زیاد شده. بارها من گفته‌ام که فرهنگ در محیط ما ضعیف شده است، حرمت افراد از بین رفته، اخلاق پائین رفته، خوب این را به دادش برسید. نه در دانشگاه اخلاق حاکم است نه در جامعه. شما به شیوه رانندگی در خیابان‌ها نگاه کنید، آدم وحشت می‌کند. سی ثانیه طول نمی‌کشد ولی حاضر نیست وقت بدهد تا طرف کنار برود. اینست که مشکل ما واقعاً مشکل فرهنگ است و تا بیدار نشوند و این را نفهمند که فقط علم خالی، فن خالی به درد نمی‌خورد و در تربیت افراد، اخلاق و فرهنگ حاکم بر ذهنشان مهم است، ما موفق نمی‌شویم.

● فروزبخش: پس شما موافق هستید که در دانشگاه صنعتی اصفهان یک سری دانشکده‌ها یا گروه‌های میان‌رشته‌ای تاسیس شود.

گروه‌های میان‌رشته‌ای خیلی مهم هستند. البته باید با مطالعه انجام شود نه همین‌طور بیخودی، دو سه نفر با هم جمع شوند. بعضی از حوزه‌ها واقعا نیاز دارند که حتما مقداری با علوم انسانی آشنا شوند. این مطلب را غرب فهمیده. پس اگلا نگاهی به تحولات مثبت در غرب بکنیم. اصلا این تحولات در محیط ما انعکاسی نداشته است. ببینید من برایتان مثالی می‌زنم. در دانشگاه MIT لیسانس مشترک بین علوم انسانی و مهندسی می‌دهند. لیسانس مشترک بین علوم پایه و علوم انسانی وجود دارد. اینها را دارد. ما کدام از اینها را، با این همه ادعاها، داریم؟ ببینید خواستن توانستن است. باید بیایند ملاکهای بیخودی را از سر راه بردارند، معیارهایی که الان در داخل به کار می‌رود، خیلی معیارهای کاذبی است. در آنجا برای همه رشته‌ها جذب وجود دارد. برایم خیلی جالب بود. آخر دهه ۴۰ و قبل از انقلاب که یک دانشجوی ما در فیزیک فارغ‌التحصیل شد و به رشته مهندسی دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس رفت. یعنی در یک دانشگاه تراز اول برای ادامه تحصیل قبول شد. آنها به فضل فرد نگاه می‌کنند، آنها به توصیه اساتید نگاه می‌کنند و اگر ما بنویسیم این آدم بالاتر از آن چیزی است که نمراتش نشان می‌دهد، قبول می‌کنند. معیارهایشان خیلی منطقی‌تر است ولی ما معیارهایمان خیلی بیخودی گیرانداختیم و بعضی اوقات نخبگان را به این دلایل از دست می‌دهیم. مثلاً یک نمونه از ظلم‌هایی که می‌شود اینست که فرد در دوره لیسانس معدلش کمتر از ۱۴ بوده، اما اگر در فوق‌لیسانس و دکتری، معدلش بالا هم بوده باشد، ردش می‌کنند. کجای دنیا چنین معیارهایی گذاشته‌اند؟ فردی نابغه است، در یک دوره مریض بوده یا پول نداشته، مجبور بوده کار کند. بعد در دوره‌های بعد آمده و نبوغ واقعی خودش را نشان داده است. به چه دلیل باید این‌طور رفتار کنند؟ یا می‌گویند فرد لیسانسش را در دانشگاه آزاد یا پیام نور گرفته است و حتی اگر بعداً نبوغش را نشان داده باشد به حساب نمی‌آید. ما نمونه داشتیم که طرف واقعا فاضل بود ولی چون در فاز اولیه مریض بوده، نتوانسته بود خودش را نشان دهد. بنابراین معیارهایی که به کار می‌رود، خیلی مهم است



مشکل ما واقعا

مشکل فرهنگ

است و تا بیدار

نشوند و این را

نفهمند که فقط

علم خالی، فن

خالی به درد

نمی‌خورد و در

تربیت افراد،

اخلاق و فرهنگ

حاکم بر ذهنشان

مهم است، ما

موفق نمی‌شویم.

● **فروزبخش: الان شما اگر بخواهید به یک نفر برای ادامه تحصیل در دانشگاه**

صنعتی اصفهان یا شریف، توصیه‌ای بکنید چه مشاوره‌ای به او می‌دهید؟

من به ذوق و علاقه‌اش نگاه می‌کنم. شاگردهای نخبه می‌دانند چه می‌خواهند ولی شاگردهای متوسط نمی‌دانند. حداقل نخبگان را می‌توان نجات داد. ببینید امسال دانشجویی سراغم آمد که در رشته مهندسی برق دانشگاه صنعتی شریف قبول شده بود ولی واقعا دوست نداشت در رشته مهندسی برق ادامه تحصیل دهد اما خانواده‌اش اصرار داشتند که حتما در رشته برق ادامه دهد. به خانواده او گفتم بگویید پسران حتماً پیش من بیایند. آن دانشجو آمد. حرف‌هایش را با من مطرح کرد. دیدم به درد مهندسی

نمی خورد. این دانشجو باید فیزیک بخواند. به پدر و مادرش زنگ زد، گفتند همه مردم می گویند او در رشته مهندسی برق شریف قبول شده، حالا چه می گویند؟ گفتیم حالا هم می گویند این دانشجو قبول شده ولی خودش نخواسته و رفته رشته فیزیک. این عظمتش را نشان می دهد. دیدم نحوه سؤالاتی که برای او مطرح است، اینست که مثلاً عالم چگونه ساخته شده؟ وضعیت جهان چطور است؟ خلقت جهان چگونه بوده؟ چه نیروهایی در جهان وجود دارد؟ او رفته بود و در این حوزه ها مطالعه و تفکر کرده بود.

الان این جو در ایران رایج است که به سؤالات بنیادی در علم اهمیت نمی دهند. در همین دانشگاه صنعتی شریف، در کلاس فیزیک وقتی دانشجو سؤالات بنیادی می کند، به طور صریح و مستقیم می گویند این سوال را نپرس که البته علتش، جهل آن استاد است. او بعضی از تحولاتی که رخ داده، خبر ندارد و نرفته یاد بگیرد. بنابراین نمی خواهد برای خودش دردسر درست کند. در صورتی که می تواند بگوید من اطلاع ندارم و برواز فلانی سؤال کن. در ایران اصلاً این موضوع رسم نیست. استاد اگر در حوزه خیلی محدودی هم هست، دون شأن خودش می داند به جهل خود اعتراف کند. این اشتباه است. اتفاقاً اشکالی ندارد برونند کتاب هایی که در این زمینه نوشته شده و به این گونه سؤالات جواب داده اند را بخوانند. قضیه را نمی دانند و هم می خواهند خودشان را راحت کنند. ولی آن سؤالات در محیط مطرح است، چه بخواهند چه نخواهند. لذا دانشجو می خواهد جواب این سؤالات را بفهمد ولی آنها می خواهند خودشان را راحت کنند. به همین نحو، بعضی از آثار شبیهه زا را در مقابل دین مطرح می کند، مرتباً ترجمه شده ولی کتاب هایی که جواب آنها را داده، ترجمه نشده اند.

من سخنم با حوزه های علمیه این بوده که باید برونند، رصد کنند و ببینند جوانان چه سؤالاتی برایشان مطرح است و چه دغدغه هایی دارند و جواب آنها را بدهند. چند سال پیش در آمریکا، یک فیزیکدان مصاحبه کرده و شبهاتی را درباره خدا طرح کرده بود. چند روز بعد، فیزیکدان ها جوابش را دادند. در ایران حکومت، دغدغه این چیزها را ندارد. اگر حکومت دغدغه این چیزها را داشت، می فهمید چرا یک کتاب، هشت تا ترجمه مختلف شده ولی کتاب هایی که بسیار مهم هستند و جواب آن را داده اند، ترجمه نشده اند. وقتی بنده دانش آموز بودم، فلسفه یاد گرفتم. وقتی رفتم آمریکا فیزیک بخوانم، فلسفه اسلامی و فلسفه غرب می دانستم. بعد متوجه شدم بسیاری از مشکلات فیزیک به خاطر مسائل فلسفی است و در واقع بسیاری از این شبهات هم، بعد فلسفی دارد. این را در کلاس های خودم نیز تجربه کرده ام. جالب است بعضی مسائلی که الان در مورد فیزیک مطرح است ماچند دهه قبل به آن پرداختیم و همواره با مخالفت بعضی از همکاران روبرو بودیم. قبل از وقتی شما می بینید این همه شبهات در مورد اینکه جهان به خدا نیاز ندارد، جهان خودش از هیچ به وجود آمده و امثال اینها مطرح می شود ولی در مقابل آن عکس العملی نیست، انتظار دارید نتیجه چه باشد؟ آیا غیر از اینست یک عده جوان با دین به دانشگاه می آیند و بعد بدون دین از دانشگاه خارج می شوند. باید رصدی در کار می بود. آمدند در زمان

الان این جو
در ایران رایج
است که به
سؤالات بنیادی
در علم اهمیت
نمی دهند. مثلاً
در کلاس فیزیک
وقتی دانشجو
سؤالات بنیادی
می کند، به طور
صریح و مستقیم
می گویند این
سوال را نپرس
که البته علتش،
جهل آن استاد
است. او بعضی
از تحولاتی که
رخ داده، خبر
ندارد و نرفته یاد
بگیرد. بنابراین
نمی خواهد برای
خودش دردسر
درست کند.

مرحوم علامه طباطبایی وقتی دیدند مارکسیسم و پوزیتیویسم خیلی رایج است، کتاب‌های مناسبی منتشر کردند. محیط ما و حوزه‌های علمیه ما در چنددهه اخیر، آن قدر که لازم بوده و در حد ظرفیت آنها بوده، در این زمینه کار نکرده‌اند. نیامده‌اند رصد کنند تا دریابند در دانشگاه‌ها اخلاق وجود ندارد. در دانشگاه‌ها، شبهه وجود دارد و در آنها، نه ابعاد مثبت فرهنگ غرب حاکم است و نه فرهنگ اسلامی، بلکه یک معجون آشوب‌ناک رایج است.

● فولادگر: کاملاً، منتها شما این جمله که گفتید در اسلام هم علم مقدس است هم دین مقدس است، هردو توضیحاتی لازم دارد. برای اینکه این همه تاکید که روی علم شده به خاطر این بوده که علم را دریچه‌ای برای شناخت خدا می‌دانستند. دقیقاً تلقی است که در تمدن اسلامی حاکم است.

شما ببینید ابوریحان می‌گوید چرا مطالعه علمی کرد؟ ابن‌هیثم هم دلایلش را برای تعقیب کار علمی می‌گوید. آنها مطالعه جهان را یک عبادت دینی می‌دانستند. نیوتون نیز، همین برداشت را دارد، ماکسول هم همین برداشت را داشت. در زمان ما این نگرش تغییر کرده است ولی آنها که دین‌دار هستند، همین تلقی را دارند. من عین این جملات آنها را در کتابهایم نقل کرده‌ام. «چارلز تاونز» یک فیزیکدان طراز اول و برنده جایزه نوبل در فیزیک می‌گوید که کار علمی‌اش را عبادت می‌داند. «آرتور شالور» که از کاشفان لیزر و برنده جایزه نوبل فیزیک بود، می‌گوید کار علمی‌اش را عبادت می‌داند.

ولی یک فرق علم با دین اینست که دین، تعدادی اصول کلی را مطرح کرده و گفته بروید علم را به وسیله روش خودش، که مطالعه تجربی و نظری باشد، انجام دهید ولی این اصول عام باید بر علم حاکم باشد. مثل اینکه شما در خیابان خط‌کشی می‌کنید و می‌گویید از بین این خطوط بروید. به عبارت دیگر، دین، سرخط‌هایی داده است. مثلاً یکی از این سرخط‌ها اینست که جهان فقط متشکل از آن چیزهایی نیست که می‌بینیم. عالم بیش از آن چیزی است که می‌بینیم. بنابراین اگر چیزی را ندیدیم، نشنیدیم، نچشیدیم دلیلی بر این نیست که وجود ندارد. پس مطالعه علمی به روش خودش انجام می‌شود ولی بعضی اصول کلی بر آن حاکم است. تفاوت عمده بین علم و دین اینست که علم مرتب اضافه می‌شود و تغییر می‌کند. صد سال پیش، ما فقط دو نیرو در طبیعت می‌شناختیم. حالا چهار نیرو می‌شناسیم. صد سال پیش، تعداد کهکشان‌هایی که می‌شناختیم خیلی کم بود، حالا خیلی زیاد است. ما صد سال پیش موبایل نداشتیم، تلویزیون نداشتیم، هواپیما تازه راه افتاده بود. بنابراین علم روزبه‌روز تغییر می‌کند و اضافه می‌شود ولی دین همان چیزهایی است که از قبل آمده و شامل یک سری اصول کلی است. بنابراین اگر قرار است علم را با دین تطبیق بدهیم، مطالب خاص علمی را از دین نمی‌گیریم. دین اصول کلی را به ما (درکار علمی) می‌دهد. به ما گفته شده اولاً

نیامده‌اند رصد کنند تا دریابند در دانشگاه‌ها اخلاق وجود ندارد. در دانشگاه‌ها، شبهه وجود دارد و در آنها، نه ابعاد مثبت فرهنگ غرب حاکم است و نه فرهنگ اسلامی، بلکه یک معجون آشوب‌ناک رایج است.

بروید طبیعت را بشناسید ثانیاً از امکاناتی که خداوند در طبیعت برای شما فراهم کرده، استفاده مشروع کنید. پس حق ندارید محیط زیست را از بین ببرید، حق ندارید انسان‌ها را نابود کنید. البته علم روزبه‌روز غنی‌تر می‌شود ولی ما هیچ زمانی نمی‌توانیم حرف آخر را در علم بزنیم. اگر خیلی‌ها می‌دانستند که میزان مجهولات علمی ما تا چه اندازه زیاد است، جرأت نمی‌کردند بگویند ما آخر خط هستیم زیرا معلومات ما مرتباً زیاد می‌شود.

● فروزبخش: منظور شما از علم کدام علم است؟ علم خاص را می‌گویید یا علم در

معنای عام را؟ و منظورتان دانش است؟ ارتباط این دو با دین چه تفاوت‌هایی دارد؟

علم به یک معنای خاص به کار رفته و به یک معنای عام. معنای خاص آن، همین علوم تجربی، فیزیک، زیست‌شناسی، اقتصاد و اینهاست. ولی وقتی من علم را، به معنی اسلامی می‌گیرم، علم در معنای عام آنست یعنی همه دانش‌ها را دربرمی‌گیرد. البته در مواردی هم، صحبت از علم خاص می‌کنم. اما علم به معنای خاص آن، که شامل فیزیک و زیست‌شناسی و... می‌باشد، نمی‌تواند توضیح دهد چرا ما می‌توانیم جهان را بفهمیم. این را نمی‌تواند بگوید. اصلاً جهان قابل فهمیدن است یا نیست. ولی شما این را فرض می‌کنید که جهان قابل فهمیدن است. می‌دانید مشکل چیست. مشکل اینست که اگر در سطح متداول و معمول کار کنید، سؤالات بنیادی مطرح نیست و اختلاف نظر اساسی خیلی کم است ولی وقتی سراغ سؤالات بنیادی می‌روید، از حد تجارب موجود تجاوز می‌کنید و در آنجا اصولی که به‌کار می‌گیرید، می‌تواند ملحدانه باشد یا خداپاورانه. مثلاً وقتی کیهان‌شناسی می‌خوانید و سراغ خلقت عالم می‌روید و می‌پرسید با فرض اینکه جهان در ۱۴ میلیارد سال پیش شروع شده، چطوری شروع شده؟ این سوال برای عده‌ای مطرح است و همه چشم‌شان را نمی‌بندند. البته عده‌ای هم می‌توانند چشم‌شان را ببندند و بگویند ما هیچ کاری با این موضوع نداریم. ولی اگر فردی بخواهد به این سؤال پاسخ دهد، دو تا جواب می‌تواند بدهد. اینکه عالم خودش به وجود آمده یا اینکه خالق در کار بوده است. اگر کاری به این موارد نداشته باشید و فقط بخواهد از علم استفاده ابزاری کنید، سؤالات بنیادی مطرح نیست. مثال دیگر از یک بحث مناقشه‌برانگیز بین فیزیکدان‌ها اینست که آیا عالم هدفی دارد یا نه. اگر بگویید هدفی ندارد، می‌گوییم هیچ‌وقت نمی‌توانید با علم ثابت کنید که عالم هدفی ندارد. فقط می‌توانید بگویید که من هدف را نیافتم، زیرا نمی‌توانید نیافتن را دلیل بر نبودن بگیرید. این نشان می‌دهد مسائلی هست که علم متداول، به معنی اخص آن نمی‌تواند جواب آن را بدهد. این مطلب اول؛ مطلب دوم که خیلی مهم است، اینست که اخلاق حکمش چیست؟ اخلاق از کجا آمده؟ رابطه علم و اخلاق چیست؟ آیا شما باید در علم اخلاق را رعایت کنید یا نکنید. اخلاق را مراعات نکنید و مثلاً داده‌های تقلبی بدهید؟ این یکی از نمونه‌هاست که در رابطه علم و اخلاق وارد می‌شود. البته بعضی برداشت‌های غلط در محیط ما، در این زمینه وجود دارد. مثلاً

دین اصول کلی را به ما (درکار علمی) می‌دهد. به ما گفته شده اولاً بروید طبیعت را بشناسید ثانیاً از امکاناتی که خداوند در طبیعت برای شما فراهم کرده، استفاده مشروع کنید. پس حق ندارید محیط زیست را از بین ببرید، حق ندارید انسان‌ها را نابود کنید.

در اول انقلاب مطرح کردند که دانش و ارزش، علم و اخلاق از هم جدا هستند و هیچ کاری با هم ندارند و این سخن را به عنوان سخن پوپر مطرح کردند. ولی خود پوپر چه می‌گفت؟ او می‌گفت ارزش‌ها را نمی‌توانید از علم نتیجه‌گیری کنید ولی در سطح انسان که بحث می‌کنید، علم و اخلاق با هم جمع می‌شود. انسان باید تصمیم بگیرد داده‌های تقلبی را قبول کند یا نکند. انسان باید تصمیم بگیرد یک تئوری ساده را بیشتر بپسندد یا یک تئوری پیچیده را. اینها همه مرتبط با موضوع ارزش‌های اخلاقی است. این ارزش‌ها از کجا می‌آید؟ اینها به هیچ‌وجه از خود علم نمی‌تواند استخراج شود. علم نمی‌تواند ارزشهایی مثل اینکه «عدالت خوب است» را بگوید. از کجا می‌آید؟ یک راه اینست که بگوییم از یک مرجع دیگر می‌آید. مرجعی که می‌خواهد بگوید علم خوب است یا نیست. اصلاً کانت چرا خدا باور شد؟ کانت تمام استدلال‌ها به نفع وجود خدا را، قانع‌کننده ندانست ولی متوجه شد اخلاق را نمی‌تواند کنار بگذارد لذا گفت اخلاق یک مرجع می‌خواهد تا بین آن که کار خوب انجام می‌دهد و آنکه کار خوب انجام نمی‌دهد، آنکه عدالت می‌ورزد با آنکه ناعادلانه رفتار می‌کند تفاوتی بگذارد. این تفاوت لزوماً در دنیا ظاهر نمی‌شود. پس باید آخرتی هم باشد. کانت از راه اخلاق به خدا رسید. از علم نتوانست برسد. بنابراین نمی‌توان علم و اخلاق را از هم جدا کرد؛ اما ارزش‌های اخلاقی را از علم نمی‌توانیم نتیجه بگیریم.



اول انقلاب
مطرح کردند که
دانش و ارزش،
علم و اخلاق از
هم جدا هستند
و هیچ کاری با
هم ندارند و این
سخن را به عنوان
سخن پوپر مطرح
کردند. ولی خود
پوپر چه می‌گفت؟
او می‌گفت
ارزش‌ها را
نمی‌توانید از علم
نتیجه‌گیری کنید
ولی در سطح
انسان که بحث
می‌کنید، علم
و اخلاق با هم
جمع می‌شود.

● فروزبخش: در نسبت دانش و ارزش، آیا در ایران دچار ایدئولوژی‌زدگی شده‌ایم؟
یعنی در دهه ۵۰ گفتمان مارکسیسم و در دهه ۶۰ به بعد حاکمیت جمهوری اسلامی،
خواسته‌اند نسبت دانش و ارزش را با حرکتی از بالا به پایین پدید آورند...

نه اصلاً به این بحث‌ها وارد نبودند.

● فروزبخش: قبول ندارید که مارکسیست‌ها در دهه ۵۰ چنین کاری کردند؟

مارکسیسم‌ها خیلی حاکم بودند ولی اصولاً مارکسیسم بنیادش سست شد. آمدند حرفهای
مارکسیست‌ها را جواب دادند. مارکسیسم ابتدا پیشرفت کرد، بعد هم فروپاشید. اصلاحی‌ها
هم ماند ولی آنها هم عملاً، تغییرروش دادند. کجا الان چین، مارکسیسم را پیاده می‌کند؟

● فروزبخش: آنها نسبت دانش و ارزش را در فرمولهای طبقاتی جای می‌دادند...

نه، آن اتفاقات همه خلافت را ثابت کردند. مارکس پیش‌بینی کرده بود اولین کشوری که
کمونیستی می‌شود، صنعتی‌ترین کشور اروپاست. پس آلمان باید اول کمونیستی می‌شد در
صورتی که در روسیه اتفاق افتاد.

اول انقلاب، کتاب پوپر ترجمه شد. آقای دکتر سروش، کتاب دانش و ارزش را منتشر کردند که در آن گفته شد دانش و ارزش، از هم جدا هستند. ولی هیچ وقت نیامدند مقاله بعدی پوپر را در ایران طرح کنند که گفت باید اخلاق را به علم اضافه کنیم. بعداً اخلاق در غرب خیلی مهم تلقی شد. این هم منعکس نشد. دانشگاه‌ها در جمهوری اسلامی هم اصلاً وارد این بحث‌ها نشدند. اصلاً وارد نشدند. یک درس اخلاق می‌دهند بدون اینکه بگویند در دنیا چه گذشته است، مساله اخلاق چه بوده، ضرورت آن چه بوده؛ اینکه مارکسیسم که اخلاق را به نحو دیگری تعبیر می‌کند، آیا قانع‌کننده است؟ همت نکردند که به شبهات رایج در محیط پاسخ دهند یعنی عمده‌تاً از مسائل فرهنگی و سؤالات و شبهات فارغ بوده‌اند.

● فروزبخش: از شما شنیدم که جایی گفته‌اید اینقدر که من در ایران کتاب پست‌مدرن دیدم در فرانسه ندیدم...

این را مرحوم دکتر احسان نراقی گفتند، من نمی‌گویم. آقای احسان نراقی، یک جامعه‌شناس معروف کشور بود که سالها در فرانسه زیسته بود. او می‌گفت اینقدر که شما این مطالب را در ایران می‌شنوید، در فرانسه نمی‌شنوید. یکی از اساتید جامعه‌شناسی که در آلمان درس خوانده، به خوبی افشاگری کرد و گفت اینقدر که در ایران هایدگر مطرح است، در خود آلمان مطرح نیست. خیلی چیزها اینطور است که در ایران خیلی داغ بوده ولی در خود غرب نیست. اصلاً این شبهات امثال «هاوکنگ»، اینقدر که در ایران اثر گذاشته، در آمریکا و انگلیس اثر نگذاشته است. برای اینکه در اینجا غافل بودند و فرهنگ برایشان مهم نبوده است. هم در حوزه‌های علمیه غفلت شده، هم در وزارت ارشاد. ما حتی اسم وزارتخانه‌مان، وزارت فرهنگ و آموزش عالی بود که آنرا تبدیل کردیم به «وزارت علوم، تحقیقات و فناوری» و فرهنگ آن را حذف کردیم، این قدر غافل بودیم. جمهوری اسلامی در مورد فرهنگ غفلت کرد. فرهنگ آن چیزی است که دانش‌آموز می‌سازد، دانشجو می‌سازد، دانش‌آموز و دانشجو می‌سازد، واقعاً متعهد به کشورش باشد؛ ولی الان دانشگاه، دانشجویی می‌سازد که فرهنگ برای او اصلاً معنا ندارد.

وقتی هم در دانشگاه، کارهای فرهنگی می‌کنند، کارهایشان خالی از محتوای ارزنده است. در همین دانشگاه صنعتی شریف، لیستی از معاون فرهنگی دانشگاه بگیرید و ببینید چیزهایی در ردیف رفتن به ساحل زیباکنار بوده است که دختر و پسر را ببرید زیباکنار و غیره. فرهنگی که باید حاکم شود و فرهنگ‌سازی کند و ارزش‌های ملی دینی را در فرد نهادینه کند و احساس تعهد به کشور در او ایجاد کند تا رفع نیازهای کشور در اولویت او باشد؛ کجا چنین تربیتی داریم؟

■
جمهوری
اسلامی در مورد
فرهنگ غفلت
کرد. فرهنگ
آن چیزی است
که دانش‌آموز
می‌سازد،
دانشجو می‌سازد،
دانش‌آموز و
دانشجویی که
واقعاً متعهد
به کشورش
باشد؛ ولی
الان دانشگاه،
دانشجویی
می‌سازد که
فرهنگ برای او
اصلاً معنا ندارد.

● فولادگر: پس شما با عنوان معاونت فرهنگی موافق هستید و به کارکردهایش نقد دارید...

ولی نه این معاونت‌های فرهنگی که ضد فرهنگ را اجرا می‌کنند، نه آنهایی که کار فرهنگی‌شان، ضد فرهنگی است. خیلی سمت‌های دیگر هم به همین ترتیب است. ریاست دانشگاه همین‌طور است. ریاست دانشگاه می‌تواند کسی باشد که بیاید دانشگاه را فرهنگی کند. آقای دکتر نصر وقتی رئیس دانشگاه شریف صنعتی شدند، آمدند علوم انسانی را در دانشگاه راه‌انداختند.

● فروزبخش: شما با این دل‌پری که از دانشگاه دارید ولی باز هم، به حضور در محیط دانشگاه اصرار دارید؟

می‌دانید چرا؟ برای اینکه امیدم به بعضی افراد شایسته و گل‌هایی است که علمشان خوب است، دینشان خوب است، دغدغه‌شان برای محیط خوب است. اینها هستند که من را می‌کشاند و الا یک دقیقه حاضر نبودم به این دانشگاه بیایم. وقتی فقط می‌بینم نفرت آمیز با کارهایم برخورد می‌کنند. تمام سدها را جلوی آدم می‌گذارند. یک جواب مثبت به درخواست‌های مثبت آدم نمی‌دهند. فقط به خاطر این جوان‌های گل است که می‌آیم، برای اینکه می‌بینم اینها می‌توانند آینده ایران را تغییر بدهند. من در چند سال اخیر، بدترین برخوردها و بی‌تربیتی‌ها را از برخی مدیریت‌ها با خودم دیده‌ام و متأسفانه مدیریت دانشگاه نسبت به آنها کاملاً منفعلانه عمل کرده است. گوئی اخلاق و وجدان در دانشگاه صنعتی شریف تبخیر شده است. من نمونه‌هایی از این امور را مستنداً در کتاب خاطراتم خواهم آورد.

● فولادگر: در تکمیل پرسش‌م درباره فرهنگ در دانشگاه، به نظر شما به چه دلیل غفلت از نقش و کارکرد فرهنگی دانشگاه با این ابعاد رخ داده که البته به مصادیقی از آن هم اشاره کردید...

به نظر من، اول انقلاب، این موارد قابل اصلاح بود. باید به این فکر می‌افتادند. من فراموش نمی‌کنم روز ۳ خرداد ۵۸ (که آن موقع بنده معاون آموزشی و دانشجویی دانشگاه بودم) به اتفاق تعدادی دانشجو و دوسه نفر از استادان، آقای دکتر حداد و دکتر پورجوادی رفتیم خدمت امام و متنی را که من تهیه کرده بودم، جناب دکتر پورجوادی خواندند. حرف ما این بود که برای اسلام و اسلامی کردن محیط دانشگاه یک محیط کوچک را انتخاب کنیم و موضوعاتی را در آن امتحان کنیم، بعد این موضوع را به همه دانشگاه‌ها تسری بدهیم. مسأله‌ای را امتحان نکرده و بحث نشده، انجام ندهیم. متأسفانه این کار نشد. از اول شعار

■
فرهنگی که باید
حاکم شود و
فرهنگ‌سازی
کند و ارزش‌های
ملی دینی را در
فرد نهادینه کند
و احساس تعهد
به کشور در او
ایجاد کند تا رفع
نیازهای کشور در
اولویت او باشد؛
کجا چنین تربیتی
داریم؟

اسلامی شدن آمد، بعضی وقت‌ها هم آدم‌های ناوارد را به آن وارد کردند و کار به موضوعات محدودی نظیر افزودن دروس معارف انجامید و هیچ‌وقت کار متخصصانه اساسی انجام نشد. البته هنوز هم اصلاح این شرایط قابل انجام است ولی مقدار بیشتری وقت می‌گیرد و مستلزم این است که جاهایی مثل شورای عالی انقلاب فرهنگی، به جای اینکه مرتب، طرح بنویسند و کتابچه شود، فکری اساسی بکنند برای اینکه دانشگاه‌های ما چگونه تغییر کنند. تغییر محیط دانشگاه‌های ما باید همزمان با تغییر جو آموزش و پرورش باشد. یعنی هم دبستان هم دبیرستان را شامل شود. شروع دانشگاه در ایران، بُعد دینی نداشت. این درحالی است که دانشگاه‌هایی مثل آکسفورد و کمبریج با پول اوقاف شروع کردند. در زمان قاجاریه به دلایل جنگ‌های ایران و روس، ضرورت ورود به علوم جدید پیش آمد و زمان پهلوی هم به همین ترتیب. ولی به نظر من، اینها قابل اصلاح است. ببینید در دانشگاه کمبریج که یک دانشگاه مهم انگلیس است و سکولاریسم حاکم بوده، مرکزی تاسیس شد که بحث علم و دین، فعالانه در آن جریان دارد. در آکسفورد هم چنین محیطی ایجاد شد. خانمی، یک میلیارد پوند به این دانشگاه داد و خواست درس الهیات را راه بیاندازند که منتهی به تأسیس یک مرکز شد. در اینجا هم باید یک عده از خیرین را به کار می‌گرفتند و چنین کاری که در آکسفورد شد در اینجا هم انجام می‌دادند و قضیه تغییر می‌کرد. اینجا در این فکرها نیستند. اخیراً ما در مقام تاسیس انجمن علم و دین بودیم، از بسیاری جاها تقاضای کمک مالی کردیم ولی هیچ‌جا پیش قدم نشده است. درحالی‌که اگر این قبیل کارها انجام شود، آنهایی که با شبهات روبرو هستند، پاسخ خود را می‌گیرند ولی محیط ما، این موضوعات برایش مهم نیست و اولویت‌های دیگری دارد. علتش اینست که آن برنامه فرهنگی که در محیط روشنگری بکند و بفهماند چه لازم است و چه لازم نیست، وجود ندارد. تلویزیون هم که می‌توانست نقش مهمی در این زمینه داشته باشد، وظیفه خود را انجام نداد. اولویت‌ها برای مردم معلوم نیست و حتی دانش‌آموزان که می‌خواهند در کنکور انتخاب رشته کنند، براساس مد، رشته را انتخاب می‌کنند. چندین سال، نگاه مهندسی حاکم بود و حالا پزشکی رایج شده است.

● فولادگر: مدها را هم برخی از دانشگاهیان می‌سازند...

بله، برای اینکه در دانشگاه آدمهایی که این کارها را می‌کنند، آدم‌های عمیقی نیستند و هیچ وقت سراغ آدم‌های عمیق نرفته‌اند. یکی از مشکلات ما اینست که در جمهوری اسلامی از اول سراغ اینگونه افراد نرفتند. نرفتند به دنبال اینکه وزیر علوم که می‌خواهند انتخاب کنند و وزیر آموزش و پرورش که می‌خواهند انتخاب کنند، اینها را دقیق انتخاب کنند. افرادی که بفهمند چه اولویت دارد. نمی‌گویم اصلاً اتفاق نیافتاده ولی خیلی کمتر اتفاق افتاده و فرهنگ اصلاً برایشان مهم نبوده است. در صورتی‌که اگر شما به تمدن اسلامی نگاه

از اول شعار

اسلامی شدن

آمد، بعضی

وقت‌ها هم

آدم‌های ناوارد را

به آن وارد کردند و

کار به موضوعات

محدودی نظیر

افزودن دروس

معارف انجامید

و هیچ‌وقت کار

متخصصانه

اساسی انجام

نشد. البته هنوز

هم اصلاح این

شرایط قابل انجام

است ولی مقدار

بیشتری وقت

می‌گیرد.

کنید، آن دورانی علم خیلی ترقی کرد که فرهنگ مناسب حاکم بود. تحمل آراء دیگران وجود داشت، همدیگر را تحمل می‌کردند و تضارب آراء بود. اما در محیط ما، چه کسی دیگری را تحمل می‌کند؟ شما مناظره‌ها را نگاه کنید؛ چند نفر همدیگر را تحمل می‌کنند؟ درست مثل این است که با خصم‌شان روبرو هستند. این فرهنگ باید تغییر کند. این را نفهمیدند. به نظر من این وظیفه حوزه‌های علمیه بوده است که فرهنگ حاکم در محیط و فرهنگ حاکم در دبستان، دبیرستان و دانشگاه را برای فهمیدن وضعیت آنها، رصد می‌کردند نه اینکه بگویند این تعداد نمازخوان داریم و این تعداد معتکف داریم. همه‌اش خواسته‌اند پز بدهند. اگر اشکالات مان را بررسی می‌کردیم و در مقام رفع آن بودیم الان خیلی وضعیت مان متفاوت می‌بود. ولی محیط ما به دنبال این نبوده که تغییر اساسی در نگرش نسبت به فرهنگ ایجاد شود.

● **فروزبخش: شما که از تغییر فرهنگ و اصلاح صحبت می‌کنید آیا قبول دارید که این اصلاح، عصیت هم می‌خواهد؟**

تعصب همراه با عقلانیت مطلوب است نه تعصب غیرعقلانه. فرهنگ یک موضوع ظریف است. فرهنگ این نیست که شما بتوانید با زور غالب کنید. شما تشریف ببرید در مالزی ببینید چقدر خوب فرهنگ حجاب را جا انداخته‌اند. واقعا آدمی لذت می‌برد. فرهنگ آن نیست که شما با زور غالب کنید. از یک خانم دکتر عالی مقام پرسیدم چرا حجاب دارید؟ گفت بخشی از هویت اسلامی من است و باید نمایشگر آن باشد. ما کار فرهنگی ظریف نکردیم، فرهنگ با اسلحه کار نمی‌کند و هیچ وقت با این شیوه موفق نبوده است.

بگذارید یک داستان واقعی را برایتان بگویم. من در سال ۱۹۹۱ میلادی (۱۳۷۰ شمسی) برای شرکت در کنفرانس علم‌والهیات مربوط به انجمن اروپایی علم‌الهیات، به واتیکان رفته بودم. تازه فروپاشی شوروی اتفاق افتاده بود. فیزیکدان‌های روسی آمده بودند که در کنفرانس علم و الهیات شرکت کنند. من با دو نفر از آنها که انگلیسی صحبت می‌کردند، دوست شدم. هر دو هم شخصیت‌های مهمی بودند. یکی شان رئیس رصدخانه سنپترزبورگ بود (شهری که اسم قبلی اش لنینگراد بود) و دیگری هم رئیس بخش فیزیک نظری همان مرکز بود. نفر دوم که فیزیکدان خیلی بزرگی بود گفت استالین فکر می‌کرد که دین را در شوروی از بین برده است. استالین خیلی‌ها را کشت و فکر کرد که دین را در روسیه از بین برده ولی اشتباه کرد. او سپس به من گفت فلان کتاب را دارید؟ گفتم بله. آن کتابی، از منابع دوره دکتري است. گفت آیا آن را خوانده‌اید؟ گفتم بله. گفت نویسنده‌اش یک فیزیکدان کاملاً خدا‌باور بود. گفتم ولی در مقدمه آن کتاب، صحبت از ماتریالیسم دیالکتیک می‌کند. گفت حکومت استالین مجبور شد کرد این جمله را بیاورد. گفت استالین فکر می‌کرد دین را از بین برده و میلیون‌ها آدم را در سیبری کشت ولی دین از بین نرفت. آن روسی نفر

فرهنگ یک
موضوع ظریف
است. فرهنگ
این نیست که
شما بتوانید با
زور غالب کنید.
شما تشریف ببرید
در مالزی ببینید
چقدر خوب
فرهنگ حجاب را
جا انداخته‌اند.
واقعا آدمی لذت
می‌برد. فرهنگ
آن نیست که شما
با زور غالب کنید.
ما کار فرهنگی
ظریف نکردیم،
فرهنگ با اسلحه
کار نمی‌کند و
هیچ وقت با این
شیوه موفق نبوده
است.

اول نیز یک درس علم و دین در کشورش ارائه کرده بود. وقتی من رفتم جایزه علم و دین تمپلتون را در برکلی بگیرم، او هم آنجا بود. او گفت در روسیه، به خاطر این درس کتک خورده ولی به هر حال فعال بود. او هم گفت استالین با اینکه چند میلیون آدم را کشت، نتوانست در روسیه دین و فرقه ارتدوکس را از بین ببرد.

صحبتم اینست که دین باید به طریق تبلیغ فرهنگی ظریف پیش رود. علت این که دین در دانشگاه‌های ما خیلی اثر نکرده است این بوده که دانشجو را مجبور کردند برود درس معارف بگیرد و او هم جواب سؤالات خود را در آنها نمی‌یافت. باید برنامه‌هایمان عوض شود.

باید گفت که اسلام عصبیت را قبول ندارد. باید بیایند برنامه بگذارند و بگویند که واقعا در اسلام، قابل قبول نیست. من این را در بحث کتاب قرآن و علوم طبیعت کاملا توضیح داده‌ام. حتی اصول عقاید را می‌گویند با استدلال قبول کنید.

این فکر را باید در رسانه‌ها و مقالات بگنجانند که با همه امور، حزبی برخورد نکنند. افراد نخبه‌ای در محیط هستند که به هیچ حزبی تعلق ندارند. به سخن مولا امیرالمؤمنین (ع) توجه کنیم که «انظرالی ما قال ولا تنظرالی من قال» یعنی ببینید طرف چه می‌گوید، نبینید چه کسی می‌گوید. در جنگ جمل، به امیرالمؤمنین (ع) گفتند طلحه و زبیر که دارند با شما می‌جنگند اینها اصحاب پیغمبر بودند، چرا اینها دارند با شما می‌جنگند؟ ایشان فرمودند اشخاص را با حق بسنجید، نه حق را با اشخاص. اینجاست که طه حسین مصری می‌گوید این بزرگترین کلامی است که بعد از کلام خالق شنیده‌ام. در محیط ما بعضی می‌گویند این حرف را فلانی زده پس این حرف درست است و آن حرف را دیگری زده که طرف مقابل اوست، پس اشتباه است. اسلام این را تجویز نمی‌کند. سخن قرآن اینست که حتی وقتی می‌خواهید با کفار بحث کنید: «جادلهم بالتی هی احسن».

● **فروزبخش:** می‌گویند به این علت، نظام دانشگاهی ما آقای دکتر گلشنی را زمانی می‌خواست که در آن زمان در جبهه‌بندی، جلوی آثار پوپری سروش باشد و چون امروز جبهه آقای سروش، دیگر خریداری ندارد، نظام دانشگاهی هم به آقای گلشنی بی‌توجهی می‌کند...

این حرف را می‌زنند ولی کدام زمان بنده محبوب تشکیلات وزارت علوم بوده‌ام؟ یک زمان را بعد از انقلاب بفرمایید. هیچ زمانی نبوده است و بهترین شاهدم، مقالاتم است. در دهه ۶۰ و دهه ۷۰ که اینجانب فقط عضو بعضی از کمیته‌های ستاد انقلاب فرهنگی بودم، بالاترین انتقادهای را نسبت به آن ستاد داشتم به‌طوری‌که پسران اصرار دارد «این مقالات انتقادی درباره انقلاب فرهنگی در دهه ۶۰ را کتاب کنید تا نشان داده شود در آن موقع چه نکاتی را تذکر داده‌اید». من یک مجموعه از عناوین مقالاتم در دهه ۷۰ در روزنامه‌های

دین باید به
طریق تبلیغ
فرهنگی ظریف
پیش رود. علت
این که دین در
دانشگاه‌های ما
خیلی اثر نکرده
است این بوده
که دانشجو را
مجبور کردند
برود درس معارف
بگیرد و او هم
جواب سؤالات
خود را در آنها
نمی‌یافت. باید
برنامه‌هایمان
عوض شود.

ایران، رسالت، کیهان و اطلاعات به شما می‌دهم تا ببینید که من همواره مشکلات اساسی را مطرح کرده‌ام و شاید به همین جهت هیچ‌وقت، محبوب وزارت علوم نبوده‌ام.

● **فروزبخش:** اگر انقلاب اسلامی نبود، بحث‌های علم و دین آقای دکتر گلشنی کجای جهان اسلام جای داشت؟

ببینید من چون در بحث‌های فلسفه وارد بودم از همان سالهای اول انقلاب، این مسائل را مطرح کردم. من در دهه‌های ۵۰-۶۰ با دست خالی نبودم بلکه روی این مسائل کار می‌کردم. سخنرانی‌هایم در سال‌های اول بعد انقلاب، شاهی برای این مطلب است.

● **فروزبخش:** همواره بحث‌های شما یکی از مهمترین بحثهای حوزه علم و دین بوده اما به اندازه‌ای که در سایر کشورها مورد استقبال بوده، در ایران به آن توجه نشده است. آیا یکی از دلایل آنرا را در رواج گفتمان فردیدی-هایدگری در دانشگاه‌های ایران نمی‌بینید؟

نه، مشکل اینست که در ایران فعلی، بسیاری از عالمان، احساس می‌کنند که فقط خودشان هستند و دیگری نیست یا نباید باشد. این نگرش به شدت در دانشگاه‌های ما حاکم است ولی در غرب اینطور نیست، در مالزی اینطور نیست. الان ببینید این کتاب که به شما نشان می‌دهم در اندونزی چاپ شده است و در مورد آراء من و مرحوم سیدمحمد نقیب العطاس می‌باشد. همچنین به محض اینکه کتاب «قرآن و علوم طبیعت» بنده به عربی ترجمه شده و به آمریکا فرستاده شد بلافاصله آن را از آمریکا به مصر فرستادند و در مصر، شیخ محمد غزالی بر آن کتابت، تقریظ نوشت. در ایران، فعلاً چنین جوی حاکم نیست و اشخاص، کمتر رقبا را تحمل می‌کنند.

● **فروزبخش:** دانشجویان این سالها در تشکل‌های سیاسی، روش‌های استدلالی و علمی را قبول ندارند...

علت این موضوع، شیوه غلط در راهنمایی کردن آنهاست، روش راهنمایی‌شان درست نبوده است. دانشجویان باید یاد بگیرند که به نحو عقلانی و دور از تعصب افراد را بسنجند، حرف‌های ضدونقیض را بخوانند و براساس استدلال قضاوت کنند. نگویند چون این حرف را گلشنی گفته، درست است یا غلط است.

● **فولادگر:** گفتمان و برخورد صفر و یکی دانشگاهیان با غرب، چه نتایج و آینده‌ای

مشکل اینست
که در ایران
فعلی، بسیاری از
عالمان، احساس
می‌کنند که فقط
خودشان هستند
و دیگری نیست یا
نباید باشد. این
نگرش به شدت
در دانشگاه‌های
ما حاکم است
ولی در غرب
اینطور نیست.
در ایران، فعلاً
چنین جوی
حاکم نیست و
اشخاص، کمتر
رقبا را تحمل
می‌کنند.

ببینید برخورد ما با غرب باید یک برخورد سازنده باشد. مصداق آن جمله «خذوالعلم ولو من ایدی المشرکین» است. یعنی علم را فرابگیرید اگرچه در دست مشرکین باشد. باید نحوه برخورد ما این گونه باشد. دانشمندان مسلمان در تمدن اسلامی این طور برخورد می کردند. آنها خیلی منطقی با کتاب هایی که از زبان یونانی به زبان عربی ترجمه شد، برخورد کردند. آنها کتاب های الحادی را ترجمه نکردند و کتاب های غیرالحادی را هم که قابل استفاده و ترجمه شده بود، همراه با نظرات خودشان، مطرح کردند. کجا شما راجع به انبیا و خصوصیات آنها در کارهای افلاطون و ارسطو می بینید.

● **فروزبخش: آینده را چگونه می بینید؟ اگر برخورد دانشجویان نسبت به امر مدرن چنین برخورد صفر و یکی باشد، آینده را چگونه می بینید؟**

این غلط است.

● **چه می شود؟**

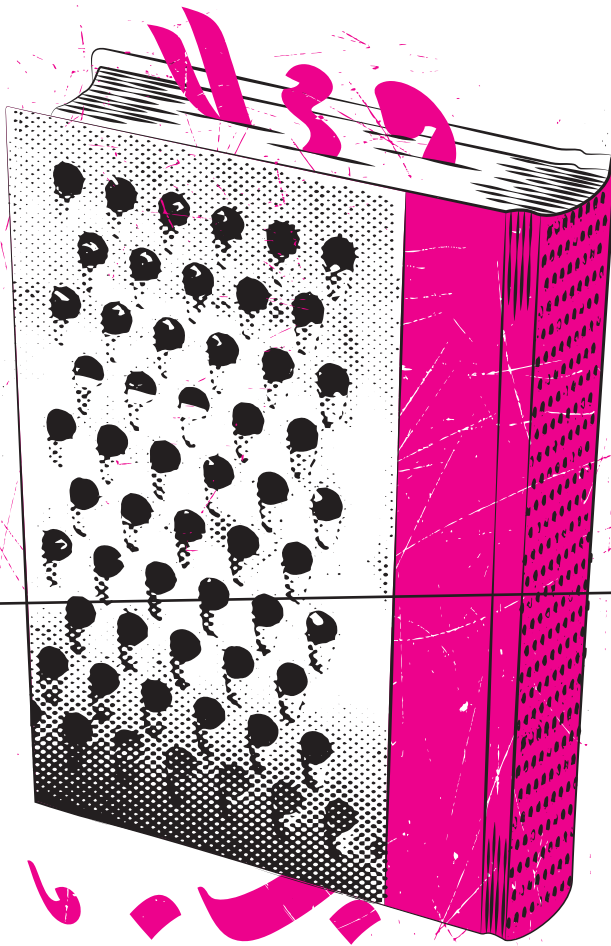
باید اصلاح شود. اگر این طور پیش برود، آینده خوبی نداریم و همین هرج و مرج فکری حاکم خواهد بود. وضعیت فعلی باید اصلاح شود و اصلاح هم مستلزم روشنگری است و از طریق رصد کردن محیط صورت می گیرد تا بفهمیم نیازهای محیط چیست؟ همچنین اجرای امر به معروف و نهی از منکر باید به شیوه ای ظریف انجام شود والا به نتیجه مطلوب نمی رسیم. باید به جوان ها فهماند که تابع استدلال باشند، اشخاص را با حق بسنجند نه حق را با اشخاص. اینها را باید مرتب در محیط، تکرار و تفهیم کنند. اگر بفهمانند، محیط تغییر می کند. ژاپنی ها برای مدتی طولانی با یک فرهنگ بزرگ شدند اما «میجی» فرهنگ شان را تغییر داد و ژاپن تغییر کرد.

● **فروزبخش: قبول دارید که در این مبارزه شما، آیت الله جوادی آملی، آقای خسروپناه، آقای پارسا نیا، ولو اینکه در یک سنگر نیستید در یک جبهه هستید؟**

در یک جبهه هستیم ولی این حضور علی السویه نیست و من نمی خواهم وارد این بحث شوم. آنچه اکنون در فضای فکری ما حاکم است، خیلی مصنوعی است. از طریق درست، روشنگری نشده و نگفته اند اشخاص را با القاب نسنجید که فلانی آیت الله است یا معلم یا استاد و فلان بلکه استدلالش را بسنجند. در غرب یک مدتی مثلا می گفتند «نیلز

باید به جوان ها
فهماند که تابع
استدلال باشند،
اشخاص را با حق
بسنجند نه حق را
با اشخاص. اینها
را باید مرتب در
محیط، تکرار و
تفهیم کنند. اگر
بفهمانند، محیط
تغییر می کند.
ژاپنی ها برای
مدتی طولانی
با یک فرهنگ
بزرگ شدند
اما «میجی»
فرهنگ شان را
تغییر داد و ژاپن
تغییر کرد.

مور» فیزیکدان این حرف را زده، باید از آن تبعیت کرد، اینشتین این حرف را زده، باید تبعیت کرد. نباید این مدل حاکم باشد. قرآن به ما یک نصیحت می‌کند تابع استدلال باشید. حتی با کفار هم با استدلال صحبت کنید و نخواهید با زور چیزی را به آنها غالب کنید. نخواهید منکر حرف حق‌شان شوید. اینها در محیط ما رعایت نمی‌شود. یک شخص که اصلاً بر علوم تجربی مسلط نیست و فقط در حوزه خیلی خاصی از علم وارد است، خودش را درباره دینی کردن همه علوم صاحب‌نظر می‌داند درحالی‌که نمی‌داند همه مسائل مورد مناقشه چه هستند؟ محیط ما از این نظر خیلی آشفته است و واقعا در اظهارنظرها و تصمیمات، تخصصی مطرح نیست. از طرف دیگر، فرد پرستی و خودپرستی هم حاکم است ولی در غرب این‌طور نیست. اینشتین، صریحاً گفت من اشتباه کردم در ابتدای عمرم تابع ماخ بودم. شما به رجال ایران معاصر نگاه کنید، چند نفرشان گفتند ما اشتباه کردیم. چند تا از علما را می‌بینید که چنین حرفی بزنند؟ مرحوم آیت‌الله العظمی سید محسن حکیم، اینقدر رشادت داشتند که وقتی خانه خدا را طواف کردند در موردی فتوای‌شان را تغییر دادند و علنی کردند و یا ایشان در ابتدا اهل کتاب را طاهر نمی‌دانستند و بعد دانستند، با کمال شجاعت اعلام کردند ولی همه این شجاعت را ندارند. محیط ما خیلی عامیانه با این مسائل برخورد می‌کند و در این امر هم حوزویان مقصرند و هم دانشگاهیان؛ چون با تعصب برخورد می‌کنند. اگر تعامل



حوزویان با دانشگاهیان مثل دوران استاد مطهری می بود، وضعیت بسیار با اوضاع فعلی، تفاوت می داشت.

● فولادگر: به نظر شما این به فقدان آزادی آکادمیک بر نمی گردد؟ وجود تعصب ناشی از فقدان فضای گفت وگو بر اساس معیارهای آزادی آکادمیک نیست؟

بله، آزادی آکادمیک نیست و تعصب حاکم است. تعصب در حوزه های مختلف، حاکم است. در کفر تعصب هست و در اسلام هم گاهی، تعصب غیرعقلانی هست؛ در صورتی که اسلام تکلیف ما را روشن کرده است. ما دورانی داشتیم مثل دوران سیدمرتضی، در دوره عضدالدوله، سید مرتضی با گروه های مختلف مناظره داشته است. الان چند تا آدم های هم شأن، با هم چنین مناظره ای دارند؟ اینست که در ایران باید تعصبات شخصی و استکبارهای شخصی از کار علمی جدا شود و این لازم اش اینست که روی فرهنگ در رسانه ها کار شود و رسانه ها روشنگری کنند. باید بینیم چقدر وجوه مشترک داریم، نه اینکه اصرار بر این باشد که من اول این را گفته ام. این موضوع اصلاً با اسلام نمی خواند. بعد هم اگر درست می گوئید شواهد بیاورید، بقیه هم بیاورند. ولی متأسفانه محیط ما درگیر تعصبات است. وقتی افراد، استادی عالی مقام می شوند باید سطح شان بالاتر از این درگیری ها باشد که من اول، موضوعی را طرح کردم. این نگاه هاست که مانع تعامل شده است. در محیط ما که یک محیط شیعی است باید تحمل آراء بیشتر باشد، باید تعصب کمتر باشد. الان فرهنگ تعصب حاکم است چه در زمینه سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی. افراد فکر می کنند جای همدیگر را تنگ کرده اند اصلاً نباید در جامعه اسلامی این حرف ها حاکم باشد. هیچ کس واقعاً جای دیگری را تنگ نمی کند.

● فروزبخش: دوست دارید اگر ده سال دیگر به دانشگاه صنعتی اصفهان آمدید، چه فضایی در این دانشگاه حاکم باشد و بابت آن خوشحال می شوید؟

دوست دارم فضای فرهنگی آن تغییر کرده باشد یعنی تعصبات نباشد و افراد همدیگر را تحمل کنند، در جذب هیأت علمی و دیگر موارد از تبعیض پرهیز شود و عدالت حاکم باشد. وقتی از استاد پرسشی دارند، او نگوید این سوال را نپرس. بگوید نمی دانم. بعد بروید یاد بگیرید و پاسخ دهد. در آمریکا از استادی پرسیدند نظر شما در مورد کوانتوم بوهمی چیست، گفت نمی دانم. او رفت و آن را یاد گرفت و جلسه بعد سر کلاس آمد، گفت و از آن هم دفاع کرد. چه اشکالی دارد که استادی بگوید من این مطلب را نمی دانم، بروید از فلانی بیورید. نباید هرگز اصل قضیه را انکار کنند و بگویند این مساله نیست.

شما به رجال
ایران معاصر
نگاه کنید، چند
نفرشان گفتند ما
اشتباه کردیم.
چند تا از علما
را می بینید که
چنین حرفی
بزنند؟ مرحوم
آیت الله العظمی
سید محسن
حکیم، اینقدر
رشادت داشتند
که وقتی خانه
خدا را طواف
کردند در موردی
فتوای شان را
تغییر دادند و
علنی کردند. ولی
محیط ما خیلی
عامیانه با این
مسائل برخورد
می کند و در این
امر هم حوزویان
مقصرند و هم
دانشگاهیان؛
چون با تعصب
برخورد می کنند.

● فروزبخش: برای این آرمانی که فرمودید فکر می‌کنید در تهران حجاب‌های بیشتری هست یا در اصفهان؟

در هر دو هست. تهران البته شهر پیچیده‌تری است و البته اگر عاقلانه عمل شود، در اصفهان راحت‌تر می‌توانند تغییر به وجود آورند. البته تعصبات باید از بین برود. اصولاً خود اعضای هیات علمی باید به خاطر آینده خودشان و به خاطر آینده دانشگاه‌شان، تعصب را کنار بگذارند. وضعیت موجود خوب نیست و باید علاجش کرد. هیچ وقت هم نباید ناامید شد. برای اینکه تغییر در جهان را شاهد بوده‌ایم. باید بروی این نکته امیرالمومنین تأکید کرد که باید اشخاص را معیار حق قرار ندهید و در هر مطلبی، به دنبال حقیقت باشید. در غرب الان چه خبر است؟ در غرب فهمیدند فیزیک و فلسفه را نمی‌توان از هم جدا کرد. پس تغییر روش دادند. غرب خیلی تغییر کرده است و خیلی از تعصبات را در علم، کنار گذاشته است. در سیاست نه؛ ولی در علم خیلی تعصبات کمتر شده است. قبلاً هرگز اینگونه نبود. آن زمان که من دانشجو بودم، تعصبات در علم، خیلی زیاد بود. کسی نمی‌توانست برخلاف نظریه کوانتوم استاندارد، حرفی بزند. الان راحت حرف می‌زنند ولی این به محیط ما منتقل نشده است و اصلاً فارغ از موضوع دین، بعضی از تحولات در خود علم نیز به محیط ما منتقل نشده است. برای اینکه علم، تبدیل به دکان مدرک شده است.

● فروزبخش: بعضی‌ها می‌گویند از فضای دانشگاه ناامید شده‌ایم و باید کارها را به مؤسسات خصوصی سپرد...

اشکالی ندارد که مؤسسات خصوصی بیرون دانشگاه، این کارها را بکنند به شرط اینکه اداره آن، به دست انسان‌های صادق و درست سپرده باشد و در کنترل آدم‌های نفوذی نباشد ولی هیچ وقت نباید دانشگاه را کنار گذاشت. برای اینکه اکثریت از این فضا استفاده می‌کنند و تولید کثیر توسط دانشگاه‌ها انجام می‌شود. بنابراین هیچ وقت نباید دانشگاه را کنار گذاشت. در موضوع مؤسسات خصوصی هم باید محتاط بود چون الان غربی‌ها برای نفوذ و از بین بردن محیط ما و مغشوش کردن آن، از هیچ اقدامی فروگذار نیستند. آیا فکر می‌کنید غرب فقط از اسلحه‌های اتمی ما می‌ترسد؟ کلا و ابداً.

● فولادگر: با تشکر از فرصتی که در اختیار نشریه فرهنگ دانشگاه گذاشتید، در انتها اگر نکته یا مطلب دیگری دارید بفرمایید.

من هم از شما تشکر می‌کنم و اینکه به عنوان یک کارشناس در معاونت فرهنگی دانشگاهی فنی-مهندسی، چنین نگرانی‌هایی دارید و آنرا دنبال می‌کنید، جای تقدیر و سپاس دارد. ■

■
الته تعصبات
باید از بین
برود. اصولاً
خود اعضای
هیات علمی
باید به خاطر
آینده خودشان
و به خاطر آینده
دانشگاه‌شان،
تعصب را کنار
بگذارند. وضعیت
موجود خوب
نیست و باید
علاجش کرد.
هیچ وقت هم
نباید ناامید شد.
برای اینکه تغییر
در جهان را شاهد
بوده‌ایم. باید بر
روی این نکته
امیرالمومنین
تأکید کرد که باید
اشخاص را معیار
حق قرار ندهید
و در هر مطلبی،
به دنبال حقیقت
باشید.

ایده برای دانش

مصاحبه با دکتر میثم سفیدخوش، استاد فلسفه دانشگاه شهید بهشتی در موضوع ایده دانشگاه، در دفتر کار وی در همین دانشگاه انجام گرفت. ظهر نیمه مردادماه، در دفتری که مملو از کتابهای فلسفه از کلاسیک‌ها تا معاصرین و در حوزه‌های مختلف این رشته، در راستای تأملات و اولویت‌های فکری این استاد فلسفه بود، به شنیدن صحبت‌ها و نگرانی‌های عمیق فکری وی نشستیم و همزمان احساسی دوگانه از بیم و امید در میان کلمات او یافتیم. همان بیم و امیدی که در لابلای سطور مقدمه او بر کتابش با عنوان ایده دانشگاه دریافتیم. کتابی که مجموعه‌ای از مقالات فلسفه و متفکران غربی است که وی آنها را گزینش کرده و با شماری از همکارانش ترجمه و به چاپ رسانده است. اثری که ایده ترجمه مقالات آن، از درون چنین نگرانی‌هایی، سربرآورده است: «اگر دانشگاه ایرانی، وضع مناسبی ندارد، تاندازه‌ای از آن‌روست که ایده مشخص نظرپردازی شده‌ای ندارد نه اینکه نظرات خوبی هست ولی اجرا نمی‌شوند. خود نظر مقفود است».

● جناب آقای دکتر سفیدخوش، با تشکر از زمانی که در اختیار نشریه فرهنگ دانشگاه گذاشتید به عنوان مقدمه و درآغاز، سخن را از مقدمه شما بر کتاب ایده دانشگاه آغاز می‌کنم که در آن، موضوع بی‌ایده بودن دانشگاه ایرانی را مطرح ساخته‌اید و بر این باور هستید که اصولاً تولد دانشگاه در ایران و ادامه حرکت آن، بدون داشتن ایده مشخص بوده و اگر دانشگاه را یک میدان کنش در نظر بگیریم، تنها لایه ظاهری و بیرونی آن در ایران پدید آمده است. اگر اجازه بفرمایید قدری در

نگاه ایرانی

گفت وگو با دکتر میثم سفیدخوش
استاد فلسفه و
عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی



در مصاحبه‌ها و یادداشت‌های مختلف این بی‌ایده بودن را توضیح داده‌ام و در اینجا مایلیم خلاصه‌ای از این موضوع را برای ورود به بحث مطرح کنم. می‌دانیم که دانشگاه خیلی زودتر از برخی پدیده‌های مشهور مدرن در ایران پیدا شده است و درباره آن افکاری هم بیان شده و پیرو این افکار، تصمیماتی گرفته شده و این تصمیمات در صحنه کنش واقعی، واکنش‌هایی را برانگیخته‌اند. مجموعه این وارد ساختن و پروراندن در سطح افکار و کنش‌ها، عبارت از همان امری شده است که امروزه می‌توانیم از آن با عنوان «مساله یا دشواری دانشگاه» در ایران یاد کنیم. پس در دانشگاه ایرانی نمونه‌هایی از افکار، کنش‌ها، تصمیمات و واکنش‌ها مطرح شده‌اند، ولی به نظر می‌رسد به رغم همه اینها و در طول همه اینها دانشگاه در جامعه ما به‌ایده‌ای برای خودش دست پیدا نکرده است. خیلی روشن است که منظور من از ایده، هرگز صرف افکار نیست؛ یعنی درباره دانشگاه افکاری وجود دارد و خطابه‌هایی گفته شده است. شما به آثار میرزا ملکم خان نگاهی بیندازید. در زمانه‌ای که هنوز نهادهای رسمی به اسم دانشگاه تاسیس نشده، می‌بینید که درباره نوعی نهاد عالی علمی اظهارنظرهایی کرده است. همینطور که جلو می‌آییم این افکار و بیانات گسترده‌تر هم شده ولی حقیقت اینست که بیان مجموعه‌ای از افکار، انجام کنش‌ها و دریافت واکنش‌ها لزوماً به معنای تشکل ایده نیست هرچند برای تشکل ایده، ما ناچار از همه اینها بوده‌ایم و هستیم. یعنی ایده دانشگاه جایی بیرون از افکار، کنش‌ها و واکنش‌ها و تصمیمات شکل نمی‌گیرد ولی درست نیست که گمان کنیم اگر همینطور افکاری را بیان کنیم، کارهایی انجام بدهیم و واکنش‌هایی دریافت کنیم، حتماً به‌ایده دانشگاه می‌رسیم.

● ایده دانشگاه چیست و چگونه ظهور می‌کند؟

ایده دانشگاه محصول این است که کنشگران دانشگاهی، در میانه درگیری با افکار، کنش‌ها و تصمیمات، به آن سطحی از خودآگاهی نظری دست یابند که بخواهند به امور متکثر دانشگاهی، انسجامی درونی بخشند. این انسجام درونی، افق اندیشگانی ناظر به واقعیت و آرمان، توأمان، است و قادر است تا بیشترین همگرایی را در میان کنشگران اصلی میدان دانش عالی فراهم آورد. ادعا این است که این اراده معطوف به نظریه‌پردازی برآمده از کنش‌ها، افکار و تصمیمات هنوز در جامعه ما چنان تحقق نیافته است که نوعی تعیین ایده‌ای را به بار بیاورد. حقیقتاً انتظاری هم ندارم که مثلاً فرض کنید از دوره دارالفنون یا دوره تأسیس دانشگاه تهران، فوراً دانشگاه، صاحب ایده‌ای باشد. ایده‌ها که در جیب کسی نیستند که مثلاً فروغی یا عیسی خان صدیق یا حکمت یا هر کس و جریانی را تحقیر کنیم که چرا پیش از راه‌اندازی دانشگاه به فکر ایده دانشگاه نبوده‌اند. مگر ایده دانشگاه در جیب

ایده دانشگاه

محصول

این است

که کنشگران

دانشگاهی، در

میانه درگیری با

افکار، کنش‌ها

و تصمیمات،

به آن سطحی از

خودآگاهی نظری

دست یابند که

بخواهند به امور

متکثر دانشگاهی،

انسجامی درونی

بخشند.

فروغی بوده و در نیاورده یا فرضاً در صندوقچه گران بهایی بوده و فروغی زحمت نکشیده آن را به درآورد؟ نه! واقعیت اینست که باید کنش‌ها، تقلیدها، واکنش‌ها و تصمیمات زیادی صورت می‌گرفت تا ایده‌ها به صورت طبیعی شکل بگیرند. اعتراض بنده این است که دیگر الان به یک روایت ۱۷۰ سال (از زمان تأسیس دارالفنون) و به روایت دیگر ۸۰ سال (از زمان تأسیس دانشگاه تهران) از داشتن نوعی تجربه دانشگاه در ایران می‌گذرد و هنوز بعد از این همه سال، تأمل نظری بنیادین در مورد دانشگاه را به رسمیت نشناخته‌ایم. نه فیلسوفان، نه جامعه‌شناسان، که به گمانم متعلق به دو رشته اصلی دانشگاهی‌اند که کارشان تحقیق در مورد دانشگاه است، هنوز این مسأله را به رسمیت نشناخته‌اند.

البته سالهاست خوشبختانه تأمل در مورد دانشگاه در کشور ما جاری است، بی‌تأمل درباره دانشگاه نیستیم ولی تأملات ما در یک سطح در حدود کنش‌ها باقی می‌ماند و در سطح دیگر در حوزه سازمانی و تقسیم‌بندی رشته‌ها و روابط استاد-دانشجو صورت می‌گیرد که هرچند فوق‌العاده مهم و ضروری هستند اما در نبود ایده‌ای که اصولاً به خود دانشگاه، دانشجو و به مدیر دانشگاه تعریف ببخشد، همه این تأملات از لای انگشتان دست فرو می‌ریزند و انگار کار خاصی در این زمینه انجام نداده‌ایم.

● نشانه‌های این نداشتن ایده چه هستند؟

اول از همه تشمت و سردرگمی درباره تعریف کار دانشگاهی و ماهیت دانشگاه و دانشجو و راهبر دانشگاه. اینها باید در جایی از سطح ذهنیات شفاهی به سطح نظریه‌های کار شده و نظام‌مند فراروی کرده و آشکار شوند تا زمینه اشتراک نظر کنشگران متعدد را فراهم آورند. ایده هر چیز نیروی وحدت آن است. ولی چرا این همه استاد فلسفه داریم و کتابی تأملی درباره دانشگاه نوشته نشده است؟ یعنی فیلسوف جامعه ما خودش را مسئول پرداختن به این بحث‌ها نمی‌بیند مگر در حالت یک روشنفکر معترض؟ صحبت‌م درباره فلسفه دانشگاه است نه روشنفکری دانشگاه که هر کدام از استادان، دلخوری، ناراحتی‌ها و پیشنهادهایی برای بهبود دانشگاه دارند. این موضوع با تشکل فلسفه دانشگاه فرق دارد.

نشانه دیگری از فقدان این تأمل ایده‌ای درباره دانشگاه، اینست که ما حتی تفکرات فیلسوفان دویست سال اخیر اروپایی و آمریکایی درباره دانشگاه را هم تاکنون نشناخته بودیم. حدوداً در ایران ۱۵۰ سال است که کانت شناخته می‌شود. درباره‌اش کتاب و مقاله نوشته می‌شود ولی کسی کتاب تعارض دانشکده‌های وی را ترجمه نکرده است؛ این غفلت اتفاقی نیست. این رخداد به ما می‌گوید که گویی در ذهن ایرانی، اصلاً تأملات کانتی در مورد دانشگاه، کار فلسفی محسوب نمی‌شود، انگار کانت بحث‌های روشنفکری می‌کرده و لابد فیلسوف که نباید وقت خودش را با این حرف‌ها تلف کند. بعد می‌پرسیم کانت وقت خودش را تلف کرده، گادامر چطور؟ هایدگر چطور، فیخته چطور؟ وبر و نیچه چطور؟ این همه متفکر

در نبود ایده‌ای
که اصولاً به
خود دانشگاه،
دانشجو و به مدیر
دانشگاه تعریف
ببخشد، همه این
تأملات از لای
انگشتان دست
فرو می‌ریزند و
انگار کار خاصی
در این زمینه
انجام نداده‌ایم.

بزرگی که درباره دانشگاه تامل نظری کردند، چرا برای ما بازشناخته نمی شوند و چرا تازه چند سال است شروع کرده ایم ببینیم این اندیشمندان در مورد دانشگاه چه گفته اند؟

● آقای دکتر، شما علت این وضعیت را چه می بینید و چرا این گفتگوهای تأملی انگار هنوز شروع نشده، به بن بست می رسد؟ آیا نوع پرتاب شدگی ما در دنیای مدرن و شیوه ای که ما مدرنیته را به صورت ناتمام و به گونه ای ویژه، تجربه می کنیم در این اتفاق، اثرگذار نبوده است؟ در واقع می شود گفت آشنایی ما با دانشگاه اتفاقی بوده است؟

من در موقعیتی نیستم که درباره کل مدرنیته ایرانی یا در مورد مواجهه ایرانیان با مدرنیته اظهارنظر کنم ولی تا آنجا که مربوط به دانشگاه و نهاد عالی دانش می شود، می توانم بگویم که فکر نمی کنم آشنایی ما اتفاقی بوده است. آشنایی ما با دانشگاه اروپایی، برآمده از صحنه واقعی کنش سیاسی-اجتماعی ما بوده است. ما در جنگ با روس شکست خوردیم و برای اولین بار به جای ارجاع این شکست به تقدیر، پرسیدیم چرا شکست خوردیم؟ در این مورد علت یک پدیده را به یک امر اسطوره ای مانند بخت، تقدیر، قسمت و مشیت ارجاع ندادیم و پرسیدیم «چرا شکست خوردیم»؟ خود این نشان می دهد که بخشی از ذهنیت ایرانی در تحولش در ارتباط با جهان جدید به یک بلوغی رسیده بوده است، بلوغی که حتما گام هایش را از قبل برداشته تا بتواند بعد از شکستی به این بزرگی، از چرای پیبرد. این کار سختی است. در پی این مجموعه شکست ها، این سوال پرسیده شده و پاسخ هم در این دیده شده که سپاه مقابل ما، مجهز به ابزاری به نام دانش جدید است. درک اینکه چیزی به اسم دانش جدید وجود دارد که در وضع ملل تأثیر دارد زمینه اصلی تاسیس دانشگاه در ایران بود و این اصلاً درک کوچکی نیست. ما معمولاً درباره وضع دانشگاه اعتراض داریم و خود من هم اعتراض می کنم که دانشگاه ما ایده مند نشده است ولی اعتراض به معنای تحقیر راه رفته نیست، فقط از یک نقصان بنیادی یاد می کنم و گرنه راهی که رفتیم راه خیلی بالارزشی است و می تواند تکیه گاه ادامه راه باشد. اینکه ما فهمیدیم چیزی به نام دانش جدید وجود دارد و دانش جدید هم در یک نهاد آموخته می شود، درک بالارزشی است. فقط مساله این است که به لحاظ تاریخی، اینقدر فاصله ما و غرب طولانی و معنادار شده بود که هیچ وقت نتوانستیم با چشم پرنده به ما چرا نگاه کنیم. ما ناچار شدیم برویم پائین سیر کنیم و توجه کنیم تا ببینیم مثلاً در اروپا، فضایی به اسم اونیورسایته وجود دارد و پرسیم این را چگونه می توانیم داشته باشیم.

● فرایند این آشنایی چه بوده؟

در وهله نخست در برابر پرسشی که پیشتر گفتم و درک اهمیت دانش نوین، نخستین

ما معمولاً درباره
وضع دانشگاه
اعتراض داریم
و خود من هم
اعتراض می کنم
که دانشگاه ما
ایده مند نشده
است ولی
اعتراض به معنای
تحقیر راه رفته
نیست، فقط
از یک نقصان
بنیادی یاد می کنم
و گرنه راهی که
رفتیم راه خیلی
بالارزشی است و
می تواند تکیه گاه
ادامه راه باشد.

راهکار بزرگان گذشته این بود که کسانی را بفرستیم و تربیت کنیم تا بازگردند و این دانش جدید را به ما یاد بدهند. این کار یعنی اینکه ما هنوز متوجه نهاد دانشگاه نشده بودیم. فکر کردیم دانشگاه و دانش گنجی است در یک صندوقچه. همانطور که در اسطوره‌ها و افسانه‌ها، چند نفر را به جزیره خاص می‌فرستادند تا آنجا طلای خاصی یا شمشیر خاصی را بردارند و به کمک آن، سرنوشت همه را رقم بزنند، ما هم چند نفر آدم را فرستادیم تا بروند و آن گنج را پیدا کنند و برای نجات همه بیاورند.

بعد خیلی زود متوجه شدیم چنین کاری شدمی نیست ولی دلیل عمده در این توجه، نگرانی‌های فرهنگی بود و نه درک دقیقی از نسبت دانش و دانشگاه. در ذهنیت شخص ناصرالدین شاه قاجار و صدراعظم وی، نگرانی درباره آدم‌هایی که به فرنگ می‌روند، وجود داشت و این با صراحت اظهار شده است. نگرانی درباره نسبت دانش جدید و فرهنگ و دیانت در حکومت قاجار بسیار تأثیرگذار بوده است. طبیعتاً بخش زیادی از این نگرانی همانند همین امروز ما، معطوف به ظواهر فرهنگی بوده است. شخص مظفرالدین شاه، شخص ناصرالدین شاه و همین‌طور شخص امیرکبیر، به شدت نگران بودند که این آدم‌های فرنگ‌رفته، به لحاظ دینی و اخلاقی تحت تأثیر قرار نگیرند و می‌خواستند به شکلی جلوی این تغییر را بگیرند. طبیعتاً این مردان حکومت اینقدر صاحب تشخیص بودند که متوجه تبعات تغییر فرهنگی در سیاست باشند و از همین رو نگران آن باشند. سیاست‌مداران شامه تیزی درباره هر چیزی دارند که ممکن است قدرتشان را تهدید کند و با حالتی خوفناک می‌کوشند پیشاپیش به استقبال آن روند. قاجار راه را در این دید که به جای فرستادن شمار زیادی از نخبگان به فرنگ چند استاد فرنگی را به ایران بیاورد زیرا می‌تواند این اساتید را کنترل کند ولی نمی‌تواند ایرانیان به فرنگ رفته را در فرنگ کنترل کند.

به این ترتیب دارالفنون تأسیس شد. یعنی قبلاً آدم فرستادند تا گنج علم را وارد کنند، الان نهاد علم را تأسیس می‌کنند و جالب است که برای قاجار این نهاد علم، اینقدر اهمیت داشت که شخص ناصرالدین شاه یا بعداً مظفرالدین شاه گاهی شخصاً در امتحانات سالانه، در جلسه امتحان حاضر می‌شدند و نظارت می‌کردند. به دانشجویان سرکشی می‌کردند، از آنها مراقبت می‌کردند که درس‌هایشان را خوب خوانده باشند. فکر کنید مدرسه‌ای داشته باشید، شاه هر سال بیاید نظارتی بکند و سر جلسه امتحان نهایی مراقبت کند. برایشان خیلی اهمیت داشته است.

از طرف دیگر شاهد هستیم که تأسیس این نهاد مدرن، برای نهاد بسیار ریشه‌دار آموزش، تعلیم و تربیت سنتی هم ایجاد نگرانی می‌کند. از اینجا به بعد، رقابت‌ها بسیار جدی می‌شود. فشارها از جانب طرفین ماجر، افزایش می‌یابد. یعنی کسانی که قائل به تعلیمات عالی مدرن هستند و کسانی که به ادامه آموزش به شکل سنتی، پایبند هستند. البته این از همان تعلیمات اولیه شروع می‌شود و از شیوه آموزش الفبا تا شکل‌گیری تحصیلات عالی ادامه پیدا می‌کند. درست است که این فشارها به خصوص از طرف نهاد سنتی به نهاد

فکر کردیم
دانشگاه و دانش
گنجی است در
یک صندوقچه.
همانطور که
در اسطوره‌ها
و افسانه‌ها،
چند نفر را به
جزیره خاص
می‌فرستادند
تا آنجا طلای
خاصی یا شمشیر
خاصی را بردارند
و به کمک آن،
سرنوشت همه را
رقم بزنند، ما هم
چند نفر آدم را
فرستادیم تا بروند
و آن گنج را پیدا
کنند و برای نجات
همه بیاورند.

مدرن وارد می‌شد ولی تصور نکنید که به صورت یک‌طرفه، مانع نهاد مدرن شده است بلکه یک رابطه عجیب دیالکتیکی وجود دارد و همزمان جذب عناصر مدرن در نهادهای سنتی تعلیم و تربیت آغاز می‌شود. یعنی گرچه سنتی‌ها به مدرن‌ها فشار می‌آورند ولی آرام آرام خود آنها عناصری از عناصر مدرن را جذب می‌کنند و این موضوع در دوره پهلوی و سپس در دوره جمهوری اسلامی به اوج خودش می‌رسد تا جایی که امروزه حوزه علمیه، سیستم ترمیک و ساختار دانشگاهی را برمی‌گزینند. یعنی روندی که از اواخر دوره قاجار و ضمن تشکیل جریان‌هایی مانند انجمن معارف شروع شده، آرام‌آرام به جایی می‌رسد که شما امروز می‌بینید نهادهای سنتی، خیلی‌هایشان برداشته شدند، برچیده شدند و آنهایی هم که ماندند با نهاد مدرن دانشگاه مسابقه گذاشته‌اند.

● شاید فشار جهانی شدن و تغییرات سبک زندگی، نه تنها دانشگاه که سایر نهادها را به صورت و قالبی تازه در می‌آورد. اما در چهارچوب اصلی بحث، توده‌ای شدن دانشگاه و اینکه دانشگاه، دیگر مؤسسه‌ای نخبه‌گرا نیست بلکه همه اقشار و گروه‌های اجتماعی در آن سهم دارند، شرایط و پیش‌نیازهای تازه‌ای پدید می‌آورد. درحالی‌که ایده و زیربنا و فلسفه دانشگاه در ایران تغییر نکرده و ثابت مانده است. ما الان چه پیش‌نیازهایی داریم که ایده تازه دانشگاه در ایران را شکل دهد؟

ایده‌ای تشکیل نشده که تغییر کند. ایده هنوز تشکیل نشده و معلوم نیست دانشگاه ایرانی در جستجوی حقیقت است یا خدمتگزار اهداف دولت، خدمتگزار الهیات است یا کارآفرین. از همه اینها چیزی هست ولی هیچ یک نیست. در خودش نشانه‌ای از همه اینها دارد. باید صحبت از «دانشگاه سرگردان» کنیم و اینکه چگونه امواج فرهنگی و سیاسی این دانشگاه را تحت تاثیر قرار می‌دهد. مسأله این نیست که چگونه تحولات فرهنگی، ایده دانشگاه ما را تغییر می‌دهد؟ دانشگاه ما ایده خاصی ندارد، دانشگاه ما دانشگاهی است التقاطی ولی در این فضای التقاطی، مثلاً توده‌ای شده است. روند توده‌ای شدن در کل دنیا پس از جنگ جهانی دوم شروع و در ایران هم الگوگیری شده است و الان به اوج خودش رسیده است. در اروپا البته بعد از جنگ جهانی دوم، روند توده‌ای شدن خیلی رشد کرد اما از دهه هفتاد افول کرده، ولی در جامعه ما توده‌ای شدن سرعت گرفته و الان هر کسی نداند باید چه کار کند، قدری خودش را با دانشجو بودن سرگرم می‌کند، از قضا وارد تحصیلات تکمیلی می‌شود و از قضا هیأت علمی می‌شود و حکومت هم صرفاً برای ارضای این تمنای توده‌ها مجبور است کرسی‌ها را بیشتر کند. البته از آن طرف کرسی‌ها را بیشتر می‌کند از این طرف، محدودیت‌های تازه درون دانشگاهی را در مسیر توده‌ای‌تر شدن کار دانشگاهی ایجاد می‌کند. به این ترتیب با آدم‌ها و نیروی جوان زیادی روبرو هستیم که نمی‌دانیم با آنها چه کنیم. ضمن اینکه امواج فرهنگی هم این التقاط را تشدید می‌کند.

معلوم نیست
دانشگاه ایرانی
در جستجوی
حقیقت است یا
خدمتگزار اهداف
دولت، خدمتگزار
الهیات است
یا کارآفرین. از
همه اینها چیزی
هست ولی هیچ
یک نیست. در
خودش نشانه‌ای
از همه اینها دارد.
باید صحبت
از «دانشگاه
سرگردان» کنیم
و اینکه چگونه
امواج فرهنگی
و سیاسی این
دانشگاه را تحت
تاثیر قرار می‌دهد.

● آیا ایده دانشگاه در کشور ما قرار نیست به وجود بیاید. شما چقدر به آینده خوش‌بین هستید؟

چرا قرار نیست به وجود بیاید؟ آرام‌آرام به نظرم حساسیت نسبت به این موضوع بالا می‌رود و فقط ما کمی باید صبور و درعین حال، فعال و پرسشگر باشیم. ما باید به فیلسوفان و جامعه‌شناسان اعتماد کنیم و فیلسوفان و جامعه‌شناسان خطاب به توده‌ها و خطاب به حکومت، دائماً این مساله را طرح کنند که وضع دانشگاه ایرانی چیست و چه آرمان‌هایی برای آن ممکن است و در چه فرآیند مردم‌سالار و دموکراتیکی می‌توان در گام اول، ایده‌هایی برای دانشگاه تقلید کرد و شاید در گام بعد، پدید آورد. تقلید از ایده‌های دانشگاه هم اشکالی ندارد ولی اعتراض من به دانشگاه در ایران اینست که تقلید هم نکرده است.

● آقای دکتر ولی وقتی با اساتید به خصوص استادانی که گرایش‌های مذهبی دارند، صحبت می‌کنم بر آن هستند که پاسخ همه سوالات پیش ماست و در مذهب پاسخ‌ها وجود دارد و نیازی به تقلید یا استفاده از ایده‌های غربی دانشگاه نیست. پرسش من اینست که اگر همه پاسخ‌ها از پیش آماده وجود دارد چرا تا الان در این زمینه سکوت شده و آیا فکر می‌کنید در آینده از متن سنت‌ها، ایده دانشگاه ایرانی برخواید خاست و آیا پیش‌فرض پوچ‌گرا بودن ایده غربی دانشگاه برای طی این مسیر، مفید خواهد بود؟

این یک روایت از میان روایت‌های مختلف درباره دانشگاه یا هر چیز دیگر است و گرنه قرار نیست هر آدم مذهبی بگوید جواب همه چیز در مذهب است. شأن مذهب نیست که لزوماً در مورد هر چیزی، از قبل یک جواب آماده کرده باشد. ولی احتمالاً منظور شما از استادان مذهبی استادانی با گرایش سیاسی خاصی است که در برجسب‌زنی‌های عمومی به آنها مذهبی یا حکومتی می‌گویند که دقیق هم نیست. من با این تعبیر همدلی ندارم ولی اجمالاً می‌توانیم بگوییم یک جریان غرب‌ستیز در ایران هر گاه اسم تقلید می‌آید واکنش منفی نشان می‌دهد. شما چنین گرایشی را هم نزد برخی مسئولان رسمی حکومتی می‌بینید و هم مثلاً نزد برخی مارکسیست‌ها مشاهده می‌کنید که با اهداف متفاوتی نتایج مشترک می‌گیرند. موضع من این است که تقلید هرگز نباید به عنوان غایت نهایی برنامه‌ریزی شود. اگر چنان‌که از امتناع آفرینندگی سخن بگوییم که تقلید ابدی را سرنوشت خود نشان دهیم به بیراهه رفته‌ایم. ولی به همان صورت اگر ارزش تقلید را یکسره نادیده بگیریم هم دچار بحران بزرگی خواهیم شد. در مورد دانشگاه تقلید از ایده در شرایط کنونی گریزن‌ناپذیر است زیرا ایده‌ها را نمی‌توان با تصمیم فوری ساخت. برای خروج از تقلید هم تنها راه، نقدهای درون ایده‌ای است. اگر بخوایم انضمامی‌تر بگوییم خواهیم گفت که برای نمونه دانشگاه

آرام‌آرام به نظرم
حساسیت نسبت
به موضوع ایده
دانشگاه بالا
می‌رود و فقط ما
کمی باید صبور
و درعین حال،
فعال و پرسشگر
باشیم. ما باید
به فیلسوفان و
جامعه‌شناسان
اعتماد کنیم و
فیلسوفان و
جامعه‌شناسان
خطاب به توده‌ها
و خطاب به
حکومت، دائماً
این مساله را
طرح کنند که
وضع دانشگاه
ایرانی چیست و
چه آرمان‌هایی
برای آن ممکن
است.

شهید بهشتی می‌تواند از ایده دانشگاه جستجوی حقیقت تبعیت کند و بکوشد به نظام تعاریف آن پایبند باشد ولی دانشگاهیان از درون همین ایده بن‌بست‌ها و شکست‌ها را در تجربه تاریخی بازنمایی کنند تا زمینه طبیعی برای خروج از آنها فراهم شود.

نکته دیگری که بر ارزش تقلید نسبی و موقت پشتیبانی می‌کند عقلانیت نسبی جهانشمول ایده‌های موجود است. ایده‌ها در شرایط تاریخی شکل می‌گیرند ولی اگر دلالت‌های یک ایده صرفاً محلی باشد هرگز نامزد تقلید فراگیر نمی‌شود. اینکه الان کسانی در ایران سودای تبعیت از ایده درآمدزایی و کارآفرینی را در دانشگاه‌ها دارند به این خاطر است که نوعی عقلانیت فراگیر نسبی در این ایده وجود دارد که دل و ذهن بسیاری را با خود همراه کرده و خواهد کرد. ایده جستجوی حقیقت یا خدمتگزاری به اهداف دولت و ملت یا خدمتگزاری به الهیات هم به همین نحو است. حتماً به قید «نسبی» در عرض من توجه می‌کنید. نسبی است یعنی از جهاتی هم پذیرفتنی و معقول به نظر نمی‌رسد. پس در اینجا تقلید کار عبثی نیست. بخشی از کنشگران، ایده‌ای را معقول می‌بینند نه اینکه لزوماً مبهوت آن باشند یا بر آنها تحمیل شده باشد یا فقط چشمشان را گرفته باشد. آن را معقول می‌یابند و تقلید می‌کنند و در این صورت این تقلید بی‌ارزش نیست. مسئله بر سر درجه خودآگاهی است. اگر خودآگاهی ایده‌ای بالا باشد، نتیجه بهتر و الگومند خواهد بود.

● در ایران امروز مکاتب و گرایش‌های مختلفی هستند که درباره دانشگاه و آینده دانشگاه، سیاست‌گذاری یا انتقاد و بحث می‌کنند. مثلاً از یک طرف سند جامع دانشگاه اسلامی را داریم که عده‌ای از مسئولان و مجریان آنرا نوشته‌اند و از یک طرف بحث‌های روشنفکری که می‌گویند این اسناد، سندهای واقع‌گرایانه نیست و بخش بزرگی از واقعیت دانشگاه را ندیده است. البته نگاه‌های متنوع به تدریج جایگاه خودش را پیدا می‌کند و تضارب آراء شکل می‌گیرد. در سطح دانشگاه صنعتی اصفهان هم این تضارب آراء در حال شکل‌گیری است. گویی نوعی گفتگو درباره دانشگاه در عرصه عمومی‌تر دانشگاهیان هم شکل گرفته است.

و این از دلایل امیدواری من است. گفتگو در عرصه عمومی شرط تشکیل ایده است و باید به آن خوشامد گفت.

● درباره سندها نظراتان چیست؟

به نظر من این سندها به بیانیه شبیه‌اند و ارزش نظری و عملی قابل توجهی ندارند. وقتی این سندها به این فکر نکرده‌اند که نسبت خود را با واقعیت‌های جاری جامعه بسنجند، وقتی منطق استنتاج یا استخراج احکامشان را معلوم نکرده‌اند، بیانیه‌اند. اینها بعد از سالها

نکته دیگری که
بر ارزش تقلید
نسبی و موقت
پشتیبانی می‌کند
عقلانیت نسبی
جهانشمول
ایده‌های موجود
است. ایده‌ها
در شرایط
تاریخی شکل
می‌گیرند ولی اگر
دلالت‌های یک
ایده صرفاً محلی
باشد هرگز نامزد
تقلید فراگیر
نمی‌شود.

صرف هزینه و زمان، همه خوبی‌های ممکن درباره دانشگاه را جمع می‌کند، فهرست می‌کند و می‌گویند این سند است. نمی‌دانم چه علاقه‌ای در ایران وجود دارد که بگویند برای موارد مختلف سند داریم. سند نه تفاهم‌نامه است نه متن نظری و نه راهبرد و برنامه اجرایی. مجموعه‌ای از بایدها است که معمولاً با هم تناقض هم دارند. به تعبیر دیگر ایده واحدی راهبر و تعیین‌کننده این بایدها نیست.

● معمولاً گفته می‌شود که این سندها راهبردهای کلان هستند.

چه کسی اینها را می‌نویسد؟ این راهبردها چگونه تعیین می‌شوند؟ ببینید چند تا از فیلسوفان و جامعه‌شناسان ما درگیر نوشتن اینها هستند؟ معمولاً شخصیت‌های حقوقی یا بگوئیم مسئولان ادارات مربوطه هستند و ما می‌دانیم که مدیران مراکز علمی به راستی نمایندگان جریان غالب دانشگاهی نیستند زیرا به صورت هرمی از بالا به پایین تعیین می‌شوند. در این بین، گاهی سفارش پژوهش هم داده‌اند ولی پژوهش‌های همین افراد هم که بعد از کلی گزینش انتخاب شده‌اند حتی همان را هم استفاده نمی‌کنند، دوباره مدیران دور هم جمع می‌شوند، همه خیرها و همه مطلوب‌های ممکن را در یک سند جمع می‌کنند. مثلاً در سند می‌آورند دانشگاهی داشته باشیم که حقایق را کشف کند، درآمدزا هم باشد، نشاط هم بیافریند، نیازهای جامعه را هم تأمین کند، انسان مقرب خداوند هم تربیت کند و از ارزش‌های سیاسی رسمی هم تبعیت کند، در عین حال نقاد هم باشد و خلاصه همه مطلوب‌های ممکن و بعضاً متناقض را دور هم جمع می‌کنند و می‌گویند این سند است. باور کنید برای نوشتن این سندها یک صبح تا ظهر لازم است نه پنج سال، شش سال، ده سال و میلیاردها هزینه. یک صبح تا ظهر بنشینید بگوئید چه خوبیه‌ها و مطلوب‌هایی وجود دارد، دانشجو باید درسخوان باشد، در عین حال خلاق باشد. هیچ‌وقت برای خودش این مساله را طرح نمی‌کند که مشکل تناقض درس‌خوان بودن، یعنی پذیرا بودن و خلاق بودن چیست و چگونه باید این مسئله را حل کرد؟ به جای اینکه خوبی‌ها را جمع کنیم و بپرسیم درسخوان باشد بد است؟ تا استاد هم جواب دهد نه از جهتی خوب است. خلاق باشد بد است؟ هیچ استادی پیدا می‌کنید که بگوید خلاق بودن بد است؟ همه می‌گویند از جهاتی خوب است. هیچ استادی پیدا می‌کنید بگوید سلامتی بدن دانشجو مهم نیست؟ همه می‌گویند مهم است. هیچ دانشجو یا استادی پیدا می‌کنید که بگوید انضباط خوب است یا بد است؟ همه قبول دارند خوب است؛ بحثی نیست. تعدادی مدیر، دور هم جمع می‌شوند، سند می‌نویسند، در کنار آن، سلسله پژوهش‌هایی انجام می‌شود اما این پژوهش‌ها از اتاق مدیر آن طرف‌تر نمی‌رود و مدیر هم حوصله ندارد اینها را بخواند.

نمی‌دانم چه علاقه‌ای در ایران وجود دارد که بگویند برای موارد مختلف سند داریم. سند نه تفاهم‌نامه است نه متن نظری و نه راهبرد و برنامه اجرایی. مجموعه‌ای از بایدها است که معمولاً با هم تناقض هم دارند. به تعبیر دیگر ایده واحدی راهبر و تعیین‌کننده این بایدها نیست.

● با توجه به تمام پیش‌زمینه تاریخی که دانشگاه طی کرده، برای دانشگاه ایرانی چه آینده‌ای متصور هستید؟

البته نه من و نه هیچ‌کس دیگر، پیشگو نیستیم. تاریخ به ما نشان داده چه بسا کل جامعه و کل فرهنگ ما به ورطه نابودی سپرده شود. مثال تلخ اما واقعی را در یونان می‌بینید. کجاست یونان افلاطون، ارسطو، سقراط، بقرات و تالس و... که این همه حکیم و فیلسوف و ریاضی‌دان داشت. الان کجاست؟ اصلاً ضرورت و ضمانتی نیست که یک جامعه، ولو با پشتوانه فرهنگی بسیار قوی، تا همیشه تاریخ باشد و غنی هم باشد. یونانی که امروز یک خاطره است. اگر افلاطون و ارسطو نبودند، کسی حاضر نبود آنها را جزء اتحادیه راهشان بدهد و به خاطر افلاطون و ارسطو راهشان دادند. یعنی با خاطراتشان زندگی می‌کنند. ما هم چه بسا خاطره شویم. هیچ بعید نیست. ما ایرانی‌ها هیچ چیزی خاص‌تر از هیچ قوم دیگری نیستیم. هیچ التفات الهی خاصی هم بر روی مان نیست، هیچ گوهر عجیب و غریبی هم در نهادمان نیست. هیچ برجستگی خاصی هم نداریم. البته تجارب مهمی داریم، اینجاست که نقطه امید من شکل می‌گیرد. ما تجارب مهمی داریم. تجربه ما را در معرض امکان قرار می‌دهد. اصلاً معلوم نیست که ضرورتاً ما تا صد سال آینده باشیم یا نباشیم. اصلاً جغرافیای ما، محیط زیست مان اجازه بدهد باشیم یا نه. ولی به فرض که ما از همه بحران‌ها جان به‌دربیریم و باشیم، آن وقت باید ببینیم تا چه اندازه می‌توانیم آفریننده باشیم. من به این تمایل ایرانی برای تجربه کردن امیدوارم و در مورد خاص دانشگاه هم به همین ترتیب. البته هر آمیدی برپایه شهود است و نه آمار دقیق. این امید به امر ناموجود که قابل اثبات دقیق هم نیست، شرط استعلایی تغییر است. اگر می‌خواهیم رشد کنیم باید امیدوار باشیم. برای یک فیلسوف دانشگاه امیدوار بودن به این معناست که درباره وضع جاری در دانشگاه تأمل کند ولی در لحظاتی آن را تعلیق کرده و الگوهای نظری مورد نظرش را بنویسد. دائماً آزمایشگاه ذهنی درست کند و شرایط واقعی را بازسازی کند و بن‌بست‌هایی را نشان دهد و راه‌حل‌هایی را تخیل کند و دوباره فروبریزد و بار دیگر بسازد.

● ساختارهای موجود چه می‌توانند بکنند؟ به طور خاص مایلم درباره مسئولیت معاونت فرهنگی اجتماعی دانشگاه‌ها بپرسم.

اصولاً با اینکه ساختاری به نام معاونت فرهنگی یا امر فرهنگی، جدا از امر آموزشی و پژوهشی وجود داشته باشد یا به پیوست آموزش و پژوهش در دانشگاه باشد، به شدت اعتراض دارم. الان در سیستم‌های ارتقا اساتید می‌گویند امتیازات آموزشی، امتیازات پژوهشی و امتیازات فرهنگی. این یعنی چه؟ طبق چه تعریفی از فرهنگ، آموزش و پژوهش اموری فرهنگی نیستند؟ احتمالاً کسانی که می‌گویند باید کار فرهنگی کرد منظور دیگری دارند که چندان فرهنگی نیست. ولی حالا که هست دست‌کم اگر زمینه‌های گفتگوی عمومی را فراهم کند کار بالارزشی کرده است.

● یعنی دانشگاه نباید ساختار مجزایی تحت عنوان معاونت فرهنگی داشته باشد؟

نه! معنایش این است که مگر دانشگاه وجه غیرفرهنگی هم دارد که بخشی از آن را به امور فرهنگی اختصاص دهیم. قرار دادن چیزی به نام بخش فرهنگی در کنار بخش آموزشی و پژوهشی به این معناست که آموزش و پژوهش، فرهنگی نیستند. یا معنایش این است که از فرهنگ انتظاری بیشتر از تربیت انسان‌ها از راه دانش و مناسبات اخلاقی دانش داریم. احتمالاً منظور مسئولان ما این دومی است. به این معنا به باور من دانشگاه ایرانی زیادی فرهنگی است. من با فرهنگی شدن دانشگاه ایرانی به این معنایی که گفتم

مخالفم. دانشگاه موقعیت اصیل فرهنگ است و این فرهنگ باید در رگ و ریشه کار دانشگاهی جریان داشته باشد. فرایندهای تشخیص، اعمال و قضاوت آن هم باید درونی باشند یعنی مناسبات دانشگاهی و علمی، آنها را به بار بیاورند. این در حالی است که در دانشگاه‌های ما گویی پذیرفته شده که فرهنگ چیزی ورای امور دانشگاه و علم است و باید به دانشگاه و علم پیوست شود. ظاهراً از فرهنگ هم تعبیر دقیقی نداریم در نتیجه خیلی وقت‌ها، سیاست را به جای فرهنگ قرار می‌دهیم. چون سیاست زور دارد. اگر مراد از فرهنگ، مجموعه انسان‌ها یا افرادی است که در حوزه تربیت کار می‌کنند که چنین ساختاری در قالب آموزش و مشاوره وجود دارد ولی در اینجا منظور ساختاری است که به سیاست متصل می‌شود و به واسطه آن زور پیدا می‌کند. این ساختار فرهنگ نیست، بلکه وجهی از سیاست است و از سوی دانشگاهیان به مثابه یک زائده، پس زده می‌شود.

● آقای دکتر راه برون‌رفت از این برخورد سیاسی با فرهنگ در دانشگاه را چه می‌دانید؟

اینکه می‌گویم دانشگاه‌ایده می‌خواهد، در سطح جزئی‌تر به این معناست که برای نمونه، اگر بناست دانشگاه معاونت فرهنگی داشته باشد آن هم ایده می‌خواهد. همه می‌دانیم که تعاریف متفاوت و گاهی متناقضی از فرهنگ وجود دارد؛ از بین تعاریف فرهنگ کدام تعریف را اجمالاً و موقتاً (نمی‌گویم ابدی یا ازلی) باید بپذیریم؟ از نظر من پاسخ این است که تعریفی که با ایده بنیادین دانشگاه موردنظر ما تناسب داشته باشد. دانشگاه، معاونت فرهنگی به این عظمت دارد و باید معلوم کند ذیل چه تعریفی از فرهنگ، کار می‌کند که اگر فردا در جلسه‌ای، قانونی تصویب کردید، بگویید با این تعریف از فرهنگ همخوانی دارد یا ندارد؟ گمان نمی‌کنم الان در هیچ دانشگاهی، چنین روندی وجود داشته باشد. منظور از نداشتن ایده یعنی این.

● آقای دکتر از اینکه زمان مناسب و کافی برای پاسخ به سؤالات نشریه ما اختصاص دادید از جنابعالی سپاسگزارم و امیدوارم نشریه فرهنگ دانشگاه، به عنوان یک نشریه گفتگو-محور که حقیقت‌جویی درباره دانشگاه را رسالت خود می‌داند، فرصت گفتگوی بیشتر درباره مفهوم محوری، ضروری و حیاتی ایده دانشگاه را با شما و سایر صاحب‌نظران این حوزه از دست ندهد و آن‌را در قالب میزگرد، مقاله و نوشته‌های تأملی ادامه دهد.

خواهش می‌کنم و امیدوارم. ■

اینکه می‌گویم
دانشگاه‌ایده
می‌خواهد، در
سطح جزئی‌تر
به این معناست
که برای نمونه،
اگر بناست
دانشگاه معاونت
فرهنگی داشته
باشد آن هم
ایده می‌خواهد.
همه می‌دانیم که
تعاریف متفاوت
و گاهی متناقضی
از فرهنگ وجود
دارد؛ از بین
تعاریف فرهنگ
کدام تعریف را
اجمالاً و موقتاً
(نمی‌گویم ابدی
یا ازلی) باید
بپذیریم؟

توسعه ساخت



گفت‌وگو با دکتر هادی خانیکی
عضو هیأت علمی و رئیس دانشکده علوم ارتباطات دانشگاه علامه طباطبائی

اری فرهنگ

محمد ذکاوت

دردانشگاه

● جناب آقای دکتر خانیکی، در ابتدا دیدگاه‌تان درباره وضعیت فعلی ساختار فرهنگی در دانشگاه‌ها را از منظر کارکردها و نقش آنها بفرمایید. باتوجه به اینکه در زمره اولین افرادی هستید که موضوع ایجاد معاونت فرهنگی در دانشگاه‌ها را پیگیری کردید، تا چه اندازه شکل امروزی این ساختار را در مسیر اهداف تعریف شده در ابتدا و نیز امروز می‌دانید؟

به مقوله فرهنگ در دانشگاه یا هر نهاد دیگر، از دو منظر کلی می‌توان نگاه کرد. یکی از منظر شمول و درهم‌آمیختگی فرهنگ با بقیه نقش‌ها و کارکردها، به‌گونه‌ای که وقتی از فرهنگ صحبت می‌کنیم آن را جدا از سایر نقش‌های شناخته شده دانشگاه یا نهاد دیگری محسوب نکنیم و آن را جدا از آموزش، پژوهش، اقتصاد و امور اجرایی نبینیم و دوم اینکه، مقوله فرهنگ را از بقیه نقش‌ها تفکیک کنیم؛ به عبارت دیگر، وقتی از کار فرهنگی صحبت می‌کنیم این مفهوم را تا حد اوقات فراغت تنزل دهیم یا به فضاهای جدا از آموزش، پژوهش و جدا از اجرا فروکاهیم و یا حتی در حوزه کنشگری فرهنگی، نقطه ثقل آن را عمدتاً بر روی دانشجویان قرار دهیم. از کار فرهنگی که صحبت می‌کنیم، مخاطب ما بیشتر دانشجویان باشند، کمی هم اعضای هیأت علمی و هیچ از کارکنان دانشگاه یا مدیریت دانشگاه. این

دو دیدگاه است که از قبل هم وجود داشته و شاید الان هم وجود داشته باشد. طبیعتاً چون پیاده‌سازی آن دیدگاه اول، دشوارتر است، وقتی سخن از کار فرهنگی، مسئولیت فرهنگی و نقش فرهنگی است بیشتر به دیدگاه دوم نزدیک می‌شویم چون سخت‌افزارانه‌تر بوده، قابل مشاهده‌تر است و قابلیت اندازه‌گیری بیشتری دارد. اما با تجربه‌ای که داریم، به نظر می‌آید اگر درباره نقش فرهنگ در دانشگاه سخن می‌گوییم، بدین معناست که کل یا نهادی در وجه کلی‌اش به عنوان دانشگاه، خودش یک نهاد واسطه فرهنگی یعنی نهاد مولد فرهنگ است و از طرفی هم مصرف‌کننده و هم توزیع‌کننده فرهنگ است. اجزایش نیز به همین ترتیب. با این نگاه، فرهنگ مثل روحی جاری است، مثل جوهری است که قوت و ضعفش بر قوت و ضعف آموزش و پژوهش و بر قوت و ضعف امور اداری و اجرایی هم اثر می‌گذارد. تصور می‌کنم امروز مساله فرهنگی در دانشگاه را باید در رویکرد اول یعنی فرهنگ به مثابه یک کل جاری و هم‌پیوند با بقیه نقش‌ها ملاحظه کرد و دانشگاه را به عنوان نهاد واسطه فرهنگی در نظر گرفت و متناظر کردن فرهنگ در حد اوقات فراغت و در حد سرگرمی را باید به عنوان یک آسیب برای دانشگاه مورد شناخت قرار داد.

● اگر ممکنست این دو رویکرد به فرهنگ را ملموس‌تر توضیح دهید. چگونه فرهنگ به نوعی وارد حیات خلوت دانشجویان یا مثلاً هیات علمی و کارمند می‌شود و الان وضعیت ما در این روند به چه صورت است؟ آیا ما توانسته‌ایم به یک موفقیت نسبی در زمینه نگاه فرهنگی در همه بخش‌ها برسیم و توانسته‌ایم این پیوند را ایجاد کنیم یا خیر؟

در نگاه و تحلیل کلی، تحولاتی که در ایران وجود داشته، تغییرات مثبتی بوده و در این زمینه هیچ وقت جزء افراد مایوس نبوده‌ام و معتقدم حتماً تغییرات مثبتی رخ داده است. ولی این تغییرات مثبت الزاماً به معنای گام‌های خیلی بلند در جهت تغییر همه‌جانبه نیست و ممکن است به نقطه مطلوب نرسیده باشد. باید فرصت‌ها و تهدیدها را در کنار هم ببینیم. گرچه توجه به مساله فرهنگ، در دانشگاه‌ها بیشتر شده و ارزیابی‌های کمی و کیفی این را تأیید می‌کند اما این به معنای آن نیست که سیاست‌های فرهنگی به یک سیاست و برنامه روشن و مسلط تبدیل شده باشد. یکی از علل مهم این مساله هم اینست که سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی درجهان دستخوش تغییر، جامعه در معرض تغییر و دانشگاه مواجه با تغییرات همه‌جانبه، در حال انجام است. دانشگاهی که امروز از آن سخن می‌گوییم، دانشگاهی است که در عصر اطلاعات و در جامعه شبکه‌ای قرار دارد و طبیعتاً با نسل‌های پیشین دانشگاه تفاوت دارد؛ با دانشگاه‌های نسل اول که صرفاً به تربیت نخبه می‌پرداختند و با نسل‌های بعد که با جنبش‌ها و تغییرات اجتماعی روبرو بودند، با دانشگاهی که بعد با مساله بازار و تربیت متخصص روبرو شد و یا با دانشگاه‌هایی که مجبور بودند رویکرد انبوه‌گرا داشته باشند.

■ امروز مساله فرهنگی در دانشگاه را باید در رویکرد اول یعنی فرهنگ به مثابه یک کل جاری و هم‌پیوند با بقیه نقش‌ها ملاحظه کرد و دانشگاه را به عنوان نهاد واسطه فرهنگی در نظر گرفت و متناظر کردن فرهنگ در حد اوقات فراغت و در حد سرگرمی را باید به عنوان یک آسیب برای دانشگاه مورد شناخت قرار داد.

اکنون با نسلی از دانشگاه‌ها مواجهیم که این دانشگاه، محیط بسته‌ای نیست و تنها یک نقش یا یک کارکرد ندارد. در آن واحد، به صورت درهم‌تنیده‌ای، دانشگاهی است که باید به اقتصاد و بازار کار توجه داشته باشد و طبیعتاً مسائلی از قبیل تجاری‌شدن بر عملکرد آن سایه می‌اندازد و هم دانشگاهی که با تغییرات اجتماعی و تحولات اجتماعی مواجه است و طبیعتاً نقش و مسئولیت اجتماعی پیدا می‌کند و از طرف دیگر، دانشگاهی است که باید به تربیت متخصص بپردازد. این تو-در-تو بودن و درهم‌تنیدگی نقش‌ها، انتظار از نهاد دانشگاه را متفاوت کرده و طبعاً آن نقش فرهنگی و نقش روابط فرهنگی را هم تغییر داده است. به این اعتبار، دانشگاه اگر بخواهد به صورت فوری و شتابان، به نیازهای جامعه پاسخ دهد، نتیجه پاسخ شتابان، این کمیت‌زدگی، مدرک‌زدگی و انبوه‌گرایی است. کما اینکه امروز، با گسترش کمی دانشگاه‌ها و هم افزایش کمی دانشجویان مواجه هستیم. در اینجا است که طبیعتاً، آن نقش بنیادین، آرام و مؤثری که از فرهنگ انتظار می‌رود، ممکن است دچار اختلال شود. دانشجویان یا استادی که زمان ناچیزی برای حضور در دانشگاه دارد و ملاحظه می‌کنید که دیر به کلاس می‌رسد و می‌خواهد خیلی زود از کلاس برود، طبعاً در فضای صرفاً آموزشی، حضور فیزیکی دارد و این به معنای نقش دست دوم، حاشیه‌ای و فوق برنامه برای فرهنگ است. مثلاً درباره فضاهایی که در آن، فرهنگ شکل می‌گیرد و اثربخش است، باید گفت که این فضاها، بیشتر فضاهای گفتگو بین کنشگران است:

گفتگو بین استاد و دانشجو، بین دانشجویان با یکدیگر، بین اساتید و کارمندان و گفتگو میان همه دانشگاهیان؛ این فضاها الان کجا وجود دارد؟ حتی نقش کارکنان جدی گرفته نمی‌شود. درحالی‌که همین فضاها، فضاهای مولد و توسعه فرهنگی هستند که شامل کتابخانه‌ها، خوابگاه‌ها، کافه‌ترباها و فضاهای ورزشی، سالن‌های اجتماعات و همه مکان‌هایی است که در آن نوعی ارتباط فعال شکل می‌گیرد. در اینجا مسأله، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند؛ اذعان به اینکه در یک دانشگاه شتاب‌زده، کمیت‌زده و مدرک‌زده چنین فضاهایی تا چه حد، دارای اهمیت است و مثلاً یک دانشجو چقدر می‌تواند با امتیازاتی که عملاً با پاداش یا مجازات پنهانی دریافت می‌کند، به خلق این فضاها کمک کند. یعنی افراد غبطه بخورند که اگر در دانشگاه نبودند و در فضای دانشگاه قرار نداشتند، از دریافت دستاوردها و امکانات علمی، فرهنگی، ادبی، هنری و یا صنفی - ورزشی محروم خواهند شد. یعنی اگر این حس وجود داشته باشد که دانشگاه، یک اجتماع است، یک فضا است به گونه‌ای که دانشجویان یا استاد حس کنند اگر در هر کدام از این فضاها حضور نداشت، عملاً امتیازی را از دست می‌دهد؛ نه اینکه در خارج دانشگاه، این امکان‌ها و مکان‌ها، خیلی بهتر از داخل دانشگاه وجود داشته باشد یا اصلاً در دانشگاه، چنین امکان‌هایی وجود نداشته باشد. به این اعتبار است که گفتم کارمند دانشگاه هم باید در سیاست‌گذاری فرهنگی مهم تلقی شود. یک وقت، پروین اعتصامی مسئول کتابخانه است، در دانشگاه خوارزمی فعلی در دارالمعلمین قدیم. ایرج افشار، مسئول کتابخانه است؛ یعنی چنین نگاهی وجود داشته که افرادی با عشق به کتاب و کتابداری، در چنین محیطی قرار بگیرند. نگاه مقابل هم وجود دارد که یک کارشناس یا کارمند یا حتی مدیر، از اینکه تعداد زیادی دانشجویان یا استاد به کتابخانه مراجعه می‌کنند، خسته می‌شود و یا ساعت کارش، صرفاً ساعت اداری است.

درباره فضاهای دیگر هم، به همین ترتیب است؛ یعنی ایفای نقش‌هایی که می‌توانند از طریق کانال‌های فرهنگی، هنری و ادبی ایجاد ارتباط کنند یا نقشی که انجمن‌های علمی و شورای صنفی یا نهادهای سیاسی می‌توانند داشته باشند. از آنجا که عامل اصلی تحرک فرهنگی، ذینفعان هستند، با مشارکت خود آنها باید این فضاها شکل بگیرد. نقش و فضای گفتگو میان دانشجو، عضو هیات علمی و کارمند در اینجاها دیده می‌شود و با مشارکت آنهاست که سامان

فرهنگی، شکل می‌گیرد. در چنین شرایطی می‌توان به دانشگاهی که سامان فرهنگی گرفته است، امیدوار شد و به ارتقای آموزش و بالا رفتن پژوهش در آن اندیشید. چرا؟ چون حضور کنشگران دانشگاهی، زمان و توانشان را به خدمت می‌گیرد.

در کل باید گفت یک دوگانه خیلی مشخص و قابل بحث درباره سازمان دانشگاه اینست که آیا سازمان در اینجا به این معناست که دانشگاه را یک اداره تعریف کنیم یا دانشگاه را زمینه‌ای برای جنبش و تحرک اجتماعی، فرهنگی و علمی؛ که این دو، خیلی با هم تفاوت دارد. اولی خیلی بروکراتیزه می‌کند و اگر فقط گفته شود سازمان، یعنی روابط بر طبق وظیفه شکل می‌گیرد و هرکس کار فرهنگی می‌کند براساس چارت سازمانی و براساس ساعت موظف کار است. نگاه دوم براساس عشق، علاقه و انگیزه است و به این معناست که می‌توان از خوابگاه زنده، از کتابخانه زنده، از کافه‌تریای زنده، از سالن اجتماعات، از در و دیوار و از تابلوی اعلانات زنده سخن گفت. این زنده بودن، داشتن نشاط و مشارکت‌پذیری است که منجر به تحرک فرهنگی می‌شود.

به عبارت دیگر، به نظرم فرهنگ در اداره فرهنگی و در محیط بسته تولید نمی‌شود، منتقل و دریافت هم نمی‌شود. فرهنگ در میدان‌های فرهنگی و در فضاهای فرهنگی حضور و معنا پیدا می‌کند. به همین دلیل جنس کار فرهنگی، مدنی و مشارکت‌جویانه است، تعاملی و گفتگویی است و با نزدیک شدن همه ذینفعان در این فضاها، شاهد کم‌شدن فاصله میان کنشگران هستیم.

● شماری از مولفه‌ها مانند فضای فرهنگی و تحرک فرهنگی

را توضیح دادید و گفتید اگر فضای فرهنگی نباشد قطعاً روی آموزش و پژوهش و سایر فضاها تاثیر می‌گذارد. قالب‌های کار فرهنگی مشخص است، یا در قالب نشریه یا در قالب کانون‌ها و انجمن‌های علمی است. یعنی نمود و بروزی دارد، اثرگذاری مشخصی روی دانشجوی دارد ولی هر چه جلوتر می‌رویم دانشگاه در قالب این برنامه‌ها به سمت کمیت حرکت می‌کند. تعداد برنامه‌ها بالاتر می‌رود. نوع نگاهی که به آموزش یا به پژوهش است به فرهنگ هم سرایت یافته است یعنی مثلاً تکلیف پیدا می‌کند که تعدادی برنامه را در سال اجرا کنند. نوع نگاه به فرهنگ در این حد تنزل یافته است که یک

همایش برگزار شود، تعدادی از دانشجویان، دور هم جمع شوند و یا نمایشگاهی برگزار شود.

بله، ببینید در ابتدای امر گفته شد که منظور از دانشگاه امروز چیست و تعریف نقش‌ها و کارکردهای آن کدامست. درواقع فرهنگی بودن برای دانشگاه یعنی فرهنگ در دانشگاهی که تداخل نقش‌ها پیدا کرده، یعنی دانشگاهی که هم به بازار، هم به جامعه و هم به تربیت متخصص توجه دارد و هم در جامعه شبکه‌ای قرار گرفته است. دانشگاه، امروزه به همه اینها توجه دارد. به این معنا دیگر آن دانشگاه قبلی نیست که دیوارهایش بتواند آن را از محیط بیرون، تفکیک کند. این دانشگاه، در هر لحظه با نهادهای دیگر جامعه و با نهادهای دیگر در جهان، ارتباط دارد. هم دانشگاه بومی است هم دانشگاه جهانی است. هم باید مهارت‌ها را بالا ببرد، هم باید تولید علم را ارتقا بخشد و هم به بالا بردن نشاط، امید و سرمایه اجتماعی توجه کند.

اگر این تعریف و مختصات از دانشگاه را بپذیریم، نمی‌توانیم دانشگاه نومید، دانشگاه فاقد سرمایه اجتماعی، دانشگاه با همبستگی‌های ضعیف اجتماعی و به دور از تربیت شهروندی دانشگاهی، فارغ از نقش‌های ارتباطی و ناتوان در اجتماعی‌کردن اعضای خودش (استاد، دانشجو و کارمند) را دارای نقش مؤثر بدانیم.

اگر با این تعریف، به اهمیت جایگاه دانشگاه پی ببریم، آن وقت دانشگاهیان

به هم نزدیک می‌شوند، دانشجو به استاد نزدیک می‌شود. هر ابزار و بهانه‌ای، برای برگزاری مثلاً جشن‌های فارغ‌التحصیلی یا ورود به دانشگاه، آئین‌ها و تقویت سبک‌های زندگی دانشجویی به کار می‌رود تا نقش‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی اعضای همان دانشگاه تقویت و به خود دانشگاه واگذار شود. یعنی آنهایی که اهل هنر، اهل ورزش، اهل سیاست و اهل هر کنش اجتماعی یا بیرونی هستند، احساس کنند مثل خانه خودشان در دانشگاه، امکان فعالیت دارند. به نظرم اینها برای دانشگاه، افزودنی دارد و می‌تواند دانشگاه را به جامعه دانشمندان تبدیل کند.

● پس به اعتقاد شما، مقوله فرهنگ در این ابعاد با رسالت‌های اصلی دانشگاه از جمله تولید علم و آموزش، ارتباط مستحکمی پیدا می‌کند؟

درست است که دانشگاه باید نهایتاً دانش و مهارت را افزایش دهد ولی آن دانش و مهارت در خلأ به وجود نمی‌آید. به نظرم یکی از ضعف‌ها این است که افراد اهل فعالیت و کنش فرهنگی اجتماعی، هنری و سیاسی، صرفاً نقش اداری و سازمانی حداقلی خودشان را در دانشگاه ایفا می‌کنند و بخش بزرگی از نقش خود را از دانشگاه بیرون می‌برند. به این دلیل که عملاً زمینه اقبال و استقبال از این نقش‌ها در دانشگاه وجود ندارد.

در پاسخ به این پرسش که چه می‌توان کرد، به نظرم باید اینها جزو امتیازات در نظر گرفته شود و برای کسی که در دانشگاه، این نوع کنشگری را دارد در آئین‌نامه‌ها و مقررات، امتیازات دانشگاهی تعریف شود و این برای هر سه گروه استاد، دانشجو و کارمند اعمال شود. یعنی معلوم باشد اگر کسی اقدام خیرخواهانه انجام می‌دهد و در جامعه مدنی فعالیت می‌کند، جزء فعالان حوزه مدنی است و این جزء ویژگی‌های مثبت و وجوه تمایزش در دانشگاه، تلقی شود، نه اینکه برعکس جزء ویژگی‌های منفی‌اش محسوب شود. یعنی الان دانشجوی خوب، دانشجویی است که فقط خوب درس می‌خواند و خوب درس می‌خواند، به این معنا که خوب نمره می‌گیرد نه اینکه خوب دانش می‌آموزد. به نظرم مساله اینست که در ابتدا بتوانیم نقش‌های جدید دانشگاه را تعریف کنیم، جایگاه متعالی‌تر فرهنگ را بیابیم و سپس جایگاه متعالی‌تر فرهنگ را هم در امر آموزش، هم در پژوهش و هم در امور اجرایی سرشکن کنیم. غفلت از نقش روشنگرانه و روشنفکرانه دانشگاه، نقش اجتماعی و سیاسی دانشگاه و حتی غفلت از نقش اقتصادی دانشگاه، یک محیط منزوی یا یک محیط اداری از مقام دانشگاه پدید می‌آورد که طبیعتاً استادان آن فقط به دنبال ارتقا، کارمندان آن منزوی‌تر و دانشجویان فقط و فقط در کلاس‌های درس به دنبال نمره هستند و این همان به اصطلاح دانشگاه کمیت‌زده است. دانشگاه کمیت‌زده به دانشگاه بروکراتیک تبدیل می‌شود و دانشگاه بروکراتیک، دانشگاهی است که هرچه بیشتر از نقش‌های فرهنگی-اجتماعی خود دور می‌شود. ■

به نظرم یکی از ضعف‌ها این است که افراد اهل فعالیت و کنش فرهنگی اجتماعی، هنری و سیاسی، صرفاً نقش اداری و سازمانی حداقلی خودشان را در دانشگاه ایفا می‌کنند و بخش بزرگی از نقش خود را از دانشگاه بیرون می‌برند.



م

;

}

»

الات



با آثاری از

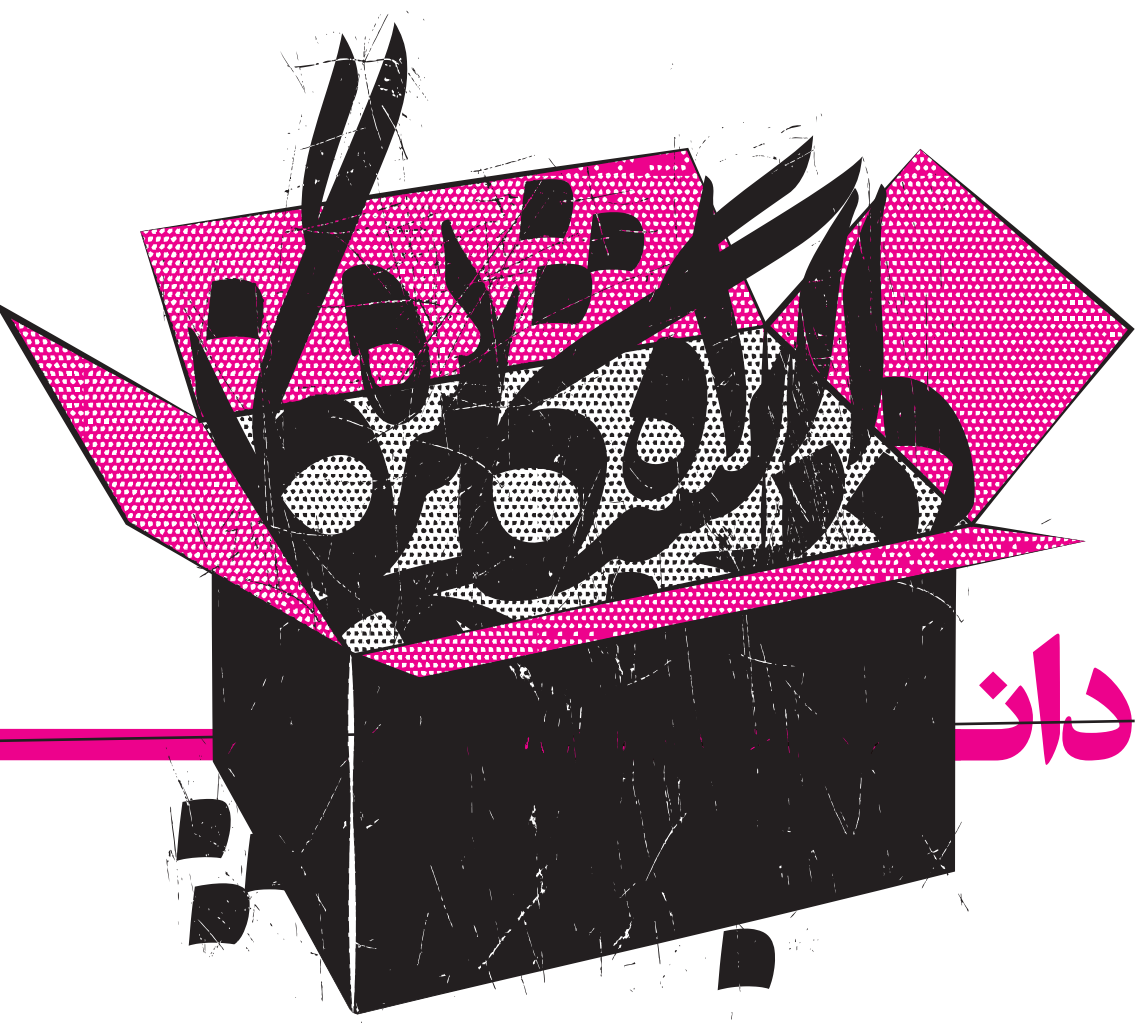
دکتر مسعود بهار

دکتر نعمت‌الله فاضلی

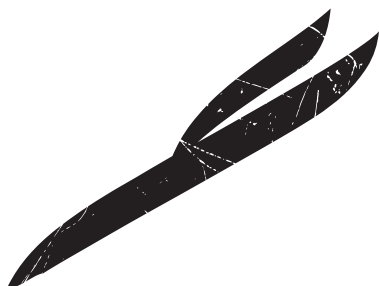
مهندس علی ماهرالنقش

افسانه پورنقشبند





دان



دانشگاه همواره به عنوان یک نهاد علمی و فرهنگی جایگاه ممتازی در جوامع بشری داشته است و به همین منوال، در ایران نیز دانشگاه حریم فرهنگ و علم محسوب می‌شود. استاد و دانشجو حرمت مقام دارند و ساکنان هر شهر صاحب دانشگاه به آن افتخار می‌کنند. دریافت عمومی جامعه این بوده است که به لحاظ هنجارهای حاکم بر دانشگاه، حضور دانشجویان در یک منطقه به بهبود فرهنگ عمومی، حرکت به سوی فضیلت‌های مدنی، ارتقای منش‌های انسانی و لاجرم پیشرفت‌های علمی و توسعه‌ای آن جامعه کمک می‌کند و به همین سبب، همواره زمامداران سیاسی هر شهر برای احداث دانشگاهی در حوزه فعالیت خود اصرار می‌ورزیده‌اند. با این همه، در گذر زمان این شعف عمومی فروخته و به تدریج نقد، سپس اعلام نارضایتی و پس آن‌گاه پرخاش و تندخویی به کارکرد دانشگاه رواج پیدا کرده است. این شیب

شگاه از حیرانی تا

دکتر مسعود بهار

عضو هیئت علمی دانشگاه صنعتی اصفهان

رستگاری

حرکت از تقدیس دانشگاه تا هجمه بر آن در سالهای اخیر عیان تر شده و مدت های مدیدی است که افراد مختلف در کسوت های دولتی، سیاسی، روحانی، تولیدکننده، مصرف کننده، استاد، دانشجو و حتی متولیان دانشگاهی زبان به شکایت گشوده اند. این افراد اگرچه به لحاظ جایگاه اجتماعی متکثرند ولی در دو ویژگی مشترکند، نخست اینکه در انجام وظایف و تعهدات خود ناکام بوده اند و شاید برای استتار این ناتوانی به سرزنش دانشگاه روی آورده اند، دوم آنکه دانشگاه را صاحب معجزه ای می دانند که قادر است بار وظیفه بر جای مانده آنها را بدوش کشد. از آنجاکه چنین ظرفیتی در دانشگاه وجود ندارد، همه آنها به یک ذهنیت مشترک رسیده اند که دانشگاه در ایفای نقش خود عاجز بوده است. روحانیون و دین مداران، کم توجهی دانشگاه به باورهای دینی و اشاعه مدرنیته در دانشگاه را انحراف در مسیر می دانند. بعضی از آنها به صراحت و بعضی در لفافه، به همبستگی رواج فساد با گسترش دانشگاه ها اشاره کرده اند و برخی نیز سست شدن اعتقاد دینی جوانان را با اشتغال دانشجویی آنها مترادف دانسته اند. دولتمردان، عدم پیشرفت در برنامه های اقتصادی و اجتماعی را به کم کاری و بی توجهی دانشگاهیان مربوط می کنند، سیاسیون و مدیران منطقه ای، اعتقادی به توانایی های علمی و تکنیکی دانشگاهیان ندارند و آنها را تئوری زده و ناکارآمد در نظر می گیرند، صنعتگران و کشاورزان، دانشگاه را در حل معضلات خود منفعل و بی عرضه می انگارند؛ دانشجویان، آینده خود را برباد رفته می بینند و اساتید خود را به لحاظ کسب ثروت و حرمت اجتماعی ورشکسته می پندارند. به این ترتیب هر کسی که به ظن اولیه خود یار دانشگاه شده بود، از این وضعیت دلسرد می شود و زبان به شکوه می گشاید. در ادامه این رنجش مزمن، بر اساس یک سنت رایج فرهنگی در جوامع انسانی و بخصوص جامعه ایرانی، یک ثنویت فکری سطحی و بدون منطق نظری شکل گرفته است که به قضاوت کلی در مورد دانشگاه می پردازد. حاصل اینکه، گروهی دانشگاه را منبع توسعه کشور ارزیابی می کنند (دانشگاه خوب) و معارضان آنها، اصولا دانشگاه را در حیطه توسعه کشور عقیم می پندارند (دانشگاه بد). تاکنون این دوآلیسم مبتنی بر تقابل دو غایت خوب و بد برای گفتمان دانشگاه کارساز نبوده است چرا که به دلیل تاثیرگذاری مولفه های متعدد بیرونی و داخلی بر روند اداره دانشگاه، داوری مطلق انگارانه ما را به مقصود نمی رساند و انصاف حکم می کند که در این نوع ارزیابی از منطق متغیر پیوسته پیروی کنیم. به شرط قبول این روش نقد، شاید بتوان با تحلیل عوامل موثر بر ظهور و رشد دانشگاه، بررسی اهداف مترتب بر تاسیس آن و مذاقه در تناسب برنامه های اجرایی برای تحصیل این اهداف، ارزیابی عادلانه تر و واقع بینانه تری از عملکرد دانشگاه در گذر زمان ارائه داد.

سیر تاریخی تاسیس دانشگاه در جهان

از زمان تشکیل آکادمیای افلاطونی تا نظام مند شدن دانشگاه در دوره روشنگری، اساس کارکرد مجامع علمی تفسیر مباحث نظری و هستی شناسی برای ترویج آگاهی بود. پس

■ شاید بتوان با تحلیل عوامل موثر بر ظهور و رشد دانشگاه، بررسی اهداف مترتب بر تاسیس آن و مذاقه در تناسب برنامه های اجرایی برای تحصیل این اهداف، ارزیابی عادلانه تر و واقع بینانه تری از عملکرد دانشگاه در گذر زمان ارائه داد.

از رنسانس و رونق عقل‌گرایی و سپس تجربه‌گرایی، فلسفه فایده‌محوری نضج یافت و تکنولوژی رواج پیدا کرد که این دو پدیده مقارن، سرآغازی بر ظهور لیبرالیسم و تثبیت سیستم سرمایه‌داری در دنیای غرب بودند. چنین وضعیتی باعث شد دانشگاه به‌عنوان نهاد تولیدکننده علم در خدمت دولت‌های ملی قرار گیرد. در این مرحله، دولت‌ها نیازهای مالی دانشگاه را برآورده می‌کردند تا آنها نیروهای ماهر برای صنعت و تولید تربیت نمایند (دانشگاه‌های نسل اول و دوم). این هدفمند شدن فعالیت‌های دانشگاهی در جهت بهبود تولید و کسب ثروت باعث تقسیم‌بندی علم به دو شاخه علم محض (معرفت علمی) و علم کاربردی (تکنولوژی) در قرن بیستم شد که اولی به کشف قوانین طبیعت و دومی به ساخت ابزارهای مفید برای تولید (تکنولوژی) می‌پرداخت. با این وجود، هنوز معرفت علمی بر تکنولوژی تقدم داشت و تکنولوژی بدون شناخت علمی فقط یک مهارت به حساب می‌آمد که دانشگاه‌ها به آن التفاتی نداشتند. در اواخر قرن بیستم، با فراگیری تفکرات پسامدرن و ظهور اقتصاد نئولیبرالیستی، این رابطه معکوس شد و تکنولوژی بر معرفت علمی پیشی گرفت. با تنزل مرتب کشف حقایق علمی، بسط تکنولوژی برای تولید ثروت، ارزش افزوده و کارآفرینی، ملاک کارایی علم و تولید شد (دانشگاه‌های نسل سوم). همراه با این تحولات در ساحت علم و دانشگاه، به یمن بروز پدیده‌هایی مانند انقلاب الکترونیک و تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات، ساختار جوامع انسانی دگرگون شد و به برکت دسترسی عمومی به این امکانات و فراگیر شدن اینترنت، فلسفه پسامدرن در تمام جریان‌های اجتماعی مانند اقتصاد، هنر، جامعه‌شناسی، فلسفه و ادبیات نفوذ کرد. دیدگاه اصلی این تفکر، مخالفت با تئوری‌های کلان‌نگر بر جامعه و ترویج نسبیت در اصول اخلاقی بود. نفی دولت متمرکز به‌عنوان سمبل هویت ملی، نفی عقل‌گرایی، مخالفت با برنامه‌ریزی متمرکز با تکیه بر متخصصان، مخالفت با رشد اقتصادی به بهای ویرانی محیط زیست، مخالفت با نظارت بوروکراتیک بر تولید و البته ایجاد شکاکیت در آموزه‌های اخلاقی را می‌توان از پیامدهای طبیعی پسامدرنیسم دانست. در این شرایط متحول‌شده اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، گرایش به داشتن دانشگاه‌هایی با ماموریت توسعه منطقه‌ای (دانشگاه نسل چهارم) مورد توجه قرار گرفت تا دانشگاه بتواند در توسعه اجتماعی و اقتصادی پیرامونی خود تاثیر بگذارد.

سیر تاریخی تاسیس دانشگاه در ایران

توجه ایرانیان به علم قدمت دیرینه دارد. پیشرفت‌های قابل توجه ایرانیان در علم جغرافیا برای کشف سرزمین‌های دیگر در عصر هخامنشیان، رواج طب، نجوم، ریاضی و عقیده‌های خاص فلسفی ایرانی مانند «حکمت خسروانی» یا فلسفه رایج میان مانویان، اعتقادات زردشتیان و تاسیس جندی‌شاپور در زمان ساسانیان حاکی از آن است که تفکر و مطالعه در بین ایرانیان رواج داشته است. با ظهور تمدن اسلامی در ایران، به تدریج زبان علمی از پهلوی و سریانی به عربی برگردانده شد. شکوفایی ادبیات فارسی و رونق

در این شرایط

متحول شده

اجتماعی،

سیاسی و

اقتصادی،

گرایش به داشتن

دانشگاه‌هایی

با ماموریت

توسعه منطقه‌ای

(دانشگاه نسل

چهارم) مورد

توجه قرار گرفت تا

دانشگاه بتواند در

توسعه اجتماعی

و اقتصادی

پیرامونی خود

تاثیر بگذارد.

مراکز علمی، فلسفی و طب در زمان سامانیان، تاسیس مدارس نظامیه به همت خواجه نظام الملک در عهد سلجوقیان، بنیاد مراکز علمی ربع رشیدی در زمان ایلخانیان، تشکیل مکتب‌خانه‌ها و مدارس دینی در زمان صفویه، تاسیس دارالفنون در زمان قاجاریه و تشکیل اولین دانشگاه مدرن به زمان حکومت پهلوی نشان می‌دهد که برای تثبیت دانشگاه در جامعه ایرانی، یک سیر تاریخی طولانی طی شده است.

وجه تمایز تشکیل دانشگاه در ایران و غرب این بود که در اروپا علم و عالمان چنان قدرتی داشتند که حکومت‌ها مجبور به حمایت از آنها می‌شدند درحالی‌که پیشرفت علم در ایران زمانی اوج می‌گرفت که حاکمان به دلایل متفاوت به ترویج آن می‌پرداختند. چنین روندی به دولت‌ها این اجازه را می‌داد که در مقابل حمایت‌های خود از مراکز علمی و آموزشی، از آنها توقع تابعیت‌پذیری داشته باشند. به همین منوال، از زمان تاسیس دانشگاه در ایران با هدف تربیت نیروی ماهر جهت مدرن‌سازی جامعه و پیشرفت صنعتی، اعزام دانشجو به خارج نیز باب شد و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های اروپایی و آمریکایی آشنا شده با مفاهیم فرهنگ مدرنیته، در دانشگاه‌های کشور شروع به کار کردند. این اتفاق باعث بروز یک جریان آزادی‌خواهی در دانشگاه شد، پدیده‌ای که حکومت وقت از آن راضی نبود. این افکار مخالفت با وضعیت حاکم، از دانشگاه به جامعه سرایت کرد و دانشگاه به‌عنوان پرچم‌دار خواهان تحولات سیاسی بین مردم رسمیت یافت. علیرغم موفقیت نسبی دانشگاه در آشکارسازی نقاط ضعف حکومت و ایجاد جریان تحول‌خواهی در جامعه، دانشگاهیان هرگز به شرایط پس از تحول فکر نکردند و اصولاً الگویی برای تغییرات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی نداشتند. آنها تکنوکرات‌های ناراضی از وضع موجود بودند ولی به لحاظ ضعف در نظریه‌پردازی و نداشتن درک مناسب از جریان‌ات واقعی جامعه، دیدگاه یا برنامه‌ای برای اصلاح امور در زمان پس از انقلاب اسلامی ایران ارائه نکردند. به همین دلیل، به جای آن که دانشگاه در بازسازی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی کشور نقشی داشته باشد، دانشگاهیان به چند دسته تقسیم شدند. گروهی که به شرایط پیشرفت کشور به سیاق قبل از انقلاب وفادار بودند، مغضوب و رانده شدند و یا به تبعید خودخواسته مبادرت نمودند. گروهی دیگر که اصولاً دانشگاهی بودن را به عنوان یک حرفه شریف پذیرفته بودند و مسئولیتی برای خود در مقابل تحولات اجتماعی احساس نمی‌کردند، در خلوت خود باقی ماندند تا تحت مقررات و بخشنامه‌های جدید ادامه کار دهند. گروه آخر که با جریان انقلاب همسو تر بودند، در جهت تعریف جدید از نقش دانشگاه، به تدوین برنامه‌های جدید آموزشی و پژوهشی یا فرهنگی پرداختند اما به دلیل اینکه از تحلیل روابط متقابل علم، دانشگاه و توسعه در چارچوب اجتماعی عاجز بودند یا اصولاً آن را لازم نمی‌دانستند، موفقیتی کسب نکردند و در دوران میانه انقلاب به اتهام برنامه‌ریزی غلط، ترک مسند کردند. با حاکم شدن میل به پیشرفت و آبادانی در کشور، تکنوکرات‌های دیگری در دانشگاه و جامعه به برنامه‌ریزی پرداختند که چون باز مقصود حاصل نشد، مورد هجمه قرار گرفتند و جایگاه خود را به

■ وجه تمایز
تشکیل دانشگاه
در ایران و غرب
این بود که در
اروپا علم و
عالمان چنان
قدرتی داشتند
که حکومت‌ها
مجبور به حمایت
از آنها می‌شدند
درحالی‌که
پیشرفت علم
در ایران زمانی
اوج می‌گرفت که
حاکمان به دلایل
متفاوت به ترویج
آن می‌پرداختند.
چنین روندی
به دولت‌ها این
اجازه را می‌داد
که در مقابل
حمایت‌های
خود از مراکز
علمی و آموزشی،
از آنها توقع
تابعیت‌پذیری
داشته باشند.

گروه‌های بعدی دادند تا اصلاح امور کنند و این روند همچنان ادامه دارد. آنچه در این تغییر نسل برنامه‌ریزان، مشترک بود اینکه هر گروه اخیر با نقد برنامه‌های گروه قبلی به میدان آمد، بی‌آنکه برنامه جدیدی عرضه کند. از آنجاکه رخدادهای سیاسی و اجتماعی نسبت به جریان‌ات فکری تاثیر بیشتری در این جابجایی‌ها داشته‌اند، بطور آشکار سیاست‌ورزی در دانشگاه همواره بر اندیشه محوری مسلط بوده و همان تفکرات قبلی با بیان‌های متفاوت باز نشر شده است.

وضعیت حاضر

از بازخوانی مختصر تاریخچه شکل‌گیری نسل‌های مختلف دانشگاهی در دنیا، شاید بتوان چنین استنباط کرد که در مسیر این تحولات، گرایش دانشگاهیان از آگاهی و دانایی محوری به سودآوری بیشتر شده است. در این دگردیسی تدریجی، فرایندهای حصول ثروت و قدرت بر کسب فضایل انسانی مانند تعهد به حقیقت‌جویی، اخلاص، اتحاد جمعی، راستگویی، خردورزی و مسئولیت‌پذیری پیشی گرفته است. دانشگاهیان با اشتغال به تخصص‌های جزئی، از آگاهی‌های عمومی صرف‌نظر کرده‌اند، آزادی عمل در حیطه پژوهش خود را به سرمایه‌گذاران دولتی و خصوصی فروخته‌اند و صد البته رضایت مشتریان متمول خود را بر تعلیم و تربیت دانشجویان ارجحیت داده‌اند. از طرف دیگر، نمی‌توان انکار نمود که توسعه تکنولوژی، کارآفرینی و پرداختن به توسعه پیرامونی تاثیر شگرفی در بهبود معیشت مردم، افزایش شاخص‌های سلامتی، توسعه ارتباطات جمعی، اشتغال و بهره‌مندی از نعمت‌های زندگی داشته است که صرف‌نظر کردن از آنها ممکن نیست.

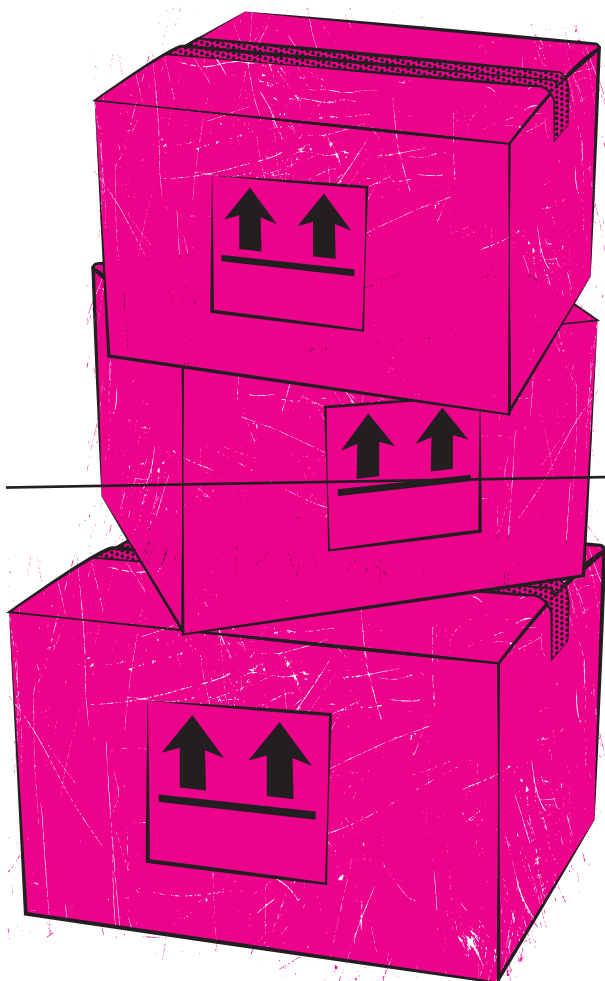
در ایران قدیم و معاصر، همواره دین و دولت دو نیروی مسلط بر جوامع علمی بوده‌اند. در عهد گذشته، حاکمان حوزه‌های دانشی را حمایت می‌کردند که در آن فیلسوفان و عالمان دینی به تدریس و تحقیق می‌پرداختند و طبعاً دین‌مداری و پرداختن به فضیلت‌های اخلاقی از اهداف اصلی مجامع علمی بود. در هشتاد سال گذشته که دانشگاه مدرن با نسخه‌برداری از غرب و با هدف نیل به پیشرفت‌های مدنی تاسیس شد، نقش دولت برجسته و تاثیر دین بر آن کاهش یافت. فارغ از قضاوت در مورد تاثیر مثبت یا منفی تاسیس دانشگاه در ایران، باید به یک نکته اساسی توجه نمود و آن اینکه دانشگاه در غرب با تاثیر از جریان عصر روشنگری برای حذف تفکر دینی و تسلط عقلانیت و تجربه‌گرایی در جامعه، با دیدگاهی اجتماعی شرایط را تحلیل کرد و اهداف خود را ترسیم نمود حال آنکه در ایران، بدون تحولی در تفکر غالب بر جامعه و صرفاً بر اساس نسخه‌برداری از غرب، دانشگاه با هدف پیشرفت‌های عمرانی به دستور دولت تاسیس شد. در شرایط پس از انقلاب، پایبندی به مبانی دینی در دانشگاه اولویت پیدا کرد اما به دلیل نفوذ تدریجی دیدگاه‌های مدرن و حتی پسامدرن در جامعه، اولویت‌دهی به پیشرفت‌های عمرانی و اقتصادی در کشور و انتقال دین‌مداران از حوزه‌اندیشه به پهنه سیاست، تفکر دینی در دانشگاه اقتدار گذشته

دانشگاهیان
با اشتغال به
تخصص‌های
جزئی، از
آگاهی‌های
عمومی صرف‌نظر
کرده‌اند، آزادی
عمل در حیطه
پژوهش خود را
به سرمایه‌گذاران
دولتی و خصوصی
فروخته‌اند
و صد البته
رضایت مشتریان
متمول خود را بر
تعلیم و تربیت
دانشجویان
ارجحیت داده‌اند.

خود را باز نیافت. در این شرایط خاص، تکنوکرات‌ها و دین‌مداران در کنار هم قرار گرفتند ولی به دلیل آنکه هیچ‌کدام برنامه مشخصی نداشتند، هر روز کلیاتی از اهداف غیرمنسجم دانشگاهی به جامعه عرضه کردند و «باید»‌ها و «نباید»‌هایی را تجویز نمودند. لیکن، به لحاظ روشن نبودن اهداف و برنامه‌ها، فراهم نبودن امکانات، کافی و تاثیر شرایط سیاسی و اقتصادی، جامعه از این اشارات طرفی نبست. ادامه این روند باعث شد که علی‌رغم تلاش همه‌جانبه دانشگاهیان در خدمت به جامعه، گروه‌های مختلف اجتماعی از کارکرد دانشگاه رضایت نداشته باشند. اگرچه تحلیل این وضعیت ناخوشایند چندان ساده نیست و بهبود وضعیت فعلی دور از دسترس می‌نماید ولی شاید بررسی تاثیر چند عامل مهم در این آسیب اجتماعی به روشن شدن قضیه کمک نماید:

۱- مبالغه در تعریف نقش دانشگاه

در جامعه ایرانی، همواره دانشگاه مورد احترام و کعبه آمال بوده است، معلم و استاد معجزه‌گرانی تلقی شده‌اند که به لحاظ برخورداری از علم و اندیشه و معنویت باطنی توانا به حل هر مشکلی هستند. به لحاظ معنوی کار آنها با انبیا مقایسه شده است و به لحاظ دنیوی آنها را مسلط به همه علوم و تکنولوژی دانسته‌اند. دانشگاه نیز خرسند از این شأن اجتماعی، برای راضی نگاه داشتن همگان، راهبردها و اهداف خود را چنان کلی و گسترده تعریف می‌کند که اصولاً امکان نقد و تحلیل آنها



با توجه به واقعیت‌ها، امکانات و ابزارهای در دسترس، ممکن نیست. به طور مثال، در برنامه‌ریزی راهبردی اخیر دانشگاه‌های کشور که بطور همزمان در سال ۱۳۹۵ رونمایی گردید، همه دانشگاه‌ها خدامحور، پایبند به ارزش‌های اسلامی، بالنده، بصیر، امیدوار و شاداب معرفی شده‌اند که اهداف اصلی آنها، گسترش قلمرو همه علوم، اعتلای آموزش و پژوهش، سرآمدی در کشور و منطقه، حرکت به سوی کارآفرینی، ایجاد فضای پر امید و نشاط، افزایش سطح پایبندی به اصول دینی و اخلاقی است که کاملاً با تلقی جامعه از معجزه‌گری دانشگاه مطابقت دارد. این تفسیر کلی و غلوآمیز مشترک جامعه و دانشگاهیان از دانشگاه باعث شده است که در شرایط واقعی، زمانی که موفقیتی در جامعه حاصل می‌شود، هر کدام از گروه‌های اجتماعی خود را عامل این موفقیت اعلام می‌کنند ولی اگر پیشرفتی بدست نیاید، آنها بدون اعتراف به قصور خود در انجام وظایف محوله و بر مبنای همان توقع معجزه‌گری، به نکوهش دانشگاه می‌پردازند. دانشگاه نیز که با نادیده گرفتن واقعیت‌های موجود، اهداف بلند-پروازانه‌ای را به جهت راضی نگاه داشتن دولت و افکار عمومی اعلام نموده است چون به مقصود نمی‌رسد، در مقابل این هجمه‌ها ناتوان می‌ماند و این همان نقطه شروع دوگانگی بین دانشگاه و جامعه است.

۲- رکود اندیشه‌ورزی در دانشگاه

دانشگاه به عنوان یک نهاد اجتماعی موظف به تامین نیازهای علمی جامعه است و به طور طبیعی معیارها و شاخص‌های علمی و فرهنگی در آن ارزش ذاتی دارند. در این نظام پایدار، گرچه دانشجویان، استادان و کارکنان هر کدام نقش مشخصی ایفا می‌کنند ولی همه آنها به عنوان یک واحد پیوسته در برپا نگاه داشتن ارزش‌های مستقر در دانشگاه مانند پرسش‌گری، تحلیل اطلاعات، کشف مفاهیم علمی و فرهنگی، اندیشه‌ورزی، نظریه‌پردازی، نوآوری و مسئولیت‌پذیری اجتماعی و مشارکت، تکلیفی دارند.

در سال‌های اخیر، بر اساس تاثیرگذاری شرایط فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، بین‌المللی و ملی بر نهاد دانشگاه، باورهای جدیدی در دانشگاه شکل گرفته‌اند که فرایندهای آکادمیک را به چالش می‌کشد. بر اساس این اعتقادات، طرح سوال، تحلیل‌گری و اندیشه‌ورزی، پشتوانه‌سازی نظری برای مباحث علمی و اجتماعی در دانشگاه جدی گرفته نمی‌شود، به عذر بسط کمیت، غفلت از کیفیت توجیه منطقی پیدا کرده است و به ذوق تولید ثروت از طریق علم، دانشگاهی کاوشگر را انکار نموده، تولید تکنسین و تکنوکرات را مقدم می‌شمارند. متولیان این عقاید، بدون تحلیل ضرورت تاریخی علم و دانشگاه در جوامع پیشرفته و ایران، صرفاً با یک مقایسه ظاهری به این نتیجه‌گیری ساده و توده‌پسند رسیده‌اند که می‌توان با کپی‌کاری، صاحب تکنولوژی شد. آنها مفتون از پیشرفت‌های جوامع مرفعی و ثروتمند، باور نموده‌اند که آموزش و پژوهش و اعتنا به فضایل اخلاقی و حرفه‌ای در دانشگاه به پایان تاریخی خود رسیده است و لازم

دانشگاه به
عنوان یک نهاد
اجتماعی موظف
به تامین نیازهای
علمی جامعه
است و به طور
طبیعی معیارها
و شاخص‌های
علمی و فرهنگی
در آن ارزش ذاتی
دارند. در این
نظام پایدار، گرچه
دانشجویان،
استادان و کارکنان
هر کدام نقش
مشخصی ایفا
می‌کنند ولی همه
آنها به عنوان یک
واحد پیوسته در
برپا نگهداشتن
ارزش‌های مستقر
در دانشگاه
تکلیفی دارند.

است اساتید و دانشجویان به عنوان ابزاری برای به گردش درآوردن نظام ثروت آفرینی و سلطه سرمایه به کار گرفته شوند. بی سبب نیست که هر روز در این سرزمین، ذوق داشتن دانشگاه‌های نسل سوم و چهارم حلاوت کلام هر سخنران دانشگاهی، دولتی، بخش خصوصی و مصلحان اجتماعی شده است تا بقبولانند که با این حلوا گفتن‌ها، کام اجتماع شیرین خواهد شد. چنین سطحی‌نگری و اظهارنظرهای بی‌پشتوانه مبانی نظری در تمام ابعاد جامعه و حتی دانشگاه ریشه دوانیده است. امروزه آثار این تفکر به صورت تاکید بر تخصص، کاهش ارتباط علوم با تجزیه رشته‌ها به گرایش‌های متعدد، اصرار بر مهارت‌افزایی دانشجویان به جای دانش‌اندوزی، هم‌سنگ دانستن نقش دانشگاه با موسسات آموزشی حرفه‌ای- فنی-کاربردی، تنزل شان دانشگاه در حد تولید تکنسین ماهر با تاکید بر تقدم علوم کاربردی (که معمولا آنها با مهارت فنی اشتباه می‌گیرند)، نسبی دانستن اخلاقیات و مسئولیت‌پذیری‌های اجتماعی و ایجاد شک و ناامیدی درباره آینده در دانشجویان، بروز کرده است. نشردهندگان این تفکر، به عمد فراموش می‌کنند که در همان جوامع پیشرفته مورد نظر، داشتن یک نسل جدید از دانشگاه، به منزله صرف نظر کردن از اهداف دانشگاه‌های نسل‌های قبلی نیست بلکه دانشگاه‌های نسل سوم و چهارم، صلاحیت خود را از مرجعیت علمی دانشگاه‌های نسل اول و دوم کسب می‌کنند تا بتوانند مأموریت‌های خود را برای تولید ثروت و کارآفرینی (دانشگاه نسل سوم) و نیز توسعه پیرامونی (دانشگاه نسل چهارم) تعریف نمایند. به این لحاظ، بی سبب نیست که علیرغم شکوفایی تکنولوژی در آن جوامع ثروتمند، جوایز نوبل علمی به همان دانشگاهیان نسل اول و دوم تعلق می‌گیرد که هنوز به آزمایشگاه و کلاس و دانشجو وفادار مانده‌اند.

در این معارضه فکری، اگر دانشگاه فرایندهای آکادمیک خود را قربانی تفکر پسا مدرن تولید ثروت کند، به یک کارخانه مدرک‌سازی تبدیل خواهد شد که اندیشیدن، اخلاقی بودن و عقلانیت در آن جایی نخواهد داشت و اگر بر اصول اولیه خود استوار بماند، در زیر هجمه صاحبان شعار و سرمایه به انزوا خواهد رفت.

۳- رنج دانشگاه از تمرکز گرایی

دولت‌ها به عنوان موسس و حامی مالی دانشگاه در ایران، برای بالابردن ارقام و آمار پیشرفت دوره خود، همواره قصد سیطره بر سیاست‌گذاری و اجرای برنامه‌های دانشگاهی را داشته‌اند. دولتیان هیچ‌گاه، نهاد دانشگاه را در برنامه‌ریزی و اتخاذ تصمیم مشارکت نمی‌دهند ولی از اساتید دانشگاه در اجرای برنامه‌ها استفاده می‌کنند. آنها چون از نظر پیشرفت اقتصادی و اجتماعی به مطلوب خود نمی‌رسند، دانشگاه را غیرکارآمد توصیف می‌کنند. در نتیجه، دولت حمایت‌های مالی خود را از دانشگاه کاهش می‌دهد و بودجه‌های پژوهشی را به نهادها و یا بنیادهای دیگر، واگذار می‌کند که در مرحله بعد همان دانشگاهیان، نه بر اساس ملاک‌های نهاد دانشگاه، بلکه بر اساس

در این معارضه
فکری، اگر
دانشگاه
فرایندهای
آکادمیک خود
را قربانی تفکر
پسا مدرن تولید
ثروت کند، به
یک کارخانه
مدرک‌سازی
تبدیل خواهد شد
که اندیشیدن،
اخلاقی بودن و
عقلانیت در آن
جایی نخواهد
داشت و اگر بر
اصول اولیه خود
استوار بماند،
در زیر هجمه
صاحبان شعار و
سرمایه به انزوا
خواهد رفت.

صلاحید و ملاحظات دولتی، پژوهش کنند. به این ترتیب، تحت عنوان رویکرد کاربردی کردن پژوهش، توان پژوهشی دانشگاه‌ها در حد نگاه‌های تولید دانش فنی مورد نیاز شرکت‌های دولتی و خصوصی تنزل پیدا کرده است. از طرف دیگر، به منظور نشان دادن نقش دولت‌ها در کسب اعتبار علمی کشور در سطح جهانی، تولید مقالات علمی در سطح ملی و بین‌المللی تشویق می‌شود و حتی ارتقای مرتبه دانشگاهی و ترفیع رتبه به آن متصل می‌شود و اساتید به ناچار به این جهت گرایش پیدا می‌کنند. در این مرحله، اختلافات درونی بین دانشگاهیان بروز می‌کند و بحث‌های زیادی درمورد ارجحیت هر کدام از تحقیقات پایه‌ای، توسعه‌ای یا کاربردی بر یکدیگر در دانشگاه و جامعه صورت می‌گیرد. البته چنین مباحثاتی راه به جایی نمی‌برند چون این بی‌قوارگی روند تحقیقاتی حاصل برنامه‌ریزی از بالا به پایین دولت‌ها و وزارتخانه است که بدون توجه به زیرساخت‌ها، امکانات و قابلیت دانشگاه‌ها صورت می‌گیرد و به صورت انبوهی از مقررات پژوهشی به دانشگاه‌ها دیکته می‌شود. در این بین، متولیان دانشگاه نیز ملزم به اجرای قوانین و مقررات صادر شده از وزارتخانه هستند و اصولاً به دلیل وابستگی مالی به دولت، در تعیین خط‌مشی پژوهشی دانشگاه نقشی ندارند. آنها برای حفظ بقای دانشگاه، با شبکه‌های صاحب قدرت مالی و سیاسی دولت عهد اخوت می‌بندند تا منابع مالی و انسانی خود را تامین کنند و به این لحاظ حاضر می‌شوند از استقلال هویتی خود صرف‌نظر کنند.

خط‌مشی آموزشی دانشگاه، کاملاً بر برنامه‌ریزی متمرکز از بالا به پایین استوار است. همیشه عده‌ای متخصص پیشکسوت که با وزارت علوم ارتباط دائمی دارند، بدون عنایت به ظرفیت‌های درونی هر دانشگاه، بدون تحلیل شرایط حال و آینده و بی‌توجه به تحولات سریع علمی، اجتماعی و اقتصادی دنیا و ایران، نسخه‌های آموزشی یکسانی برای همه دانشگاه‌های کشور می‌پیچند و دانشگاه‌ها را ملزم به رعایت این قواعد می‌کنند. در این فرایند، ظرفیت‌های آموزشی، آزمایشگاهی، زیرساخت‌ها و توانمندی اعضای هیئت علمی دانشگاه لحاظ نمی‌گردد، شرایط جغرافیایی، اکوسیستم، صنعت، کشاورزی، فرهنگ و هنر منطقه دانشگاهی نادیده گرفته می‌شود و لزوم طراحی الگوی آموزشی مبتکرانه هر دانشگاه با در نظر گرفتن شرایط درونی و بیرونی آن انکار می‌شود. علی‌الظاهر این برنامه‌ها هر ده سال یکبار بازنگری می‌شوند، ولی به دلیل اینکه همان متخصصان پیشکسوت، خود را بی‌نیاز از مطالعه و نقد و تحلیل می‌دانند و البته گاهی شاگردان آنها با همان دیدگاه به این مهم می‌پردازند، نتیجه این برنامه‌ریزی متمرکز آموزشی طولانی مدت (بیش از ۳۵ سال)، به این ختم شده است که اعضای هیئت علمی فعلی دانشگاه‌ها ملزم باشند امروز همان درس‌هایی را به دانشجویان خود ارائه کنند که استادانشان برای آنها ارائه کرده بودند. با حرکت بر این مدار ثابت سیاست‌های آموزشی، چگونه دانشگاه می‌تواند به نیازهای در حال تحول جامعه پاسخ دهد؟ اعضای هیئت

خط‌مشی

آموزشی

دانشگاه، کاملاً

بر برنامه‌ریزی

متمرکز از بالا به

پایین استوار

است. همیشه

عده‌ای متخصص

پیشکسوت

بدون عنایت

به ظرفیت‌های

درونی هر

دانشگاه، بدون

تحلیل شرایط

حال و آینده

و بی‌توجه به

تحولات سریع

علمی، اجتماعی

و اقتصادی دنیا و

ایران، نسخه‌های

آموزشی یکسانی

برای همه

دانشگاه‌های

کشور می‌پیچند

و دانشگاه‌ها را

ملزم به رعایت

این قواعد

می‌کنند.

علمی توانمند و جوان دانشگاه‌ها چه راه حلی برای ارائه علوم جدید و متحول امروزی به دانشجویان دارند؟ نمی‌توان انکار نمود که در بعضی دانشگاه‌ها با قابلیت بالا، اساتید این فرصت را پیدا کرده‌اند که راه خود پیش گیرند و چندان به سرفصل‌های مقرر شده دروس اهمیتی ندهند اما اعمال چنین شیوه‌ای آیا به دانشجویان این پیام را منتقل نمی‌کند که در این کشور تعهد به قانون و مقررات نسبی است و بسته به شرایط می‌توان آن را زیر پا گذاشت؟ این همان بی‌قیدی نسبت به تعهدات اجتماعی نیست که جوانان در خانواده‌ها با آن تعهدات و ضرورت عمل به آن آشنا می‌شوند، در مدارس و دانشگاه‌ها با آنها خو می‌گیرند و در جامعه آن را به کار می‌بندند و اگر مورد سوال قرار گیرند، همان دلیلی را اقامه می‌کنند که بارها از زبان مسئولین دولتی شنیده‌اند «اینجا ایران است» و زندگی جای دیگری جریان دارد؟!!

دانشگاه چون خود اسیر تمرکزگرایی دولتی است، به همان اندازه از زیربخش‌های خود انتظار تابعیت دارد. سالیان طولانی است که به دلیل ترس از آشفته‌گی امور، بی‌اعتمادی و تحت کنترل داشتن اوضاع، اختیارات دانشکده‌ها و به تبع آن، گروه‌های آموزشی در زمینه اداری، آموزشی و پژوهشی محدود مانده است. معاونین پژوهشی و آموزشی فقط مجری دستورات بالادست هستند.

دانشکده‌ها فارغ از تفاوت‌های ماهوی، حق تصمیم‌گیری و پاسخگویی در برنامه‌ریزی‌های تخصصی، به‌کارگیری نیروهای هیئت علمی و کارمندی، کارهای عمرانی و روند اداری خود را ندارند و روسای دانشکده‌ها فقط کارهای بروکراتیک را سامان می‌دهند. استادان و کارمندان نیز که خود را ابزاری برای تحقق اهداف مسئولین برمی‌شمارند، اشتیاقی به مشارکت در امور نشان نمی‌دهند و به این ترتیب اتحاد جمعی که روح دانشگاه است، آسیب می‌بیند. در این میان، دانشجویان حکایت پرغصه‌تری دارند. آنها با داشتن مشکلات احتمالی شخصی و اجتماعی، خود را در شبکه روابط قدرتمند مقررات اداری و آموزشی، کردار و منش استاد و آینده مبهم شغلی، بی‌پناه می‌بینند. نتیجه طبیعی این روند برای دانشجوی، دزدگی از دانشگاه است.

مقصود از طرح این بحث، انکار محض تمرکزگرایی یا اثبات تمرکززدایی نیست، چون در شرایط کنونی چنین امری نه مفروض است، نه ممکن و نه مطلوب. دغدغه این است که چگونه می‌توان با استفاده از مشارکت جمعی دانشگاهیان، کیفیت مدیریت دانشگاه‌ها را اعتلا بخشید. در سیستم‌های متمرکز توسعه‌گرا، مدیران پیوسته درگیر جزئیات کار هستند، آنها خود را مسئول هر اتفاق جزئی می‌دانند و در هر جلسه کاری کلی و جزئی شرکت می‌کنند و بر اساس یک قانون نانوشته دیگران را ارشاد می‌کنند، بی‌آنکه مطمئن باشند بیشتر از دیگران در آن زمینه می‌دانند. در هر مراسمی سخنرانی می‌کنند و هرگز مجال گوش کردن ندارند. به این سبب، فرصتی برای بازنگری در برنامه‌های کلان یا جاری، طراحی برنامه‌های آتی، ورود در مسائل منطقه‌ای، ارتباط با نهادها و

دانشگاه چون
خود اسیر
تمرکزگرایی دولتی
است، به همان
اندازه از زیر
بخش‌های خود
انتظار تابعیت
دارد. سالیان
طولانی است که
به دلیل ترس از
آشفته‌گی امور،
بی‌اعتمادی
و تحت کنترل
داشتن اوضاع،
اختیارات
دانشکده‌ها و به
تبع آن، گروه‌های
آموزشی در زمینه
اداری، آموزشی و
پژوهشی محدود
مانده است.

سازمان‌های پیرامونی و نظارت بر حسن اجرای برنامه‌ها باقی نمی‌ماند. در حالی که به نظر می‌رسد رهبری و نظارت موثر بر امور، در مدیریت مراکز آکادمیک تاثیر بیشتری داشته باشد. مدیران موثر با توجه به ظرفیت و توانمندی‌های نهاد خود و خلاقیت افراد برنامه‌ریزی می‌کنند، به زیردستان خود به تناسب مهارت و آگاهی و قدرت تجزیه و تحلیل، مسئولیت تفویض می‌کنند و بر حسن اجرای امور نظارت دارند. نمی‌توان انکار نمود که بعضی دانشگاه‌ها در بسیاری از حوزه‌های علمی، فنی، مدیریتی و حل مسائل منطقه‌ای، پیشرفت‌های شایانی داشته‌اند ولی این موفقیت‌ها بر اساس توانمندی فردی بعضی مدیران و مجریان در برهه‌های زمانی خاص بدست آمده و سیستم دانشگاه در این زمینه نقشی نداشته است. تعریف یک سیستم دانشگاهی برخوردار از خودمختاری (Autonomy) قابل قبول در زمینه برنامه‌ریزی‌های آموزشی، پژوهشی و اجرایی و در کنار آن، نظارت دقیق و بی‌تعارف وزارت عتف بر حسن انجام کار، روند این موفقیت‌ها را تسریع خواهد کرد.

منظور از بیان مشکلات عمومی مدیریت دانشگاه‌ها در کشور مانند مبالغه در تعریف نقش دانشگاه، رکود اندیشه‌ورزی و همچنین تمرکزگرایی، خرده‌گیری بر جامعه، دولت و یا مسئولین نیست، بلکه نقد حالی است از حیرانی دیرپای دانشگاه در تعریف هویت خود که از سالیان دور به یادگار مانده است. بطور بدیهی، توقعی نیست این پریشان حالی کهنه به مرهم قانونی یا آئین‌نامه‌ای صادره از فردی، گروهی یا سازمانی در کوتاه مدت التیام گیرد، یا بر اساس عقیده متفکران رسمی و غیررسمی دانشگاهی تحولات بنیادین چاره کار باشد که سالها گفتند و نوشتند و دریغ از گامی که در عمل بردارند. بلکه، به اعتبار رابطه علت و معلولی بین پدیده‌های اجتماعی، تبیین شرایط موجود می‌تواند در شناخت معضلات و اتخاذ تصمیم‌های مناسب برای بهبود اوضاع کارساز باشد. در این مسیر، مقصود اصلی قرار گرفتن هر کدام از مفردات دانشگاه در جایگاه طبیعی خود است تا دانشگاه با تعریفی تازه، بر مدار معقول خود طی طریق کند. به این سبب، شاید بازبینی مؤلفه‌های اصلی دانشگاه در رسیدن به این مطلوب کمک نماید:

۱- احیای اخلاق:

معنویت و عقلانیت دو نشانه اصلی نهاد دانشگاه هستند که مأموریت آن تربیت انسان‌های دانا، خردمند، تحلیل‌گر، توانا در سخن گفتن و نوشتن، موثر در پیشرفت جامعه و اخلاق‌محور است. در این نهاد سازمان‌یافته اگر روابط متقابل مدیریت، استاد، دانشجو و کارمند به درستی تبیین و تعریف شود، مشترکات اخلاقی افزایش خواهد یافت و ارتباط مبتنی بر رعایت حقوق طرف مقابل به‌عنوان یک الگوی رفتاری در دانشگاه نهادینه خواهد شد. دانشگاهی که از اعضای خود انتظار مسئولیت‌پذیری، مشارکت، تعهد، امانت‌داری و اخلاص دارد، نمی‌تواند نسبت به ارتقای معنوی و مادی آنها

■
منظور از بیان
مشکلات
عمومی مدیریت
دانشگاه‌ها
در کشور مانند
مبالغه در تعریف
نقش دانشگاه،
رکود اندیشه‌ورزی
و همچنین
تمرکزگرایی،
خرده‌گیری بر
جامعه، دولت و یا
مسئولین نیست،
بلکه نقد حالی
است از حیرانی
دیرپای دانشگاه
در تعریف هویت
خود که از سالیان
دور به یادگار
مانده است.

بی‌توجه باشد، در روابط دیوان‌سالارانه از بالا به پایین آزرده‌گی عاطفی برای آنها ایجاد نماید، اقتدار افراد را بر مشارکت عمومی ترجیح دهد، علیرغم اعمال فرایند ارزیابی برای دانشجو، استاد و کارمند، مدیریت را از محک زدن معاف بداند و نصیحت‌گویی‌های رسمی و غیررسمی را جایگزین استحکام روابط انسانی مبتنی بر درست‌کاری، رعایت انصاف، رفتار فروتنانه و صمیمی نماید. درمقابل، دانشگاهیان نیز موظف به احیای فضیلت‌های درونی خود و رعایت اخلاق حرفه‌ای در دانشگاه و جامعه هستند. بطور بدیهی، کارکردن در چنین دانشگاهی لذت‌بخش و کارساز است. شاید برخی به این نگرش اخلاق‌مدارانه در دانشگاه خرده بگیرند و آن را غیرواقع‌بینانه و آرمان‌گرایانه تفسیر نمایند اما در این زمانه تسلط سرمایه بر اخلاق، غیر از یادآوری این آرمان‌ها و تلاش در جهت تحقق آنها چیزی برای ما باقی مانده است؟ در این دوران هجوم تجارت و ثروت به انسانیت و معنویت، تنها تمسک به اخلاق است که فرهنگ و هنجارهای دانشگاه را نجات خواهد داد و گریزی از آن نیست.

۲- باز خوانی نقش دانشگاه

طی عمر هشتاد ساله دانشگاه در ایران، تحولات اجتماعی و علمی گسترده‌ای در دنیا و کشور به وقوع پیوسته است. دانشگاه‌های مهم دنیا در این فرجه زمانی، تحولات را رصد کرده و با توجه به قابلیت‌ها و امکانات، رسالت جدیدی برای خود تعریف کرده‌اند. عملکرد آنها از گروه‌های تخصصی رشته‌ای به علوم بین‌رشته‌ای سوق پیدا کرده است تا مسائل پیچیده دنیای جدید را حل کنند، از تحقیقات انفرادی در یک حوزه تخصصی به همکاری پژوهشی بین دیسپلین‌های مختلف روی آورده‌اند. ارتباط محققین در حوزه‌های مختلف علمی به شدت گسترش یافته است، تعداد نویسندگان مقالات معتبر علمی به بیش از ۱۰ نفر رسیده است که از محققین حوزه‌های مختلف علمی هستند و دیگر کسی به تنهایی کتاب مستقلی در مورد مباحث نوین علمی و تکنولوژیکی نمی‌نویسد. این تحولات، در جامعه دانشگاهی ایران بسیار کند بوده است. هنوز همان رشته‌های تخصصی قدیمی بدون تغییر به کار خود ادامه می‌دهند و حتی در بسیاری موارد به برکت حضور همان پیشکسوتان تصمیم‌ساز در وزارتخانه، آنها به گرایش‌های جزئی‌تر هم تجزیه شده‌اند. برجسته‌شدن نقش تخصصی اعضای هیئت علمی، حس همکاری بین آنها را کاهش داده است و به این ترتیب پژوهش‌های بین‌رشته‌ای رونق ندارد. خوابیده در باد افتخارات گذشته، هرروز پدری برای هر رشته علمی معرفی می‌شود ولی هیچ جریان علمی پدید نمی‌آید، مفاهیم و تئوری‌های جدید خلق نمی‌شود و جامعه هنوز منتظر حل مشکلات مانده بر زمین است. شاید وقت آن رسیده باشد که دانشگاه به دور از مبالغه و کلی‌گویی، نقش خود را در جامعه متحول‌شده امروزی، بازتعریف کند. یک ارزیابی اجمالی نشان خواهد داد که چه توانمندی‌ها و ضعف‌های ساختاری، علمی و انسانی در

خوابیده در باد
افتخارات گذشته،
هرروز پدری برای
هر رشته علمی
معرفی می‌شود
ولی هیچ جریان
علمی پدید
نمی‌آید، مفاهیم
و تئوری‌های
جدید خلق
نمی‌شود و جامعه
هنوز منتظر حل
مشکلات مانده
بر زمین است.

هر دانشگاهی وجود دارد که بتوان ضمن بازنگری در رشته‌های تحصیلی جاری، به ایجاد رشته‌های جدید میان‌رشته‌ای و تشکیل هسته‌های پژوهشی دربرگیرنده دیسیپلین‌های مختلف اما مرتبط، مبادرت نمود. این وظیفه دانشگاه است که ضمن حفظ شرایط آکادمیک، رابطه جامعه، علم و تکنولوژی را تحلیل نماید و به اقتضای قابلیت‌های درونی، خود را به روز کند. چنین دانشگاهی توان آن را دارد که در عرصه‌های مختلف منطقه‌ای و ملی، نقش‌آفرینی نماید.

۳- مطالبه خود مختاری دانشگاه

اگر چه عقلانیت و ارزش‌مداری دو مولفه اصلی نهاد دانشگاه محسوب می‌شوند، اما مسئولیت‌پذیری در مقابل جامعه نیز برای استمرار توسعه پایدار در جامعه ضرورت غیر قابل انکاری است. دانشگاه موظف است با تشخیص واقعیت‌های امروز و همچنین پیش‌بینی تحولات آینده، انعطاف‌پذیری از خود نشان داده و با تکامل و به‌روزشدن خود در قالب همان معیارها و هنجارهای عقلانی و اخلاقی، به‌عنوان یک نیروی سازنده و مسئولیت‌پذیر با بخش‌های گوناگون جامعه تعامل سازنده داشته باشد. برای دستیابی به چنین آرمانی، برخورداری دانشگاهیان از آزادی علمی و بهره‌مندی دانشگاه از استقلال، شروط لازم هستند. در این بحث، آزادی و استقلال مطلق و بی‌قید دانشگاه مورد نظر نیست بلکه منظور از خودمختاری، آزادی عمل دانشگاه در تعریف هویت خود و انجام وظایف مترتب بر آن است. دانشگاه

به دلیل وابستگی مالی به دولت، نمی‌تواند مسئولیت‌های خود را در برآورد اهداف کلی نظام سیاسی کشور، افزایش توان اقتصاد ملی و توسعه مناطق مختلف کشور نادیده بگیرد اما داشتن اختیار در تعیین اهداف آموزشی، تصمیم‌گیری در مورد رشته‌های تحصیلی و موضوعات درسی، گزینش استادان، تعیین خط‌مشی پژوهشی، مبادلات بین‌المللی و اولویت‌بندی در تشخیص و ارائه راه حل برای مشکلات پیرامونی، برای افزایش راندمان عملکرد درونی و بیرونی دانشگاه ضروری است. در این شرایط، دانشگاه‌ها با توجه به امکانات و زیرساخت‌ها و منابع نیروی انسانی و علمی خود، با رصدکردن واقعیت‌های موجود و در نظر گرفتن چالش‌های پیش‌رو، برنامه‌ریزی دقیق، مبتکرانه و منحصر به فردی در بهبود کیفیت آموزش، پژوهش، مشارکت‌های منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی خواهند داشت. در مقابل این خودمختاری، باید مسئولیت‌پذیری دانشگاه در مقابل عملکرد خود نیز افزایش یابد. در این مرحله، دولت موظف است بر کیفیت آموزشی، پژوهشی، انسجام علمی، همکاری با منطقه پیرامونی، بخش‌های اقتصادی و مراودات بین‌المللی دانشگاه نظارت نماید و به ارزیابی دوره‌ای از توانمندی دانشگاه بپردازد. این نظارت و ارزشیابی، ممکن است از طریق یک هیئت منتخب از بین بخش‌های فرهنگی، اقتصادی، مدیریتی، آموزشی و پژوهشی خارج از دانشگاه و با رهبری وزارت عتف صورت گیرد تا با مشخص نمودن نقاط قوت و ضعف برنامه‌ریزی و مدیریت، دانشگاه را در ادامه راه یا تغییر در مشی، هدایت نمایند.

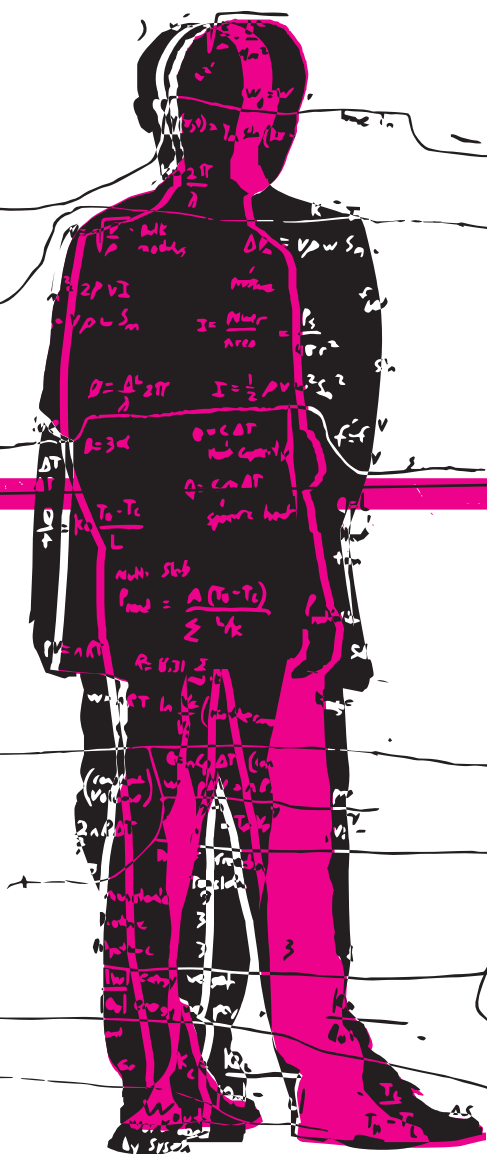
اطمینان دارم تمام همکاران دانشگاهی بر همه موضوعات اشاره شده، اشرف کافی دارند ولی به هر دلیل موجه یا ناموجه از برپایی یک گفتمان درون دانشگاهی امتناع کرده‌اند. شاید وقت آن باشد که دانشگاهیان با در نظر گرفتن شرایط موجود و چالش‌های فرارو، با همدیگر در مورد برنامه‌های کلان و خرد دانشگاه گفتگو کنند. در این تبادل آرا، نخبه بودن رسمی یا غیررسمی شرط گفتگو نیست و هرکس که دانشگاهی بودن را انتخاب کرده است، مرتب دانشگاه را می‌شناسد، به شان خود واقف است و به تکالیف حرفه‌ای و اخلاقی خود تعهد دارد، می‌تواند یکی از طرف‌های این گفتگو باشد. از این گفتگو هر چه حاصل آید، برای رستگاری دانشگاه سودمند خواهد بود. اگر چنین نشود، دیگری هستند که برای ما نسخه خواهند پیچید. ■

از آنجا که یکی از حوزه‌های مطالعاتی جدی دکتر نعمت‌الله فاضلی، مطالعات دانشگاه و آموزش عالی است و در این راستا، چندین کتاب از جمله کتاب «فرهنگ و دانشگاه» از ایشان به چاپ رسیده است، موضوع این مقاله را می‌توان در ادامه آن پژوهش‌ها و همچنین کتاب دیگر این استاد حوزه علوم اجتماعی، یعنی «علوم انسانی اجتماعی در ایران» قلمداد کرد. همچنین مقالات و سخنرانی‌های دیگری که در زمینه استادی دانشگاه، دانشجویان و آموزش عالی، نهاد آموزش و تعلیم و تربیت در ایران معاصر نگاشته، در سایت اینترنتی و کانال‌های ارتباطی وی در فضای مجازی برای مخاطبان علاقمند، قابل دسترسی است. متن پیش‌رو حاصل پیاده‌سازی و ویراستاری یکی از سخنرانی‌های این استاد دانشگاه است که سال گذشته ایراد شده و برای نخستین بار به چاپ می‌رسد.

زندگی روزمره و اسباب دانشگاه

تادی

دکتر نعمت الله فاضلی



دانشگاه در ایران معاصر، بحث زندگی روزمره را تا حدودی فراموش کرده است درحالیکه شناخت مفهوم جهان‌زندگی یا به تعبیر هابرماس، «زیست‌جهان»، برای انسان دانشگاهی ضرورت دارد. به‌طورکلی، در نگرش‌های فلسفی، مفهوم زیست‌جهان، مفهومی کاربردی است و به جهان زندگی، جهان تعاملات، جهان ارتباطات و جهانی اطلاق می‌شود که ما در آن، نیازهای وجودی‌مان را پاسخ می‌دهیم. جایی که زندگی را برای خودمان، زیست‌پذیر می‌کنیم؛ آنجا که غذا، لباس و بدن، دوستی و ازدواج، تعلیم و تربیت موضوع بحث است. پیوند بحث زیست‌جهان با موضوع معلمی موضوع این گفتار است. اگر قرار است مقام معلم، هم‌شان انبیاء باشد و اگر قرار است معلم، رسالتی داشته باشد، همانا پرورش و یا تربیت برای زیستن و زندگی است.

به‌نظر می‌رسد دانشگاه در ایران معاصر، حلقه مفقوده‌ای دارد و آن هم خود زندگی است. چنانچه در گفتگوها و پژوهش‌های قبلی اشاره شده (برای نمونه نگاه کنید به سخنرانی نگارنده در دانشگاه زنجان)، مساله بنیادین دانشگاه و آموزش عالی در ایران، به لحاظ تئوریک، تولید علم نیست. مساله بنیادین دانشگاه، این نیست که شاخص‌های ما از لحاظ تعداد مقالات یا هر شاخص کمی دیگر، چقدر بالا یا پائین است؛ مساله علم در ایران معاصر، اینست که دانشگاه باید فضایی برای پرورش شهروند باشد. این موضوعی است که در بنیادی‌ترین رسالت علم و دانشگاه، درنظر گرفته شده و سایر موضوعات، برای تحقق این رسالت است. یعنی اگر مقاله یا کتابی نوشته می‌شود، کلاس درسی برگزار می‌شود و اگر آزمایشگاه، کتابخانه و ساختمان‌های عریض و طویل و سالن‌های گردهمایی طراحی و ساخته می‌شود، همه اینها برای انسان و برآمدن انسان است و برای تحقق وجودی انسان است. برای تحقق فرآیند یادگیری - یاددهی است.

یورگن هابرماس، فیلسوف بلندآوازه جهان امروز، مقاله‌ای دارد که در کتاب ایده دانشگاه، به فارسی ترجمه شده است. عنوان اصلی مقاله، ایده دانشگاه و عنوان فرعی‌اش، فرآیند یادگیری است. او توضیح می‌دهد که ایده دانشگاه، همان فرآیندهای یادگیری - یاددهی و اصل و بنیاد دانشگاه، آموزش است؛ حتی پژوهش تابع آموزش است. همچنین کتابی که اخیراً فیلسوف بلندآوازه علم، «دونالد گیلیس» نوشته و با عنوان پژوهش چگونه باید سامان یابد به فارسی ترجمه شده، نشان می‌دهد دانشگاه در جهان (مثل کمبریج، آکسفورد و دیگر موارد) در جایی موفق شده که آموزش مؤثر بوده است.

وحدت آموزش و پژوهش، با محور و اولویت یادگیری - یاددهی، اهمیت دارد. دانشگاه، کلاس درس است و کلاس درس، فضای یادگیری - یاددهی است. به تعبیر «جان هنری نیومن» که در سال ۱۸۸۵ اولین کتاب معتبر در مورد دانشگاه با عنوان ایده دانشگاه را نوشته است؛ وقتی از دانشگاه صحبت می‌کنیم، منظورمان فضای یادگیری عمومی است. واژه یونیورسیتی به همین معنای استادیوم یادگیری و فضای یادگیری عمومی است. چرا

■
مساله علم در
ایران معاصر،
اینست که
دانشگاه باید
فضایی برای
پرورش شهروند
باشد. این
موضوعی است
که در بنیادی‌ترین
رسالت علم و
دانشگاه، درنظر
گرفته شده و سایر
موضوعات، برای
تحقق این رسالت
است. یعنی اگر
مقاله یا کتابی
نوشته می‌شود،
کلاس درسی
برگزار می‌شود و
اگر آزمایشگاه،
کتابخانه و
ساختمان‌های
عریض و طویل
و سالن‌های
گردهمایی
طراحی و ساخته
می‌شود، همه
اینها برای انسان
و برآمدن انسان
است.

تأکید بر این نکته ضرورت دارد؟ چون کثیری از نیروهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، یادگیری و آموزش را به حاشیه می‌رانند و آموزش را تخریب می‌کنند. هم در سطح جهانی، این بحران وجود دارد و هم به طور خاص در ایران. گاهی به اسم پژوهش، گاهی به اسم بازار و با دیگر اسامی، عده‌ای، آموزش و یادگیری - یاددهی را به حاشیه می‌رانند و در نتیجه، این فضای عمومی یادگیری در حال تبدیل به فضای کالایی و تجاری است. گرچه این رخداد با اسامی و ایدئولوژی‌های مختلف تزیین شده ولی آنچه در حال تخریب دانشگاه است، حاشیه‌ای شدن امر یادگیری - یاددهی است؛ علیرغم اینکه نظریه پردازان اخیر بدون استثنا بر آن هستند که دانشگاه با آموزش، دانشگاه می‌شود نه با پژوهش. «هری لویی»، رئیس سابق هاروارد، کتابی با عنوان «دانشگاه بدون روح» و با عنوان فرعی «چگونه دانشگاه بزرگ جهان، در حال فراموش کردن آموزش است» نوشته که تحت عنوان نگاه انتقادی به دانشگاه هاروارد به فارسی هم ترجمه شده است. این استاد پیشکسوت و رئیس دانشگاه هاروارد بحث می‌کند که دانشگاه هاروارد، در حال فراموش کردن رسالت اصلی خویش، یعنی آموزش است. وقتی آنجا با وجود چنان نظام آموزشی پیشرفته و گسترده‌ای با چنین بحرانی مواجه هستند باید گفت بحران آموزش، در دانشگاه‌های ایران، به مراتب بحران ویران‌گرت‌ر و همه‌جانبه‌ای است. هم دانشجو به حاشیه رانده شده، هم نفس یادگیری - یاددهی فراموش شده و هم جایگاه استاد به عنوان ستون فقرات آموزش، دست‌کم گرفته شده است.

استاد دانشگاه چه کسی است؟

آنچه استاد دانشگاه را به تعبیر ماکس وبر به استاد تبدیل کرده، مقاله نویسی و کتاب نویسی نیست؛ بلکه تاثیر استاد در کلاس درس و محیط دانشگاه برای ایجاد تجربه یادگیری در دانشجویان است؛ در ایجاد فرصتی است که دانشجو بتواند خلاقیت خودش را کشف کند. استاد دانشگاه به کسی گفته نمی‌شود که صرفاً نظریه سازی کرده و یا دانشمند شده است، اینها استادی نیست.

کتابی با عنوان ویژگی‌های اساتید برتر با این پرسش اصلی که ویژگی‌های استاد دانشگاه چیست توسط «پروفسور کن‌بین» منتشر شده است؛ این کتاب که نتیجه پژوهش درباره ۳۶ موسسه دانشگاهی در آمریکا در سال ۲۰۰۸ و حاصل مصاحبه با ده‌ها استادی است که دارای مقام ممتاز استادی در دانشگاه‌های بزرگ ایالات متحده هستند، نشان می‌دهد هیچ‌یک از این اساتید، مقاله نویس و کتاب نویس نیستند بلکه به تعبیر ماکس وبر، مقام استادی دارند. مقام استادی، به این معنا که صرفاً نظریه پرداز نیستند بلکه استاد هستند. یعنی چه استاد هستند؟ در این کتاب (که خوشبختانه هشت بار توسط وزارت علوم تجدید چاپ شده است و توصیه می‌کنم دانشگاه‌ها به عنوان هدیه، به استادان ارایه کنند) توضیح می‌دهد استاد دانشگاه و کسی که دارای مقام استادی است، کیست؟ به نظر

آنچه استاد
دانشگاه را به
تعبیر ماکس
وبر به استاد
تبدیل کرده،
مقاله نویسی
و کتاب نویسی
نیست؛ بلکه
تاثیر استاد در
کلاس درس و
محیط دانشگاه
برای ایجاد
تجربه یادگیری
در دانشجویان
است؛ در ایجاد
فرصتی است که
دانشجو بتواند
خلاقیت خودش
را کشف کند.

وی، استاد دانشگاه کسی است که بتواند در کلاس درس، شخصیت، منش و سخن‌اش، امکان تجربه یادگیری را به وجود آورد و الهام بخش ارزش‌های یادگیری-یاددهی باشد و امکان توجه کردن، دیدن، شنیدن و سخن گفتن را برای دانشجویان و همکارانش فراهم کند. استاد دانشگاه به کسی می‌گویند که بتواند با منطق وجودی، تجربه زیسته، احساس و ادراک وجودی‌اش از زندگی و با هستی‌اش در محیط زندگی دانشگاهی و غیردانشگاهی، به عنوان استاد و معلم ایفای نقش کند. به تعبیر فیخته، فیلسوف بلندآوازه در کتابی با عنوان گفتارهایی در مورد رسالت دانشمند که سال گذشته به فارسی ترجمه شده، استاد کسی است که آموزگار روزگار است حتی اگر کتاب ننویسد. درست است که نوشتن کتاب یا مقاله و انجام کارهای تحقیقاتی به رشد شخصیت استاد، کمک جدی و بزرگی می‌کند ولی باید در نظر داشت که آنچه استاد را استاد می‌کند؛ منش، بینش و روش زندگی اوست. این منش، بینش و روش در کلیت وجودی او، تعاملات روزمره‌اش، طرز سخن، احساس و لحن، پوشش، رفت‌وآمدها، در فراغت و تفریحاتش تبلور پیدا می‌کند.

مقام استادی و ضرورت یادگیری عمیق

استاد دانشگاه کسی است که به تعبیر «کن بین»، بتواند یادگیری عمیق در دانشجویان ایجاد کند؛ نه تنها در دانشجویان، بلکه در همکارانش هم یادگیری عمیق (Deep Learning) یعنی یادگیری ماندگار را ایجاد کند. یادگیری ماندگار، یعنی آن تاثیر عاطفی و انگیزشی که منش، بینش و دانش استاد دانشگاه در تعاملات روزمره وی در کلاس درس، دپارتمان‌ها، سالن‌ها، کربدورها، پردیس دانشگاه یا مهمانی‌ها، همایش‌ها یا فضاهای دیگر به وجود می‌آورد. یادگیری عمیق، یعنی یادگیری پایداری که حس تعلق و دوست داشتن به یادگیری-یاددهی را در فرد ایجاد می‌کند. به طوریکه دیدن او، دیدن چنین استادی، دانشجویان و همکارانش را نسبت به یادگیری حریص و شوق یادگیری در آنها، ایجاد می‌کند. یادگیری عمیق معنایش این نیست که استاد، در کلاس بر روش‌های ارزیابی بر مبنای نمره تاکید نموده و موفقیت را معیار توفیق در آموزش بداند. استاد دانشگاه، کسی است که رسیدن به کمال انسانی را مبنای یادگیری-یاددهی قرار می‌دهد و کمال (Excellence)، غیر از موفقیت (Success) است. کمال، آن وضعیت وجودی است که شخص عشق به خواندن، عشق به گوش دادن، عشق به بحث کردن، عشق به دیدن و شنیدن، میل به تامل و تفکر، داشتن تفکر مستقل و نقادانه و داشتن احساس مسئولیت در برابر جامعه را در خود و در برابر دانش پیدا کند.

استادی به مثابه حرفه انتقادی

به تعبیر «رونالد بارنت» در کتاب آموزش عالی به مثابه حرفه انتقادی، کار استادی دانشگاه، نقادی است؛ نقادی به این معنا که ابتدا در خویشتن خویش، بازاندیشی کند.

استاد دانشگاه
کسی است که
بتواند در کلاس
درس، شخصیت،
منش و سخن‌اش،
امکان تجربه
یادگیری را
به وجود آورد
و الهام بخش
ارزش‌های
یادگیری-یاددهی
باشد و امکان
توجه کردن،
دیدن، شنیدن
و سخن گفتن را
برای دانشجویان
و همکارانش
فراهم کند. استاد
دانشگاه به کسی
می‌گویند که بتواند
با منطق وجودی،
تجربه زیسته،
احساس و ادراک
وجودی‌اش از
زندگی به عنوان
استاد و معلم
ایفای نقش کند.

استاد کسی است که دائماً در مورد خودش و حرفه‌اش بازاندیشی می‌کند. استاد کسی است که می‌داند یادگیری یعنی چه و ماهیت یادگیری چیست. استاد کسی است که فارغ از داشتن تخصص در زمینه فیزیک، شیمی، ریاضیات، مهندسی یا پزشکی، می‌داند به صرف پزشک بودن، مهندس یا شیمی‌دان بودن، نمی‌تواند معلم یا استاد باشد. چون در شیمی، فیزیک یا ریاضیات، معنای یادگیری را نمی‌آموزیم. استاد ریاضی، فیزیک یا شیمی، کسی است که می‌داند برای یاد دادن شیمی، باید کتاب‌ها، منابع و دانش مربوط به یادگیری را بیاموزد و به نادانی خودش در یادگیری - یاددهی علم داشته باشد. استاد جامعه‌شناسی، روانشناسی، استاد اقتصاد و هر استاد دیگری وقتی استاد است و مقام استادی دارد که می‌داند باید بیاموزد که چگونه بیاموزد و بیاموزد که چگونه یاد دهد.

ویژگی‌ها و اقتضائات مقام استادی

یکی از بزرگترین مشکلات آموزش عالی در ایران که آقای دکتر مهرمحمدی در کتاب خود با عنوان الگوی آموزش در دانشگاه‌های ایران شرح داده، اینست که اکثریت استادان تصور می‌کنند به صرف اخذ مدرک دکترا، استاد دانشگاه می‌شوند و یا همین‌که در رشته‌ای، صاحب تخصص شدند، به معنای استادی دانشگاه است. تمام تحقیقات نظری و تجربی در جهان نشان می‌دهد تخصص، استادی به همراه نمی‌آورد. تخصص، تخصص است و هیچ ارتباطی بین تخصص و استادی دانشگاه وجود ندارد؛ مگر نهاد دانشگاه، برای آماده‌سازی اساتید خودش، توسعه فرآیند یادگیری - یاددهی، بالندگی اساتید و توانمندسازی ایشان، برنامه‌های منظم و مستمر بگذارد؛ برای اینکه به استادان بیاموزد، استادی غیر از تحقیق کردن و استادی، شکلی از ارتباط است. به تعبیر یورگن هابرماس، مقام استادی در کلاس درس، یک موقعیت ارتباطی است و به نوعی عقلانیت ارتباطی نیاز دارد. استاد دانشگاه کسی است که در محیط زندگی و زیست‌جهان‌اش، در تفریحات و در خانه و کنار خانواده، خیابان و سالن کنفرانس، در کلاس درس و تمام موقعیت‌هایش، درکی از چپستی خویش دارد که عبارتست از کنش‌گری که می‌داند دغدغه وجودی‌اش، به صورت دایمی، یادگیری - یاددهی است.

معنا و اهمیت فرآیند یادگیری - یاددهی

یادگیری - یاددهی یعنی چه؟ یادگیری - یاددهی به تعبیری که «پائولو فریره»، به کار می‌برد به معنای بانکداری نیست که دائماً اطلاعات را در مغز خود یا دیگری انباشته کنیم. نه تنها، یادگیری - یاددهی، به معنای بانکداری و انباشت اطلاعات در مغز نیست بلکه یادگیری - یاددهی به معنای انتقال اطلاعات هم نیست. این نیست که به دانشجویان، داده‌ها و اطلاعاتی ارایه گردد یا از آنها دریافت شود. متأسفانه این شکل، یعنی انتقال و مبادله اطلاعات، قالب جاف‌فاده یادگیری در ایران هم شده است. یادگیری - یاددهی به معنای

استاد دانشگاه
کسی است که در
محیط زندگی و
زیست‌جهان‌اش،
در تفریحات
و در خانه و
کنار خانواده،
خیابان و سالن
کنفرانس، در
کلاس درس
و تمام
موقعیت‌هایش،
درکی از چپستی
خویش دارد
که عبارتست
از کنش‌گری که
می‌داند دغدغه
وجودی‌اش،
به صورت دایمی،
یادگیری - یاددهی
است.

مشارکت در فرآیندهای خلق، انتشار، توزیع و کاربست دانش است. یعنی بتوانم اینجا و این لحظه، هنگام سخن گفتن با شما طوری ارتباط برقرار کنم که از شما الهام بگیرم و ادراک حسی خودم را طوری سامان دهم که بتوانم از شما بیاموزم و درعین حال، به طور همزمان بتوانم آنچه از این فضا الهام می‌گیرم، به شما انتقال دهم؛ همچنین لحن، بینش، نگاه و پوشش من بیان‌کننده همان دانشی باشد که از فضا الهام می‌گیرم؛ در این صورت، شخصیت من، شخصیتی یادگیرنده است.

استادی به مثابه شکلی از دازاین

به تعبیری که هایدگر به کار می‌برد، شخصیت یادگیرنده، شخصیتی گشوده به هستی است. به این ترتیب، معلمی را شکلی از «دازاین» می‌دانم. استادی یعنی کسی که می‌تواند و می‌داند در این جهان، در اکنون و اینجا زیست می‌کند و نسبت به این زیست خودش، حداکثر آگاهی ممکن را دارد و می‌داند در اینجا و اکنون این جهان، چگونه نوعی پیوند و نسبت را برقرار می‌کند. در زمان و مکان، خودش را احساس و درک می‌کند، وجود را تجربه می‌کند و این دازاین و این انسان، وقتی در کلاس درس قرار می‌گیرد، معلم است.

استادی و شجاعت تدریس

«پارکر پارمر» نظریه‌پرداز و فیلسوف بلندآوازه تعلیم و تربیت آمریکایی کتابی به اسم شجاعت تدریس (Courage To Teach The) نوشته است که در سال ۱۹۹۸ منتشر شد ولی بعدها شهرت جهانی پیدا کرد. اولین بار که عنوان این کتاب را دیدم، کمی تعجب کردم که مگر تدریس کردن، شجاعت می‌خواهد؟ ولی وقتی آرای «پارمر» را خواندم، دریافتم تدریس، شجاعت می‌خواهد. «پارمر» توضیح می‌دهد چرا تدریس شجاعت می‌خواهد؛ او توضیح می‌دهد استاد و معلمی می‌تواند در کلاس درس، آن تجربه عاطفی، شوق یادگیری و یادگیری عمیق را در دانشجویان و مخاطبانش ایجاد کند که بین درون خودش، موضوع تدریس، مخاطبان و دانشجویانش، نوعی یکپارچگی (Integration) فراهم آورد. چطور می‌توان این یکپارچگی را ایجاد کرد؟ چطور معلم و استاد می‌تواند بین خودش و دانشجویانش در کلاس درس، نوعی انسجام، وحدت، هم‌زبانی و هم‌دلی اصیل، یعنی موثر و دارای کارکرد، ایجاد کند؟ اصیل به معنایی که دانشجو را در پیوندی رو-در-رو، در فضای گرم یادگیری، در یادگیری عمیق فرو برد و او را شیفته و علاقمند کند. «پارمر» می‌گوید تنها یک راه وجود دارد و آن اینکه، معلم در کلاس درس و استاد در دانشگاه همانی باشد که واقعا هست؛ یعنی نقش خودش را ایفا کند نه اینکه با آن نقش بازی کند. یعنی بتواند درون مایه‌های زندگی خود، تجربه زیسته، تاملات و ادراکاتش، پیوند خودش با هستی و تاریخش را در کلام، دانش، نوآوری، تفکر و زبانش ابراز کند. لازمه این کار

■ «پارمر» می‌گوید تنها یک راه وجود دارد و آن اینکه، معلم در کلاس درس و استاد در دانشگاه همانی باشد که واقعا هست؛ یعنی نقش خودش را ایفا کند نه اینکه با آن نقش بازی کند. یعنی بتواند درون مایه‌های زندگی خود، تجربه زیسته، تاملات و ادراکاتش، پیوند خودش با هستی و تاریخش را در کلام، دانش، نوآوری، تفکر و زبانش ابراز کند.

اینست که اگر استادی، شیمی، فیزیک، جامعه‌شناسی، تاریخ یا فلسفه درس می‌دهد، نسبتش با این دانش‌ها، نسبت وجودی باشد. هایدگر می‌گوید ما چیزی را که می‌شناسیم پاره‌ای از وجود ما می‌شود. البته اگر بشناسیم و به شناخت برسیم.

اهمیت معنابخشی و ایجاد ارتباط در آموزش

رساله دکترای خانم دکتر خاکباز، استاد دانشگاه همدان درباره هویت مدرسی دانشگاه در رشته ریاضیات است. براساس نتایج این رساله، بهترین استادان ریاضی کسانی هستند که بتوانند اهمیت ریاضی را از طریق منش و شخصیت خودشان به دانشجویان منتقل کنند. هیچ چیز در علم مهم‌تر از بحث معنا (significance) و ارتباط (relevance) نیست. علم گرچه دارای وجوهی جهانی است اما در واقعیت عینی خودش، گلوکال است؛ جهان-محلی است. یعنی برای دانشجوی ایرانی ریاضیات یعنی چه؟ تاریخ و فلسفه یعنی چه؟ دانشجو از طریق استادش با جهان علم ارتباط محسوس انضمامی و عینی برقرار می‌کند. استادی می‌تواند در کلاس درس تاثیر ماندگار به جا بگذارد که هم خودش، هم احساس، نگاه و کلیت شخصیتش، نمادی از آن دانش باشد. آن هم نه فقط به معنای شناختی و نه به معنای اینکه چند مقاله نوشته، چند کتاب نوشته یا در رزومه‌اش چه انجام داده یا نداده است بلکه به معنایی که دانشجو در تعامل رو-در-روی خودش آن را احساس می‌کند. یعنی اگر من در کلاس درس یا سالن کنفرانس حاضر شدم، مخاطب، دانشجو و همکارم با دیدن من، آنچه به خاطر می‌آورد، دانش، بازاندیشی و نقادی باشد.

سه وظیفه استاد در حیطه نقادی

«بارنر» در این رابطه می‌گوید استادان باید سه وظیفه را انجام دهند: ۱- نقد خود ۲- نقد جامعه خود و ۳- نقد دانش و جایگاه خود. باید دائما در کار معلمی و در کار استادی‌ام بازاندیشی کنم. باید دائما به این موضوع بیانديشم که (به تعبیر دکتر مهرمحمدی) آیا توانسته‌ام کلاس درس خودم را ابداع کنم یا نه؟ ویژگی‌های اساتید برتر، نشان می‌دهد موفق‌ترین استادان دانشگاه، کسانی بودند که توانستند از طریق منش، شخصیت و پرتو معنوی شخصیت‌شان، شکل خاصی از کلاس درس را اختراع کنند چون کلاس درس، قانون ندارد؛ قانونی کلی که در همه جهان یکسان باشد و موفق‌ترین اساتید، کسانی بوده‌اند که منحصربه‌فردترین کلاس‌های درس را پدید آوردند.

استاد برتر، شخصیت خاص و کلاس خاص خودش را به وجود می‌آورد. خاص‌بودگی (particularity) و بودن خودش را دارد و آن بودن و وجود است که مادام العمر در کلاس، دانشجو را تحت تاثیر قرار می‌دهد و دانشجو تا پایان زندگی‌اش درباره تجربه آن استاد و کلاس، آن سخنرانی و تعامل یاد می‌کند که روزی یا لحظه‌ای، یک لحظه «وجودی» بود و در آن لحظه بود که فهمید، اندیشیدن، یادگرفتن، یاددادن و داشتن هویت فرهیخته

ویژگی‌های
اساتید برتر،
نشان می‌دهد
موفق‌ترین
استادان
دانشگاه،
کسانی بودند که
توانستند از طریق
منش، شخصیت
و پرتو معنوی
شخصیت‌شان،
شکل خاصی از
کلاس درس را
اختراع کنند چون
کلاس درس،
قانون ندارد؛
قانونی کلی که
در همه جهان
یکسان باشد
و موفق‌ترین
اساتید، کسانی
بوده‌اند که
منحصربه‌فردترین
کلاس‌های درس
را پدید آوردند.

دانشگاهی، از اصالت فی نفسه برخوردار است. دانشگاه نباید با شغل یا بازار یا با ایدئولوژی تعریف شود. چون دانشگاه ابزار نیست، دانش ابزار نیست. دانش و یادگیری نور و غایت است. دانش فی نفسه، از اصالت برخوردار است. دانشگاه و کلاس درس وقتی موفق است که دانشجو بتواند از طریق استادش در آنجا، اصالت فی نفسه یادگیری- یاددهی را تجربه کند. آن چیزی که به دانشگاه اصالت می دهد، به تعبیر «ژاک دریدا» اصل دلیل است. فلسفه دانشگاه اینست که انسان بتواند از طریق دانشگاه ظرفیت های استدلالی و امکان بینایی خودش را گسترش دهد. اینکه زیستن در محیط دانشگاه، به معنای تجربه ای است که در آن زندگی روزمره و عادی من از زندگی روزمره دیگران متفاوت می شود.

انسان دانشگاهی و زندگی قهرمانی

به تعبیر «مایک فدرستون»، زندگی روزمره برای انسان دانشگاهی، زندگی قهرمانی است چون او به صورت دائم می اندیشد، بازاندیشی می کند، درگیری و زندگی مسأله مند (پرابلماتیک) دارد. چرا زندگی روزمره دانشگاهی، زندگی قهرمانی است؟ به این دلیل که برای دانشگاهی واقعی، علم در معنای واقعی، وقتی علم است که به تعبیر «پیتز برگر»، تفننی و فراغتی است. یعنی استاد همانگونه از خواندن و نوشتن لذت می برد که یک فوتبالیست از ورزش و یک پیانیست و یک هنرمند از کار هنری اش لذت می برد. برای انسان دانشگاهی، علم وقتی اصیل است که تفننی است یعنی از خواندن و نوشتن، دیدن و شنیدن، بحث کردن و حضور در کلاس درس، محظوظ می شود، به هیجان می آید و اصلاً متوجه گذر زمان نمی شود. از سخن گفتن و بحث کردن و کار با کلمات، مشاهده و نقادی، تجزیه و تحلیل، استدلال کردن و هر نوع تجربه یادگیری، آزمایش، درگیر ساختن خود با مسائل جامعه و دیگران، لذت می برد. به حرفه اش عشق می ورزد به این معنا که او نه تنها دغدغه میزان حقوقش را ندارد بلکه حتی حاضر است برای یادگیری، جانش را هم از دست بدهد. همان طور که تاریخ بشر، مملو از تجربه های دانشمندان و اندیشمندانی است که در فقر زیستند یا در زندان و یا بر سر دار رفتند اما هرگز احساس شکست، افسردگی یا غم نکردند چون برای آنها دانش، یادگیری- یاددهی، مشارکت در فرایندهای خلق دانش، کاربست و ترویج آن، غایت زندگی و خود وجود است.

زندگی روزمره انسان دانشگاهی، حتی آنجا که غذا می خورد، ورزش می کند، با دوستانش صحبت می کند، سفر می رود، فیلم می بیند، رمان می خواند، به موسیقی گوش می دهد و در محیط خانواده اش، با همسر یا فرزندان گفتگو و زندگی می کند، همه در پرتو همان معنای یادگیری- یاددهی مستمر و مداوم، سازمان می یابد. زندگی داروین را مطالعه کنید و بنگرید. در سال ۱۷۶۴ پزشک به دلیل تبغات و مسایل کار خیلی زیاد به داروین توصیه می کند که شما باید یک سال کار نکنید. بعد از سه چهار ماه، حال داروین نامساعدتر می شود و پزشک می گوید او اگر کار نکند، می میرد. بگذارید همان کارهای تحقیقاتی اش را ادامه دهد. چون برای داروین، اندیشیدن همان تنفس کردن، هیجان و شور زیستن بوده است.

مسئولیت استادی دانشگاه در فهم پذیر ساختن جهان

استادی دانشگاه مقوله ادراکی- احساسی است. «بارنر» از همین منظر می گوید استادی دانشگاه سه دسته نقادی انجام می دهد. اول نقد خود، دوم نقد جامعه و سوم نقد دانش است. نقد لزوماً فقط به معنای اعتراض نیست، به معنای اندیشیدن انتقادی و به معنای تفکر مستقل است. به معنای استدلال آوردن برای تجربه ها، پدیده ها و رخدادها است. کار استادی دانشگاه، دلیل آوردن، دلیل خواستن و گفتگو کردن است و البته این کار را از روی خودخواهی انجام نمی دهد.

او در برابر جامعه و در برابر دیگری احساس مسئولیت می‌کند. دیگری‌ای که شامل همسرش یا فرزندش، دانشجو و همشهری‌اش، کشورش و یا همه بشریت است. استاد دانشگاه، مسئولیت دارد و احساس مسئولیت می‌کند. به تعبیر کارل مانهایم، فرهیختگی یعنی دگرخواهی و به مقداری که ما در مورد دیگری احساس مسئولیت می‌کنیم، به همان نسبت می‌توانیم احساس فرهیخته‌بودن کنیم. استاد دانشگاه کسی است که بتواند از طریق تفکر مستقل، نقادی و گشوده‌کردن خود به روی دیگران، فهم دیگری را امکان‌پذیر نموده و جامعه را فهم‌پذیر کند. مساله فقط کسب و کار نیست، مساله درآمد نیست، مساله، داشتن یا نداشتن شغل نیست، مساله به تعبیر ژاک دریدا، اصل دلیل و «اصل بودن»، بودن دانشگاهی است. به تعبیر «اریک فروم» به آموزش و دانشگاه از دو منظر می‌توان نگاه کرد؛ داشتن یا بودن که دو شیوه زندگی است: «داشتن» یعنی دارا بودن مدرک، شغل، پول و یا پست. اما «بودن» به معنای یک شیوه زندگی و نوعی نگاه به هستی است. بودن، یعنی پذیرش مسئولیت انسان بودن که به معنای اندیشیدن و به معنای مسئولیت‌پذیری در مقابل درد و رنج دیگری است. این که در پیوند با دیگری درد او را احساس کنیم. اگر فقر، اعتیاد، زلزله، جنگ، ویرانی، خشکسالی و یا بحران محیط زیست است؛ آن انسانی، دانشگاهی است و آن بودنی، بودن است که بتواند با این دردها و رنج‌های جامعه، احساس درگیری وجودی کند. من وقتی می‌توانم نسبت به جامعه خویش، بودن خود را تحقق بخشم که درک کنم آرزوها، رؤیاها، غم‌ها و غصه‌ها، تنهایی و دوری‌های نسل امروز، انسان، زن یا مرد امروز، چیست و آنها را از آن خویش بدانم. بزرگی هرکس، به اندازه رنج‌هایی است که از جامعه در او سرازیر شده و سرشارش ساخته است.

وظیفه انسان دانشگاهی در نقد جامعه

انسان دانشگاهی باید جامعه را نقد کند. این نقد نه به معنای اعتراض بلکه به معنای مشارکت در جامعه از طریق خلق دانش، دلیل آوردن، ارتقاء ظرفیت شناختی و استدلالی جامعه و کمک به جامعه برای اینکه واقعیت‌های وجودی و تاریخی و فرهنگی و اجتماعی خودش را فهم‌پذیر کند. هیچ چیز به اندازه نداشتن درک از واقعیت در جهان پیچیده و جهان سیاره‌ای شده امروز، انسان را به نابودی نمی‌کشاند. به جامعه خودمان یا هر جامعه دیگری نگاه کنید؛ آنها که درکی از واقعیت جامعه خودشان نداشتند، خطرناک‌تر از هر بمب و هر جنگی، تاریخ، فرهنگ و انسان‌های جامعه خودشان را به ویرانی و نابودی کشاندند. برعکس، استاد دانشگاه کسی است که می‌تواند به جامعه خودش کمک کند تا واقعیت‌های خودش را فهم‌پذیر کند. هریک از رشته‌های دانشگاهی، از علوم اجتماعی انسانی گرفته تا علوم مهندسی و علوم طبیعی، علمی هستند که به ما در خلق زبانی کمک می‌کنند تا با آن بتوانیم درباره تجربه زیسته، واقعیت‌های وجودی و رخداد‌های جامعه آنگونه که هستند، گفتگو و صحبت کنیم.

استاد دانشگاه،
مسئولیت دارد
و احساس
مسئولیت
می‌کند. به تعبیر
کارل مانهایم،
فرهیختگی یعنی
دگرخواهی و
به مقداری که
ما در مورد
درگیری احساس
مسئولیت
می‌کنیم، به همان
نسبت می‌توانیم
احساس
فرهیخته‌بودن
کنیم. استاد
دانشگاه
کسی است که
تواند از طریق
تفکر مستقل،
نقادی و
گشوده‌کردن خود
به روی دیگران،
فهم دیگری
را امکان‌پذیر
نموده و جامعه را
فهم‌پذیر کند.

بنابراین وقتی دومین وظیفه استاد دانشگاه، نقادی جامعه خوانده می‌شود، به معنای فهم انتقادی و مستقل از واقعیت جامعه‌ای است که در آن زیست می‌کند و همین وظیفه دوم، مستلزم نوعی زندگی خاص و یک زیست-جهان خاص است و استادی که به دلیل تبختر یا تلقی‌ای که از خودش پیدا کرده، نمی‌تواند با گروه‌های اجتماعی ارتباط برقرار کند و صرفاً به دنبال موفقیت‌های فردی خودش است، این استاد نمی‌تواند استاد دانشگاه باشد چون با جامعه درگیر نیست. استادی می‌تواند استاد دانشگاه باشد و واقعیت جامعه را درک کند که با این واقعیت‌ها بده-بستان داشته باشد. در محیط‌های مختلف متعلق به گروه‌های مختلف اجتماعی زیست و تعامل برقرار کند و دردهای مردم را تجربه کرده باشد. کسی می‌تواند جامعه را نقد کند که جسارت و شهامت کافی برای ایفای نقش معلمی یا استادی داشته باشد چراکه قرار است سخنگوی واقعیت‌های جامعه باشد. اینکه «پارکر پارملر» به آن «شجاعت تدریس کردن» می‌گوید به این دلیل است که استادی که در کلاس درس، حاضر می‌شود باید این آمادگی را داشته باشد که آنچه را به عنوان واقعیت‌های زندگی اجتماعی، واقعیت‌های فرهنگی، سیاسی، تاریخی و تجربه‌های خود وجودی‌اش در میان جمع و در میان دانشجویان مشاهده و لمس می‌کند را بگوید حتی اگر برای او خسارت‌هایی در پی داشته باشد. از همین رو، به زندگی روزمره دانشگاهی، زندگی قهرمانی گفته می‌شود؛ لذا استاد دانشگاه کسی است که باید آمادگی گفتگو و صحبت صادقانه درباره واقعیت‌ها را داشته باشد و این کار را برای کسب منفعت، درگیری یا داشتن سهم بیشتری از قدرت یا ثروت، انجام ندهد بلکه به دلیل موقعیت معلمی یا استادی به این مهم دست زند و اینکه دانشجو باید صداقت و شجاعت را با هم در وی احساس و ادراک کند.

البته مهم‌تر از بعد شناختی، ایجاد ادراک حسی در دانشجویان است. به تعبیر «کین بین»، در کتاب ویژگی‌های اساتید برتر، درک حسی دانشجویان، بیشتر از درک شناختی‌شان اهمیت دارد. آنجایی که یادگیری عمیق و یادگیری پایدار است، جایی است که ادراک حسی به میدان می‌آید.

استادی دانشگاه و نقد دانش

نکته سوم به تعبیر «بارنت»، نقد دانش است. گفته شد استاد دانشگاه باید خودش، جامعه و دانش را نقد کند. چگونه و چه کسی می‌تواند دانش را نقد کند؟ او کسی است که علاوه بر اینکه استاد شیمی، فیزیک یا ریاضیات است دارای این قدرت است که از رشته خودش فراتر رود. یعنی بتواند با رشته‌های دیگر ارتباط برقرار کند و بتواند بین خودش و دانشکده‌ها و رشته‌ها و گروه‌های دیگر پل بزند. استاد یک موقعیت ارتباطی و تعاملی است. استادی و زندگی روزمره استادی، ارتباط برقرار کردن است و به تعبیر هابرماس، یک موقعیت گفتگوی دائمی است. آنکه شیمی خوانده می‌گوید من شیمی خوانده‌ام، آن هم شاخه خاصی و دیگر در دانشی سر رشته ندارم. نه هنر، نه ادبیات، نه تاریخ و نه ریاضیات، از هیچ کدام نمی‌دانم.

استادی که به دلیل تبختر یا تلقی‌ای که از خودش پیدا کرده، نمی‌تواند با گروه‌های اجتماعی ارتباط برقرار کند و صرفاً به دنبال موفقیت‌های فردی خودش است، این استاد نمی‌تواند استاد دانشگاه باشد چون با جامعه درگیر نیست.

فقط به دلیل اینکه دکترای شیمی آن هم در شاخه خاصی گرفته‌ام. این فرد هر چیزی می‌تواند باشد ولی استاد شیمی نیست چراکه استادی غیر از کشف کردن یک نظریه است. استاد فیزیک، شیمی، جامعه‌شناسی، روانشناسی، تاریخ یا هر رشته دیگر، کسی است که نقش میانجی و پل را دارد. استعاره مناسب برای استادی، پل است. پلی که از طریق آن دائماً بین دانش‌ها، دانشجویان، یادگیری-یاددهی، پیوند زده می‌شود. دانشکده‌ها، دیپارتمان‌ها، گروه‌های آموزشی و تمام آنچه اجتماع دانش را شکل می‌دهد، از طریق پلی به نام استاد پیوند می‌خورد. شیمی‌دان، فیزیک‌دان، ریاضی‌دان، مهندس یا پزشک و جامعه‌شناسی که نمی‌داند مقام استادی، مقام پل است نباید اخلاقاً در دانشگاه مسئولیت استادی را قبول کند.

نقد دانش، مستلزم داشتن رویکردهای متعدد به رشته تخصصی خود است: یعنی از دریچه دانش‌های دیگر به دانش خود نگریستن. یعنی جامعه‌شناس، انسان‌شناس، روانشناس یا فیلسوف باید بدانند در فضاهای دیگر چه می‌گویند و در مرحله بعد بتوانند مفاهیم، نظریه‌ها و روش‌ها را از دانش‌های گوناگون اخذ کند و در همان چارچوب یا پایگاه رشته خود، ادغام کند و از طریق این پل‌زدن، نوآوری کند که این نوآوری، فقط نوآوری نظری یا روشی هم نیست بلکه نوآوری حاصل از کلاس درس است و در تحلیل‌ها و بینش‌ها به وجود می‌آید. استاد دانشگاه کسی است که در کلاس درس امکان شیوه‌های تازه دیدن را فراهم می‌کند. بینش (insight) را هم آموزش می‌دهد نه اینکه صرفاً کلاس درس را با آموزش تکنیک به پایان رساند. متأسفانه علم را به تکنیک و فن تقلیل داده‌ایم و از این طریق دانش و دانشگاه و آموزش را به غایت ویرانی کشانده‌ایم. تصور کرده‌ایم اگر تکنیک یاد بگیریم و یاد دهیم، دانشمند یا استاد می‌شویم. استاد به کسی نمی‌گویند که تکنیک‌های فراوان می‌داند. استاد به کسی می‌گویند که از چشم‌انداز و یا بینش یا بصیرت معرفتی و از حکمت و خرد عملی برخوردار است و به این ترتیب کل منش و بینش او، در بیان و کلامش، در حرکات وجودی و کلاس درسش، در تعاملات و زندگی روزمره و گفتگوهای عادی‌اش هم آشکار می‌شود.

پس اولین شرط برای اینکه استاد دانشگاه بتواند دانش را نقد کند، اینست که بتواند بینش میان-رشته‌ای داشته باشد. دومین شرط استادی دانشگاه برای نقد دانش و به دنبال آن، ایجاد تجربه یادگیری عمیق و ایجاد شوق و عطش یادگیری، اینست که بتواند نه تنها از منظر دانش به دانش نگاه کند یا از منظر سایر دانش‌ها یا رشته‌ها به دانش تخصصی خود نگاه کند بلکه بتواند از منظر جامعه به دانش و رشته خودش نگاه کند و پرسش‌های اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در برابر رشته خویش قرار دهد.

استادی می‌تواند در کلاس درس، به دانشجویان بینش دهد که بتواند دانشجو را در موقعیت مکانی و زمانی که قرار گرفته، بفهمد و پرسش از اخلاق و جامعه و فرهنگ را در برابر نظریه‌ها، روش‌ها و فنون دانش یا رشته خودش قرار دهد و این مسئولیتی بزرگ است. این

اولین شرط برای

اینکه استاد

دانشگاه بتواند

دانش را نقد

کند، اینست که

تواند بینش

میان رشته‌ای

داشته باشد.

دومین شرط

استادی دانشگاه

برای نقد دانش

و به دنبال آن،

ایجاد تجربه

یادگیری عمیق

و ایجاد شوق و

عطش یادگیری،

اینست که بتواند

از منظر جامعه

به دانش و رشته

خودش نگاه کند

و پرسش‌های

اخلاقی، سیاسی،

اجتماعی و

فرهنگی در برابر

رشته خویش قرار

دهد.

که استاد بفهمد و ببیند که از منظر جامعه به شیمی، فیزیک، ریاضیات، پزشکی یا به مهندسی، به فلسفه جامعه شناسی یا روانشناسی نگاه کند و نگوید تخصصم اینها نیست، به سراغ یک جامعه شناس برو؛ این حرف ناشی از جهل است. آن استادی که می گوید رشته ام فیزیک است و نمی فهمم جامعه یعنی چه، او فیزیکدان هم نیست و استاد و معلم فیزیک هم نیست. استاد دانشگاه کسی است که آنقدر در جامعه، زندگی، تاریخ و فرهنگ خودش درگیر شده که می تواند پرسش اخلاقی- اجتماعی مطرح کند و بگوید این دانش برای جامعه و برای من چه پیامدی دارد. چه سود و چه زیانی دارد؛ این دانش، در اکنون و اینجای من ایرانی، در اکنون و اینجای من قزوینی، من آذربایجانی، من شیرازی یا هر جایی که قرار گرفته، چه دلالت ها و معنایی دارد. آن فیزیکدان، شیمی دان، جامعه شناس و روانشناس و فیلسوفی که قادر نیست ربط دانش را با زندگی واقعی مردمی برقرار کند که با او زندگی می کنند و دانشجویانی که به آنها آموزش می دهد، او استاد دانشگاه نیست.

ضرورت ادراک مفهوم ربط در مقام استادی

استاد دانشگاه، کسی است که بتواند مفهوم ربط (relevance) و پیوند را بفهمد. یکی از عللی که دانشجویان ما در کلاس های درس، سرخورده می شوند، اینست که استادان ما هنوز نمی دانند ربط یعنی چه و هیچ وقوف و تجربه ای ندارند که یادگیری مستلزم اینست که موضوع (subject) دانش، ربط خود را با دانشجو، شهر، منطقه، کشور و با تاریخ خودش روشن کند و این وظیفه یعنی وظیفه تعیین کردن ربط، یکی از مهمترین وظایف استادی است. آنجا که «بارنت» می گوید سومین وظیفه انتقادی استاد دانشگاه و خود دانشگاه اینست که دانش را نقد کند به این معناست که اول بتواند دانش خودش را از منظر جامعه نقد کند.

اما آخرین اقتضای نقادی، مستلزم نوعی خاصی از زیستن است. استادی، نوعی شیوه زندگی است. نوعی شیوه دیدن، فهمیدن، لمس کردن، نوع خاصی از زیست پذیر کردن و حس پذیر کردن زندگی است. استادی و معلمی، شیوه خاصی از بودن است. همه وظایف معلمی ایجاب می کند که زندگی به شیوه خاصی سامان داده شود و هر کس نمی تواند استاد باشد.

در کتابی که اخیراً از آراء میشل فوکو به نام میشل فوکو، زهد زیبایی شناسانه به مثابه گفتمان ضد دیداری به فارسی ترجمه شده،

آمده که فیلسوفان و استادان، تماماً از طریق شیوه زندگی شان نوع خاصی از اندیشه را خلق کردند و این کار را نه فقط از طریق کتاب هایشان بلکه از طریق شیوه خاص زیستن شان، انجام دادند و به این شیوه زیستن، زهد زیبایی شناسانه می گوید. یعنی معلمی شکلی از زهد و شکلی از ریاضت کشی است. معلمی و استادی شیوه خاصی از مراقبت از نفس است. استادی و معلمی کسب و حرفه و تکنیک نیست بلکه تجربه و شکل خاصی از زیستن است. درآمیختن با دانش، جامعه و دیگران است. استادی به معنای وجودی کلمه، پذیرش مسئولیت سنگین انسان بودن است. شاخه دیگر بحث بارنت در مورد نقد که با زندگی ربط دارد اینست که استاد وظیفه دارد جامعه را نقد کند. نه تنها خودش و دانش، که جامعه را باید نقد کند.

مهم ترین وظیفه امروزی علم: بسط پیوندهای هم زیستی

نقادی جامعه توسط استاد، یعنی بتواند جامعه را «مدل» و استدلال پذیر کند، فهم پذیر کند و زبانی برای جامعه فراهم کند تا جامعه مجبور نشود با شمشیر، زندگی خود را پیش برد، تا گروه ها از راه خشونت، با هم زندگی نکنند. مهمترین رسالت دانشگاه و علم در معنای امروزی کلمه، بسط پیوندهای هم زیستی است، گسترش مدارا و تسامح، بسط امکان گفتگوست.

معلمی و استادی جز این نیست که استاد در کلاس درس، برای دانشجویان مصداق و سرمشق مدارا باشد. تنوعات

زبانی، تنوعات دینی، تنوعات قومی و نژادی و تمام تنوعات انسانی، در رفتار وی تأثیری نگذارد. در کلاس درس، زن یا مرد بودن دختر یا پسر بودن، شیعه یا سنی بودن یا هرگونه دیگری، همه برای استاد، محترم باشد چون خود یادگیری مهم است. منش استادی در اینجا یعنی نقد جامعه‌ای که مدارا را نمی‌پذیرد و نقد جامعه‌ای که بر تعصب تأکید می‌کند. استاد با منشی و منش مداراجویانه و تساهل‌جویانه خود که در کل زندگی‌اش جاریست، امکان زیست همراه با مدارا را فراهم می‌کند. استادی دانشگاه به مثابه یک شیوه زیستن، ترویج و اشاعه گفتگو، ارتباط و چانه‌زنی است. استادی دانشگاه یعنی برجسته کردن نفس زبان در زندگی انسان. استادی دانشگاه یعنی نشان دادن اینکه وی با شیوه و منش زیست خودش می‌تواند سرمشقی برای انسانها باشد. استاد دانشگاه یک نفر نیست، یک ساختار است. مجموعه‌ای از ارزش‌ها، نگرش‌ها، باورها و معانی است که به آن فرهنگ استادی می‌گوییم. هر استاد، یک فرهنگ است، مجموعه‌ای از معناها و نمادهاست که در وجود عینی و مادی او تبلور پیدا کرده است. استاد دانشگاه، در هرکجا که تجربه یادگیری است، با وجودش معنا را خلق می‌کند و یادگیری را امکان‌پذیر می‌سازد. آن استادی که وجودش مانع یادگیری می‌شود، اگر حداقلی از تعهد به انسانیت داشته باشد باید کلاس درس را ترک کند، دوره‌ای برای خودش بگذارد تا بتواند از خودش مراقبت کند و خودش را آماده کند و بعداً در کلاس درس حاضر شود.

ممکن است این پرسش به ذهن‌تان متبادر شود که آیا در شرایط امروز زندگی که پول تعیین‌کننده بوده و نظام اداری از ما فقط رزومه و مقاله می‌خواهد، در چنین فضایی تجاری‌شده و سرمایه‌سالارانه که یادگیری به حاشیه رانده شده، آیا این تصور از استاد دانشگاه فقط یک تصور رمانتیک و خیال‌بافانه نیست؟ پاسخ خیلی روشن اینست که بله. به همین دلیل تعداد اساتید واقعی، اندک است. آنهایی که سرمشق شده و امکان یادگیری-یاددهی را ایجاد می‌کنند، اندک هستند. به همین دلیل در اسلام و ادیان دیگر گفته می‌شود آن کس که به من امکان یادگیری را آموخته، مرا بنده خودش کرده است. چون چنین شخصی که بتواند امکان یادگیری را ایجاد کند، به موقعیتی از لحاظ وجودی می‌رسد که ستودنی و دشوار است. استادی دانشگاه و معلمی در مقام انبیاست، یک استعاره نیست بلکه یک واقعیت است. این کلام را برای ستایش و خوشایند استادان نمی‌گویند بلکه یک یادآوری واقعیت وجودی است. مبالغه نیست. گفته می‌شود در این شرایط، برداشتی رمانتیک است و شدنی نیست. بله، نمی‌شود، دشوار است. ولی به همین دلیل که دشوار است، ارزشمند است.

استادان و معلمان دانشگاه باید بیش از سایر مشاغل عمومی و خدماتی، به عاملیت و مسئولیت خودشان تکیه کنند. از زندگی روزمره صحبت می‌کنم چون استادی که زندگی روزمره‌اش همراه با تجربه استادی نیست، در کلاس درس هم نمی‌تواند استاد باشد؛ استادی که در زندگی روزمره‌اش با کتاب مأنوس نیست، هنگام سخن گفتن به شیوه

■
 علمی و استادی
 جز این نیست
 که استاد در
 کلاس درس،
 برای دانشجویان
 مصداق و
 سرمشق
 مدارا باشد.
 تنوعات زبانی،
 تنوعات دینی،
 تنوعات قومی
 و نژادی و تمام
 تنوعات انسانی،
 در رفتار وی
 تأثیری نگذارد.
 منش استادی
 در اینجا یعنی
 نقد جامعه‌ای که
 مدارا را نمی‌پذیرد
 و نقد جامعه‌ای
 که بر تعصب تأکید
 می‌کند.

خاصی سخن نمی‌گوید یا آن تبلور وجودی‌اش در جامعه یک تبلور یادگیری- یاددهی نیست و یا شخصیت یادگیری- یاددهی ندارد، در کلاس درس هم نمی‌تواند استادی کند. استادی دانشگاه مستلزم اینست که یک برنامه، یک نظام، یک شیوه زندگی و مجموعه‌ای از سرمایه‌های فرهنگی در وجود وی به‌عنوان استاد شکل بگیرد. به‌خصوص اگر در خانواده این شخصیت وجودی، شکل نگرفته باید بعد از ورود به دانشگاه خصوصاً در دوره تحصیلات تکمیلی، این اتفاق بیافتد. استاد باید به تدریج بیاموزد و به دانشجویانش یاد دهد یادگیری یعنی چه، زندگی دانشگاهی یعنی چه، بودن دانشگاهی، انسان دانشگاهی و هویت دانشگاهی چیست. کسی می‌تواند استادی را استادی کند که معنای استادی را فهم کرده باشد؛ چراکه استادی فقط یک حکم کارگزینی نیست گرچه متأسفانه به حکم کارگزینی تقلیل پیدا کرده است. استادی یک موقعیت وجودی است که این موقعیت را باید بر ساخت و شکل داد. مقام استادی اعطاشدن نیست و هیچ دانشگاهی نمی‌تواند به کسی، مقام استادی را اعطا کند. استادی شکل می‌گیرد. این یک موقعیت است. از تجربه و زیست، شجاعت و دلیری، صداقت و مراقبت نفس، از احساس مسئولیت و اراده به دانستن و اراده به یادگیری در ما پدید می‌آید.

آن استادی که دغدغه‌های زندگی‌اش، درآمد یا ماشین مدل بالاتر، خانه لوکس‌تر یا هر چیز دیگری شبیه این باشد، می‌تواند هر چیزی باشد ولی نمی‌تواند استاد باشد. این یک انتخاب است که برای همه امکان‌پذیر نیست. یک انتخاب است. یا کسی این موقعیت وجودی و این زهد زیبایی‌شناسانه را می‌پذیرد یا انتخاب نمی‌کند. استادی را به کسی اعطا نمی‌کنند. مقام استادی، گرفتنی نیست، ساختنی است. استادی مدرک نیست، شخصیت است، منش است. استادی یک لحظه وجودی است که باید در فرد تحقق پیدا کند. همکارانی هستند که در ظاهر شیوه استادی را بلد هستند. خیلی زود مدارکشان را جمع می‌کنند، سوابق را درست می‌کنند، دانشیار و استاد تمام می‌شوند اما آیا واقعاً استادی اینست؟ همه می‌دانیم که این استادی نیست.

به تاریخ علم و دانش نگاه کنیم تا دریابیم استاد واقعی کیست. استاد واقعی کسی است که وقتی در کلاس درس حاضر می‌شود هنگام درس‌دادن، گاهی گریه می‌کند، گاهی می‌خندد، گاهی از فرط دلسوزی برای دانشجوی و برای دانش‌چنان به شوق می‌آید که فریاد می‌زند. بدن اگر بدن استادی باشد، باید چنان انرژی‌ای خلق کند که در زبان ما جاری شود. خونسرد نیست، خونگرم، عاطفی، حساس و معطوف به دیگری است. بنابراین استادی دانشگاه را با احکام کارگزینی اشتباه نکنید. استادی به معنای وجودی، اراده به استادی و معلمی می‌خواهد. نوعی خواستن، انتخاب و زندگی هدفمند است اما موقعیت ما، اکنون موقعیت استادی نیست.

آموزش عالی در کلیت خود، استاد دانشگاه پرورش نمی‌دهد مگر برای کسانی که آگاهانه‌تر و مسئولانه‌تر و هدفمندتر، زیست دانشگاهی را انتخاب کرده‌اند. گفتگو کردن، خواندن و

مقام استادی،
گرفتنی نیست،
ساختنی
است. استادی
مدرک نیست،
شخصیت است،
منش است.
استادی یک
لحظه وجودی
است که باید در
فرد تحقق پیدا
کند. همکارانی
هستند که در
ظاهر شیوه
استادی را بلد
هستند. خیلی
زود مدارکشان
را جمع می‌کنند،
سوابق را درست
می‌کنند، دانشیار
و استاد تمام
می‌شوند اما آیا
واقعاً استادی
اینست؟ همه
می‌دانیم که این
استادی نیست.

نوشتن، بحث کردن و استدلال کردن، بازی با کلمات و اندیشیدن را به عنوان زندگی انتخاب کرده اند. برای کسی که این مسیر را انتخاب کرده است، شیوه دیگر و امید دیگری در دانشگاه ها و در سیستم اداری و بوروکراسی ما وجود ندارد. یعنی هرچند به مقاله، کتاب و پروژه پاداش می دهند اما استادی که در کلاس درس، توانسته دانشجویی را متأثر کند و در او شوق و عشق یادگیری ایجاد کند، پاداش خاصی دریافت نمی کند. برای موقعیت های مدیریتی، پاداش وجود دارد، برای مقاله و محصولات و کالاها پاداش در نظر گرفته می شود اما برای پرورش انسان ها خیر. در فرم های ارتقاء نگاه کنید، جایگاه پرورش کجاست، رتبه اش را ببینید. استادی دانشگاه در این موقعیت امکان پذیر نیست چون بازار از ما آدم نمی خواهد، انسان هایی که واقعا منش و بینش و روش دانشگاهی دارند، نمی خواهد بلکه کاسب و تکنیسین می خواهد. در چنین شرایطی، استادی کار دشواری است.

دانشجویی که وارد دانشگاه شده و به کلاس درس می آید هم از خانواده و مدرسه یاد نگرفته که از دانشگاه به عنوان یک فضای یادگیری، گفتگو، فضای بودن و شدن انسانی خودش برای ارتقای خودش استفاده کند و با این پیش فرض، به دانشگاه نیامده است و این البته فاجعه است.

اما کاری که استاد دانشگاه انجام می دهد اینست که به دانشجویانش می گوید فرزندانم این محیط برای شدن انسانی تو، ساخته شده است، یک محیط

اخلاقی، محیط ارتقاء وجودی و محیط بالندگی است. فضایی برای برآمدن انسان است و نه صرفا تکنسین شدن، مقاله نویسی شدن و مسائلی که به عنوان علم، به فضای آموزش عالی، تحمیل شده است. در یک فضای جهانی که ما اصلا نفهمیدیم چگونه این گزند بزرگ شاخص سازی های کاذب و علم سنجی های کاذب را بر نظام آموزش عالی ما تحمیل کردند. اینها را علم محسوب کردیم و جهل را علم دانستیم. انسان را به حاشیه راندیم، یادگیری و یاددهی را فراموش کردیم و اکنون جامعه ای داریم که به گفته مسئولین، آسیب ها، دیگر عوام و دانشگاهی ندارد و هر دو به یک نسبت آلوده می شوند.

دانشگاهی که یادگیری- یاددهی را فراموش کند و کلاس درس را جدی نگیرد، دانشگاهی که انسان، بودن انسانی و تجربه اخلاقی دانشگاه را جدی نگیرد، عاقبتش همین است که چهار میلیون دانشجوی و ۱۵ میلیون دانش آموخته دارد اما بالاترین سطح آسیب های اجتماعی را در جهان دارا بوده و رکورد می زند. چون ما دانشگاهی ها، ما مدیران و ما مسئولان آموزش عالی ایران در این سالها نخواستیم که گوش بدهیم به اینکه یک فیزیکدان نمی تواند وزیر علوم و مدیر بشود؛ گفتمان مهندسی، گفتمان فیزیک و شیمی نباید و نمی تواند دانش آموزش عالی را بفهمد.

نیاز اساتید دانشگاه به آموزش

آن میزان و درجه که استادان نیاز به یادگیری دارند، دانشجویان نیاز ندارند. این واقعیتی است که باید آن را باور کنیم. چون اگر استادان بیاموزند چگونه یاد بگیرند، به تبع ایشان، دانشجویان هم یاد می گیرند. باید برای گسترش مباحث مربوط به یادگیری و آموزش، مربوط به کلاس درس و دانشگاه فکری کرد و اولین گام هم تشکیل کتابخانه ای است که حداقل کتاب هایی که در حوزه یادگیری- یاددهی و توسط وزارت علوم در این سه چهار سال اخیر، چاپ شده را در چندین نسخه قرار دهند و به مناسبت هایی هم به صورت رایگان به استادان و همکاران هدیه کنند تا بخوانند و متوجه شوند این فرآیند یک افسانه نیست یا یک خیال پردازی خام، یک شعر شاعرانه و یک امر رمانتیک نیست. دشوار است کسی که فیزیک یا شیمی خوانده، دریابد واقعا یادگیری یعنی چه اما به محض اینکه چندین کتاب در این حوزه بخواند، متوجه می شود واقعا کسی که مثلا شیمی می داند معنایش این نیست که لزوما فرآیند یادگیری- یاددهی را هم می شناسد. ■



Jo ph C r D M L n p e
H. Wall n. S. Shovig n. A. Wood
Q. P. G. n. Green
E. F. rate W. H. ude
James yce Ben rd Jim Syeg
W. r al Cz a Poon

در نگاه اول به نظر می‌رسد که صحبت از چیستی فرهنگ و اهمیت آن در میان متخصصان و اندیشمندان این عرصه عملی ناصواب و مسرفانه است و نباید حجم این سطور را به آن اختصاص داد. کاملاً آشکار است که فرهنگ مجموعه‌ای است از عقاید و باورهای اساسی، ارزش‌ها، آداب و الگوهای رفتاری ریشه‌دار و دیرپا و نمادها و مصنوعات که ادراکات، رفتار و مناسبات جامعه را جهت و شکل می‌دهد و هویت آن را می‌سازد؛ و بیش از سیصد تعریف دیگر فرهنگ را آقای داریوش آشوری در کتاب «تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ» بیان نموده است.

اما اگر لحظه‌ای درنگ کنیم و با نگاهی سیستمی و نظام‌مند به مجموعه گزارش‌های عملکرد ارائه شده توسط معاونین فرهنگی دانشگاه‌های کشور نگاهی دقیق‌تر نماییم؛ و آن‌ها را با گزاره‌های تعریف شده در فرهنگ مانند عقاید، باورها، ارزش‌ها، آداب، الگوها، مصنوعات، ادراکات، رفتارها و هویت مقایسه نماییم و سپس نتایج حاصل از پیمایش وضعیت فرهنگی اجتماعی دانشگاه‌ها را مرور نماییم؛ آن وقت شوکه می‌شویم! از چه

تی فرهنگ در

مهندس علی ماهرالنقش

دانشگاه

چیزی؟ بگذارید با هم مروری بر تعریف واقعی فرهنگ در دانشگاه بیندازیم و سپس آن را با آنچه باید باشد، مقایسه کنیم.

واقعیت فرهنگ در دانشگاه (نگاه موجود به فرهنگ در دانشگاه‌های کشور)

اگر بخواهیم «واقعیت» فرهنگی را که در دانشگاه‌ها تعریف شده و مبنای عمل نهادهای فرهنگی دانشگاه از جمله معاونت‌های فرهنگی (دانشجویی) است را تبیین کنیم باید به سراغ گزارش‌های عملکرد معاونین فرهنگی برویم. برای این کار با یک جستجوی ساده در اینترنت گزارش عملکرد معاونت‌های فرهنگی دانشگاه‌های مختلف را به دست آوردیم و با استخراج گزاره‌های مربوطه به مجموعه اقداماتی همچون «اجرای موسیقی، ارائه مشاوره فرهنگی به دانشجویان، برگزاری اردوهای علمی، تفریحی و زیارتی، برگزاری جشن‌های دانش‌آموختگی، برگزاری جلسات احکام، برگزاری دوره‌ها و کارگاه‌های آموزشی (زبان، خطاطی، نقاشی و...)، برگزاری سخنرانی‌های علمی و مذهبی، برگزاری کرسی‌های آزاداندیشی (مناظره و جلسات پرسش و پاسخ)، برگزاری مراسم شب شعر، برگزاری مسابقات کتاب‌خوانی، برگزاری مسابقات و اجرای فعالیت‌های قرآنی، برگزاری نشست و میزگرد، برگزاری نمایش و نقد فیلم، برگزاری نمایشگاه فرهنگی و هنری، برگزاری همایش‌های فرهنگی، بزرگداشت شهدا، عالمان و دانشمندان فرهنگی، توسعه انجمن‌های علمی دانشجویی، توسعه کانون‌ها و انجمن‌های مستقل دانشجویی، توسعه نشریات دانشجویی، حضور در المپیادهای فرهنگی ورزشی دانشجویان، حضور در جشنواره‌های فرهنگی دانشجویی، دعاخوانی در مسجد دانشگاه و خوابگاه‌ها، شرکت در برنامه‌های فرهنگی خارج از دانشگاه، گرامیداشت مناسبت‌های ملی و مذهبی (دفاع مقدس و انقلاب اسلامی و...)، نصب پوستر و پلاکاردهای تبلیغاتی» رسیدیم.

و ملاحظه می‌نماییم که انباشتی از فعالیت‌های رنگ و وارنگ فوق‌برنامه‌ای، در سبد کالای فرهنگی دانشگاه قرار گرفته است، آن هم بدون معین نمودن اهداف تعریف شده فرهنگی! به عبارتی اردوی دانشجویی برگزار می‌شود ولی بدون آنکه هدف فرهنگی‌مان از اردوی مذکور تعریف و شاخص‌دار شده باشد و در نتیجه حتی ممکن است نتایج ضد فرهنگی از آن استخراج شود. همایش و نمایشگاه برگزار می‌کنیم ولی غافل از نتایج فرهنگی مورد نظرمان هستیم؛ و بسیاری مثال‌های از این دست.

به عبارتی به نظر می‌رسد رابطه معنادار و تعریف شده‌ای میان فعالیت‌های فرهنگی دانشگاه (که من فعلاً نام فعالیت‌های فوق‌برنامه‌ای بر آن می‌نهم) و اجزای تبیین شده در تعریف فرهنگ (عقاید، باورها، ارزش‌ها، آداب، الگوها، مصنوعات، ادراکات، رفتارها و هویت) وجود ندارد.

از سوی دیگر اگر به سراغ پایش‌های مختلف انجام شده در حوزه فرهنگی اجتماعی دانشگاه‌ها برویم و نتایج بررسی وضعیت موجود مؤلفه‌هایی همچون هویت اجتماعی،

به عبارتی به
نظر می‌رسد
رابطه معنادار و
تعریف‌شده‌ای
میان فعالیت‌های
فرهنگی دانشگاه
و اجزای
تبیین‌شده در
تعریف فرهنگ
(عقاید، باورها،
ارزش‌ها،
آداب، الگوها،
مصنوعات،
ادراکات، رفتارها
و هویت) وجود
ندارد.

سرمایه اجتماعی، اعتماد، دین‌داری، اخلاق اجتماعی، فرهیختگی، سبک زندگی، سواد فرهنگی، سواد هنری و... را مطالعه کنیم و آنگاه با روندشناسی میزان تغییرات آن مؤلفه‌ها را در گذر ترم‌های تحصیلی ورود تا خروج دانشجویان نظاره کنیم؛ آن وقت متوجه می‌شویم کارکرد و اثربخشی فعالیت‌های فرهنگی (فوق برنامه‌ای) فوق‌الذکر اثر مثبت قابل قبولی در مؤلفه‌های فرهنگی دانشگاه نداشته است؛ اگر در بعضی موارد نگوییم که اثر منفی داشته است!

حقیقت فرهنگ در دانشگاه (نگاه مطلوب به فرهنگ در دانشگاه‌های کشور)

اما بر اساس اسناد بالادستی مصوب، «حقیقت» فرهنگ دانشگاه‌های کشور در تراز بسیار بالاتر از وضعیت موجود تعریف و ترسیم شده است. به طور مثال اجازه دهید گزاره‌های فرهنگی استخراج شده از «سند دانشگاه اسلامی» را بررسی اجمالی نماییم.

بعضی گزاره‌های فرهنگی استخراج شده از «سند دانشگاه اسلامی» مشتمل بر «احیای هویت تمدنی، ارتقاء خودباوری علمی، اعتلای وحدت ملی، تقویت عقلانیت، خردورزی و خلاقیت، عدالت محوری، بینش و بصیرت دینی و سیاسی، تربیت متخصصین متعهد، خلاق، متخلق، تربیت متفکر، ترویج آزاداندیشی و تضارب آراء در میان دانشگاهیان، تقدم تزکیه بر تعلیم، تقدم منافع ملی و مصالح عمومی بر منافع فردی و گروهی، تقویت بنیان خانواده، تمدن‌سازی، تولید دانش و فرهنگ تمدنی، جهاد علمی و ارتقای اعتماد به نفس ملی» است.

خوب است نگاهی هم به چشم‌انداز فرهنگی - تربیتی دانشگاه‌ها در همان سند بیندازیم: «خردورز، آزاداندیش و خلاق»، «با اعتماد به نفس علمی و ملی بالا و تأمین کننده استقلال علمی و خودکفایی کشور»، برخوردار از «هویت تمدن‌ساز اسلامی - ایرانی»، «الهام‌بخش در جهان اسلام»، «متعهد به آرمان‌های انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی»، «پرورش دهنده نخبگانی عالم، معتقد، متشعر و متخلق و مهذب» و «تجلی‌بخش الگوی سبک زندگی اسلامی - ایرانی».

پس مشخص شد که فرهنگ دانشگاه در تراز جمهوری اسلامی ایران، نگاهی جامع و متعالی به تمدن، اندیشه، هویت، عقلانیت، عدالت، تفکر، آزاداندیشی، تزکیه و اعتماد دارد؛ و این حقیقت فرهنگ دانشگاه است؛ اما آیا این حقیقت با آن واقعیت به چه میزان تطابق دارد؟

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

ملاحظه می‌نمایید که در نظام تعلیم و تربیت عالی کشور نگاه موجود به کار فرهنگی و امور فرهنگی، نگاه فوق برنامه‌ای و اوقات فراغتی است و نه نگاه فرهنگی؛ پس مشهود است که بین نگاه موجود و مطلوب به فرهنگ در دانشگاه تفاوت فاحشی وجود دارد و

فرهنگ دانشگاه

در تراز جمهوری

اسلامی ایران،

نگاهی جامع

و متعالی به

تمدن، اندیشه،

هویت، عقلانیت،

عدالت، تفکر،

آزاداندیشی، تزکیه

و اعتماد دارد؛

و این حقیقت

فرهنگ دانشگاه

است؛ اما آیا این

حقیقت با آن

واقعیت به چه

میزان تطابق

دارد؟



به نظر می‌رسد همین شکاف رویکردی
است که مانع اصلی رشد و تعالی فرهنگ در
دانشگاه‌ها شده است.

به عبارتی وقتی نگاه اوقات فراغتی
حاکم شد، برنامه‌های فوق برنامه‌ای (و
نه فرهنگی) آن‌هم بدون تعیین اهداف
متعالی و بدون شاخص‌گذاری را به دنبال
خواهد داشت؛ زیرا صرفاً به دنبال پر کردن
اوقات فراغت دانشجویان هستیم و خیلی
به دنبال ارتقاء شاخص‌های فرهنگی
نخواهیم بود؛ بنابراین حتی اجرای کامل

چنین برنامه‌هایی قطعاً فرهنگ دانشگاه و دانشگاهیان را به سمت اهداف متعالی فرهنگی رهنمون نمی‌شود؛ چرا که هیچ‌گونه رابطه معناداری میان اهداف و عملکردهای فرهنگی تعریف نشده است.

مثلاً مشخص نیست فلان فعالیت فرهنگی انجام شده در دانشگاه برای رشد و تعالی کدام مؤلفه فرهنگی بوده است؛ و طبیعتاً پس از آن هم نمی‌توان نتیجه اثربخشی آن فعالیت را اندازه‌گیری نمود و مثلاً اعلام کرد که این فعالیت فرهنگی موجب ارتقاء مؤلفه «الف» به میزان «ب» گردیده است.

بدیهی است که وجود چنین نگاه ضعیفی به فرهنگ، برنامه‌های سطحی و کم‌عمق را به دنبال خواهد داشت؛ و طبیعی خواهد بود که اجرای این امور فوق برنامه‌ای، نیازی به وجود ساختارهای قوی تشکیلاتی نخواهد داشت!

از سوی دیگر اگر نگاهی به پایش‌های مختلف و متنوع انجام شده در سطوح عالی و میانی نظام تعلیم و تربیت بیندازیم نتایج بررسی وضعیت موجود و روندشناسی میزان تغییرات مؤلفه‌هایی همچون هویت اجتماعی، سرمایه اجتماعی، اعتماد، دین‌داری، اخلاق اجتماعی، فرهیختگی، سبک زندگی، سواد فرهنگی و سواد هنری را مطلوب نمی‌یابیم؛ آن وقت متوجه می‌شویم کارکرد و اثربخشی فعالیت‌های فرهنگی (فوق برنامه‌ای) فوق‌الذکر اثر مثبت قابل قبولی در مؤلفه‌های فرهنگی دانشگاه نداشته است؛ اگر در بعضی موارد نگوییم که اثر منفی داشته است!

البته باید توجه داشته باشیم که تفاوت وضعیت مطلوب و موجود عمدتاً در جنس فعالیت‌ها نیست بلکه هدف و منظور از آن‌هاست. به طور مثال ممکن است همان فعالیت برگزاری اردوهای علمی و تفریحی انجام شود ولی با هدف ارتقاء هویت اجتماعی! بنابراین مشکل شکلی نیست بلکه رویکردی است. در چنین حالتی است که می‌توان به فعالیت‌های فرهنگی دیگری نیز اندیشید.

اما سؤالی مطرح می‌شود و آن اینکه برای نیل از نگاه موجود به فرهنگ (واقعیت) به نگاه معقول و مطلوب (حقیقت) چه باید کرد؟ جواب روشن است می‌بایست «بایدهای» ذیل را محقق نمود:

- باید نگاه فوق برنامه‌ای تبدیل به نگاه فرهنگی شود.
- باید نگاه ابزاری تبدیل به نگاهی هدف محور شود.
- باید فعالیت‌های فرهنگی در جهت دستیابی به اهداف کلان فرهنگی سازماندهی و پایش شوند.

- باید علاوه بر عملکردهای فرهنگی، به پیامدهای فرهنگی نیز توجه جدی داشت.
- باید پایش مستمر پیامدهای فرهنگی انجام شود.
- و محقق شدن این امور مستلزم سیستم و نظامی مدیریتی در حوزه فرهنگ است که ان شاء الله در مقاله بعدی به آن خواهیم پرداخت. ■

وقتی نگاه اوقات فراغتی حاکم شد، برنامه‌های فوق برنامه‌ای (و نه فرهنگی) آن هم بدون تعیین اهداف متعالی و بدون شاخص‌گذاری را به دنبال خواهد داشت؛ زیرا صرفاً به دنبال پر کردن اوقات فراغت دانشجویان هستیم و خیلی به دنبال ارتقاء شاخص‌های فرهنگی نخواهیم بود.

عقلانیت هنر

مقدمه

دیگر به دلیل آنکه پذیرش عوامل فرهنگی به میل درونی و رضایت افراد بستگی دارد، اعمال تغییرات دستوری در این حوزه به منظور دریافت نتایج خاص، غالباً ما را با نتایج غیرقابل پیش‌بینی مواجه خواهد نمود. از طرف دیگر، نهادها و گروه‌های اجتماعی و اعضای آنها طی فعالیت جاری خود، خواسته یا ناخواسته تأثیرات فرهنگی گاه گسترده‌ای در بین اجزاء جامعه دارند. این آثار اگرچه کاملاً قابلیت پیش‌بینی و اندازه‌گیری ندارند، اما وجود آنها نیز قابل انکار نیست. بنابراین، فعالیت یک نهاد فرهنگی اگر با شفافیت موضوع و هدف و با آگاهی و دقت نسبت به شرایط محیطی و در نظر گرفتن روش‌های اقناع مخاطب برنامه‌ریزی شود می‌تواند تا حدودی موثر واقع شود. در هر حال برآوردن انتظارات حداکثری در این زمینه ممکن نیست ولی به هر میزان موفقیت حاصل شود، ارزشمند است.

در حوزه معرفت، واژه‌هایی هستند که بدون آنکه بتوان تعریف دقیقی از آنها به دست داد، براساس توافقی نانوشته مورد پذیرش عموم قرار گرفته و موضوعات و مصادیق بسیار گوناگون و گاه متباینی را در برمی‌گیرند. «فرهنگ» نمونه‌ای از این واژگان است. قلمرو فرهنگ موضوعاتی نظیر زبان، موسیقی، ادبیات، مذهب، هنر، آیین، پوشش، معماری، خانواده، سنت، روابط اجتماعی، سبک زندگی و بسیاری موارد دیگر را شامل می‌شود. این‌گونه است که در مطالعات و فعالیت‌های فرهنگی لازم است موضوع مورد نظر دقیقاً مشخص شده باشد، در غیر این صورت و در شکل کلی، فرهنگ قابل بررسی نیست.

فرهنگ از یک مدل قابل برنامه‌ریزی و کنترل پیروی نمی‌کند. هنگامی که پدیده‌ای تحت یک مدیریت برنامه‌ریزی و کنترل قرار گیرد، این پدیده در یک مدل سیستمی تعریف می‌شود. یک سیستم دارای ورودی‌ها و خروجی‌هایی معین، با اندازه‌های عددی مشخص و تعریف شده است. شبکه‌ای از فرایندهای تغییر در دل هر سیستم موجب تبدیل ورودی‌ها به خروجی‌ها می‌شود و این‌ها همان برنامه‌هایی هستند که قابلیت مدیریت، اجرا و کنترل دارند. فرهنگ طبعی روان و آزاد دارد و به دلیل عدم امکان تبیین همه مصادیق آن و به دلیل کیفی بودن موضوعات و عدم امکان تطبیق آنها با مقادیر عددی نمی‌توان فرهنگ را در یک مدل سیستمی تعریف نمود. از سوی

افسانه پورنقشبند

سرپرست دفتر فرهنگ عمومی

دانشگاه صنعتی اصفهان

ایرانی



از آنجا که فرهنگ به صورت کلی قابل تعریف نبوده و برای رسیدن به یک تحلیل واقع بینانه و کاهش خطا در مسیر مطلوب باید موضوع فرهنگی مشخص و معلوم شده باشد، وقتی می‌خواهیم از فعالیت «فرهنگی» در «دانشگاه» صحبت کنیم باید هر دو بخش یادشده را به روشنی تبیین نمائیم.

دانشگاه به عنوان یک سیستم، عهده‌دار پرورش نیروهای متخصص و متعهدی است که از طریق گسترش علم و فناوری در فرایند توسعه و تأمین رفاه جامعه نقش فعال خواهند داشت. فرایند اجرایی و عملیاتی این سیستم که در جهت توسعه سرمایه انسانی است، با توجه به نوع ورودی‌ها و مقتضیات آن باید شرایطی را ایجاد کند که نتیجه آن یک محیط سالم آموزشی، اجتماعی و روانی برای کلیه دانشجویان باشد. لذا، ارتقاء روابط بهنجار اجتماعی که پیش‌نیاز و شرط لازم هرگونه تعهد اعم از تعهد اخلاقی، انسانی، دینی، شغلی و اجتماعی است، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از آنجا که آنچه در دانشگاه به عنوان فعالیت نهادهای فرهنگی انجام می‌گیرد باید در جهت رسالت و در راستای اهداف آن باشد، مهم‌ترین رویکرد فعالیت فرهنگی در دانشگاه، تمرکز بر توسعه سرمایه اجتماعی به منظور بهبود روابط، ایمن‌سازی، ایجاد مطلوبیت و افزایش کارایی در فضای آموزشی و محیط دانشگاه است. اگر ارتقاء سرمایه اجتماعی در دانشگاه موفقیت‌آمیز باشد، میتوان به توسعه آن در جامعه بزرگتر نیز امید داشت.

اکنون می‌توان گفت که وقتی از فعالیت فرهنگی در دانشگاه سخن می‌گوییم موضوع خاصی را برای آن برگزیده، هدف را بطور شفاف تعریف نموده و آنچه را که بر شناخت آسیب‌ها و بهبود سرمایه اجتماعی تأکید دارد، به یک موضوع علمی در حوزه علوم انسانی، تحویل داده‌ایم.

محور فعالیت فرهنگی در دانشگاه

از آنجا که احترام به هنجارهای جامعه به خواست افراد بستگی داشته و تابع اقناع و رضایت شخصی است، درک منفعت فردی و همراهی داوطلبانه در تعمیق آن ضروری است. بدون تردید، آگاهی‌بخشی، همیاری و تعهد رسانه‌ها، شبکه‌های ارتباطی و نهادهای فرهنگی نسبت به منافع متقابل فرد و جامعه و ارتباط بهنجار افراد با یکدیگر، یکی از موثرترین عوامل رشد سرمایه اجتماعی است. لذا، ثمربخشی فعالیت‌های فرهنگی اقتضا می‌کند همه فعالین این حوزه، حرکت

خود را در راستای یک چشم‌انداز مطلوب، واقع‌بینانه و در جهت منافع کلیه افراد تنظیم نمایند.

عقلانیت فردی و عقلانیت هنجاری

هر انسانی، صرف‌نظر از سطح نیازهای زندگی خود، در جهت برآورده‌سازی آنها تلاش نموده و برای آن توجیهی عقلانی دارد. هیچ فردی را نمی‌توان از پیگیری منافع مادی و معنوی زندگی منع نمود. عقلانیت فردی محرک انسان در نیل به اهداف و متضمن ادامه حیات او است. اگر فردی به نیازهای جسمی و معیشتی و دیگری به کسب اعتبار و موقعیت اجتماعی می‌اندیشد و اگر کسی به دنبال آرمان‌های انسانی و دیگری در پی تجربیات اخلاقی و معنوی، کسب معرفت و یافتن زوایای وجود خویش است، فصل مشترک همه، پاسخ به یک نیاز درونی، مصلحت‌اندیشی شخصی و به عبارتی محاسبه سود و زیان فردی است.

از مهمترین نیازهای جوامع بشری، وجود فضایی امن و آرام برای زندگی، فعالیت و رشد همه اعضای جامعه است. از شرایط لازم برای رسیدن به این هدف، تعدیل و اصلاح روابط اجتماعی با بهره‌گیری از عقلانیت هنجاری است. اگر فرد به این درک و باور برسد که مصالح و شرافت او تنها در یک جامعه سالم، امن، مرفه و محترم بدست خواهد آمد عقلانیت هنجاری ظهور می‌کند. عقلانیت هنجاری در عرصه عمل به معنای درک مسئولانه فرد از جامعه و سرنوشت آن و حس مسئولیت در قبال

عرف، قانون، ارزش‌ها و حقوق انسان‌ها است. عدم احساس تعلق به جامعه و پیامدهای رفتاری آن نظیر بی‌توجهی به حقوق و قوانین از نشانه‌های ضعف عقلانیت هنجاری است که گسترش آن به از دست رفتن سرمایه اجتماعی و در نهایت به فروپاشی اجتماعی خواهد انجامید.

عقلانیت هنجاری رویکرد اجباری و ارتباط مثبت و موثر فرد در جهت سالم‌سازی جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند. از این جهت عقلانیت هنجاری نیز براساس تشخیص مطلوبیت و محاسبه سود و زیان فرد تعریف می‌شود. سود و زبانی که از یک تدبیر برتر و جامع‌تر نسبت به عقلانیت فردی ناشی می‌شود. درواقع، عقلانیت هنجاری بلوغ عقلانیت فردی است.

عقلانیت هنجاری قدر مشترک اقلی است که افراد و اعضای یک جامعه را به سمت تعادل مصالح شخصی و جمعی هدایت خواهد کرد. عقلانیت هنجاری به‌منزله نوعی آرمان‌گرایی اخلاقی نبوده و متقابلاً نیز به‌معنای در حاشیه قراردادن فضایل اخلاقی و مراتب معنوی نیست، بلکه حداقل شرط لازم برای کسب هر فضیلتی در جهان امروز است.

هرچند پایبندی به عقلانیت هنجاری به تناسب شخصیت و زمینه‌های تربیتی افراد متفاوت است لکن این تفاوت نباید مانع تلاش در جهت توسعه آن باشد زیرا کسب هر توفیقی در این زمینه خود غنیمتی گران‌بها است. تکرار هنجارها به‌تدریج بصورت عادت ظهور یافته و در جامعه نهادینه خواهند شد. از آنجا که روابط

جاری افراد، گروه‌ها و نهادهای یک جامعه حاوی اثرات فرهنگی و اجتماعی متقابل است، انتظار این است که بسط عقلانیت هنجاری در امتداد زمان شتاب یافته و روندی فزاینده را پیماید.

دلایل لزوم تمرکز بر عقلانیت هنجاری در دانشگاه

- عقلانیت هنجاری عاملی است که در توسعه سرمایه اجتماعی و رشد سرمایه انسانی نقش مستقیم دارد و در حوزه فعالیت‌های فرهنگی دانشگاه، توسعه عقلانیت هنجاری مهمترین عامل در دسترس است.
- دانشگاه، جامعه‌ای متکثر و محل اتفاق خرده‌ها و اندیشه‌ها است لذا می‌تواند کارگاه مناسبی برای توسعه عقلانیت هنجاری باشد.
- در مقایسه با واژه فرهنگ، عقلانیت هنجاری برای همه افراد، به سادگی قابل تعریف و تبیین است.
- ارزیابی موفقیت در توسعه عقلانیت هنجاری از طریق شاخص‌های آماری امکان‌پذیر است زیرا میزان سنجش خود عمل عقلانی است و باطن و نیت عامل در آن موثر نیست.
- با توجه به شرایط سنی و نیز مدت حضور دانشجویان در دانشگاه، عینی‌ترین و موثرترین اقدام فرهنگی، تمرکز بر توسعه عقلانیت هنجاری است.
- احترام به هنجارها بر روابط اجتماعی اثر می‌گذارد و هر فرد می‌تواند نتایج رفتار خود را در بازخورد محیط دریابد. این ویژگی می‌تواند موثرترین عامل در رشد عقلانیت هنجاری در دانشگاه باشد.

پانویس

- مهمترین سرمایه‌های موجود در دانشگاه عبارت از سرمایه فیزیکی، سرمایه انسانی و سرمایه اجتماعی است.
- سرمایه فیزیکی شامل امکانات و دارایی مادی و قابل تملک، اعم از ابنیه، تأسیسات، لوازم، برنامه‌ها و تسهیلات آموزشی است.
 - سرمایه انسانی هم از نظر فردی و هم از لحاظ گروهی، سطح و میزان دانش، مهارت، رفتار، شخصیت و مجموعه صلاحیت‌های فرد و یا اعضای یک گروه است که در کیفیت، حاصل و برآیند زندگی و فعالیت آنان تأثیر مستقیم دارد.
 - سرمایه اجتماعی به مجموعه عوامل موثر در رفتار گروه‌های اجتماعی نظیر ارتباطات بین افراد، احساس هویت واحد و تفاهم مشترک، هنجارها و ارزش‌های گروهی، اعتماد، همکاری و احترام متقابل اشاره دارد. ■

ترجمه، معرفی کتاب

نقد و

}

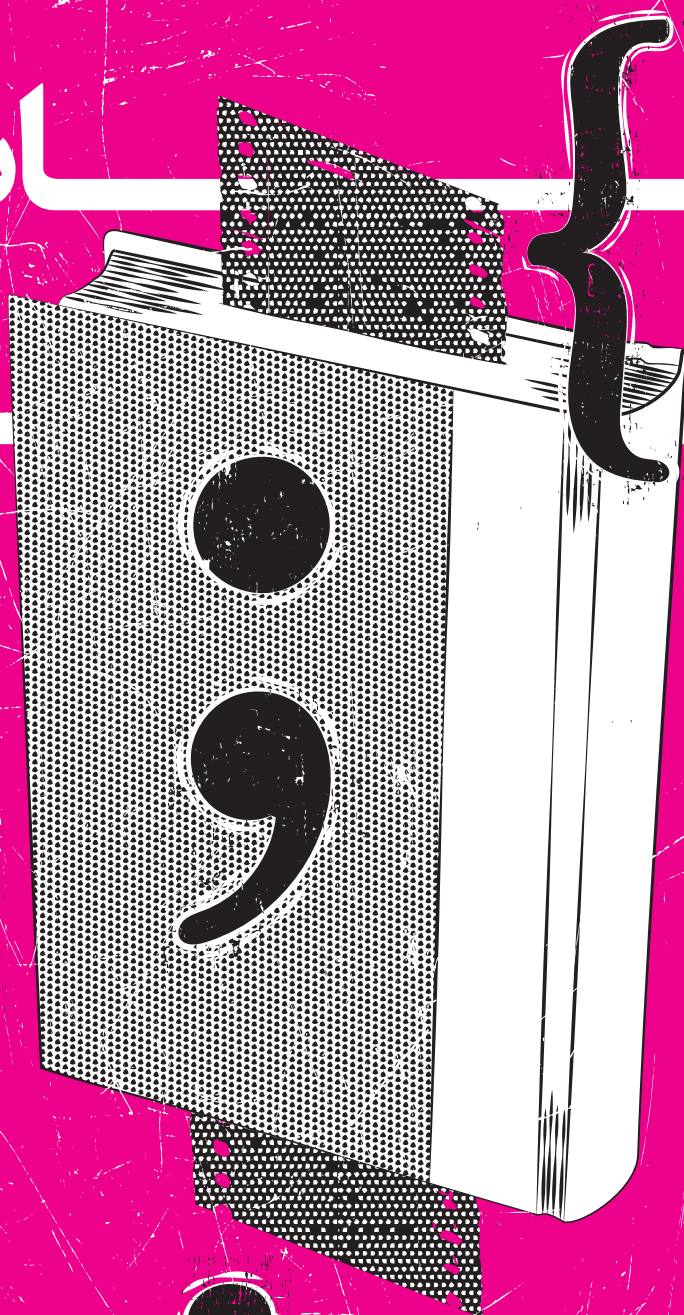
⋮

»

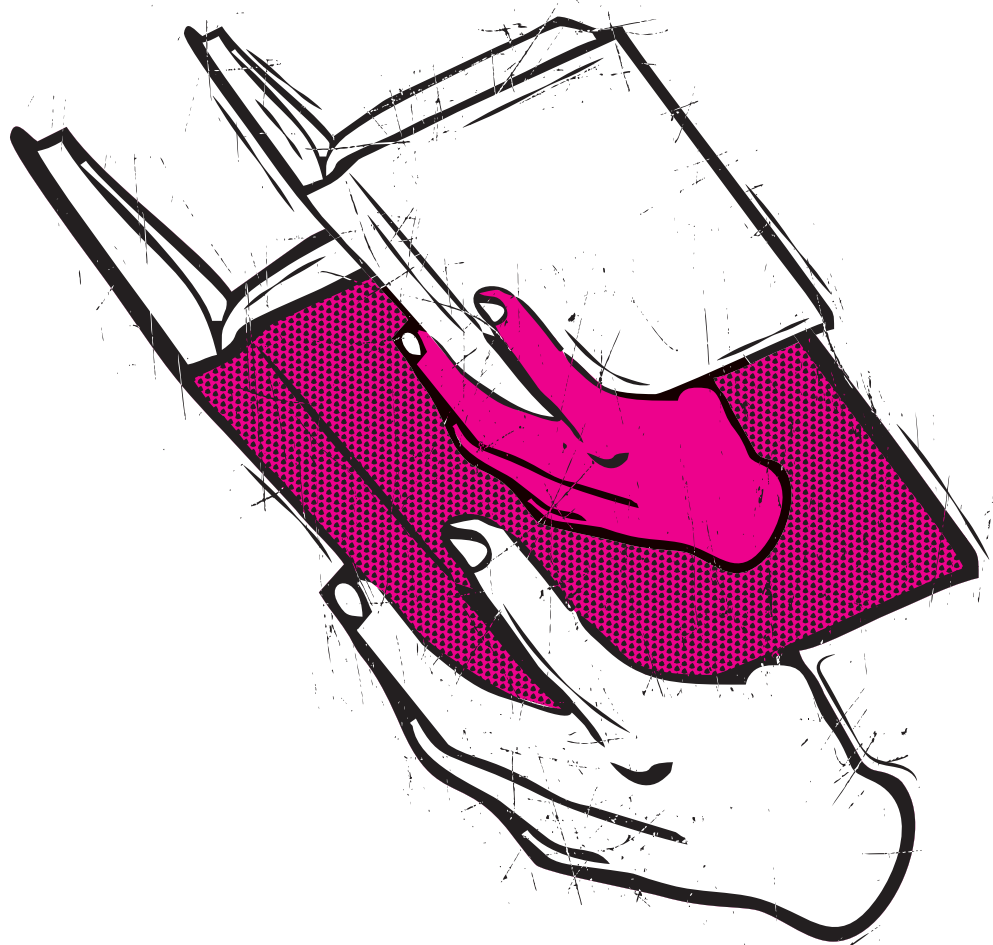
;

(

ابو
سلم



استاد از دانش



جوشدن

محمد معماریان

چه می‌آموزد؟

کتی اسمال، استاد انسان‌شناسی دانشگاه ایالتی آریزونا، شمالی، پس از پانزده سال تدریس در آن دانشگاه بزرگ، از دست دانشجویانش به عذاب آمده بود. آنها رفتارهای عجیب و غریبی داشتند: سر کلاس غذا می‌خوردند، درس‌هایشان را نمی‌خواندند و در بحث‌های کلاسی، ساکت می‌نشستند. اسمال احساس کرد که با یک فرهنگ کاملاً غریبه روبروست. به همین خاطر تصمیم گرفت همان کاری را انجام دهد که انسان‌شناسان در مواجهه با یک فرهنگ متفاوت انجام می‌دهند: او زندگی با اهالی آن فرهنگ را برگزید. اسمال به عنوان دانشجوی تازه‌وارد ثبت نام کرد، به خوابگاه رفت، در سلف غذا خورد و در طول یک سال، کلاس‌های متعددی برداشت. با این تجربه، از طرفی مشکلات عام دانشجویان برایش تداعی شد که در دوره دانشجویی خودش از سر گذرانده و در سال‌های تدریس از یاد برده بود و از طرف دیگر فهمید که در این روزگار، دانشجوی بودن از جهاتی با دوران دانشجویی او فرق دارد. او کشف‌ها و مشاهدات ارزشمندش را با نام مستعار ربکا نیتان در کتاب «سال اولم: یک استاد از دانشجویان چه آموخت» ثبت و ضبط کرد که در سال ۲۰۰۵ توسط انتشارات پنگوئن در ۱۸۶ صفحه منتشر شد.

اسمال در مقدمه کتابش می‌نویسد که ثبت نام به عنوان دانشجو در یک دانشکده دیگر، «مبدأ این فهم جدید نزد من شد که حتی پس از پنجاهمین سال تولدم هم می‌توانم دانشجو باشم و مابقی دانشجویان کمابیش با من به عنوان هم‌نوع خودشان برخورد کنند... افراد دیگری هم بوده‌اند که در مقام استاد به پژوهش درباره زندگی در پردیس‌های دانشگاهی

پرداخته‌اند، اما من می‌خواستم پردیس را حتی‌الامکان از دریچه چشم دانشجویان ببینم». این پژوهش با دید قوم‌نگاری می‌تواند برای مدیران نظام آموزش عالی و سایر اساتید نیز مفید باشد. اسمال خلاصه این تجربه خود را در این کتاب طی هفت فصل شرح داده است که فصل هفتم آن با عنوان «درس‌هایی از سالی که دانشجوی تازه‌وارد بودم» به تشریح دریافت‌های او از این آزمون تجربی می‌پردازد. در ادامه، گزیده‌ای از فصل هفتم این کتاب را مطالعه می‌کنید.

مشخصات کتاب‌شناختی:

Rebekah Nathan (2005) My Freshman Year: What a Professor Learned by Becoming a Student, Penguin Books, 186 pp.

پس از یک سال دانشجویی، تابستان رسیده و من دوباره «معلم» شده‌ام. مشغول آماده‌کردن یک معرفی برای کلاس انسان‌شناسی در ترم پاییز هستم که قبلاً هم درس داده‌ام. تصور می‌کنم وارد کلاسی با حدود نود دانشجو می‌شوم: منتظر دیدن معلم جدیدشان نشسته‌اند و وقتی وارد می‌شوم اتاق ساکت‌تر می‌شود، دانشجویانی که می‌خواهند مشکل تداخل واحدهای درسی را حل کنند می‌گویند به چه دلیل باید به کلاس بیایند.

به سرفصل‌های قدیم، یادداشت‌های قدیم و تکلیف‌های قدیم نگاه می‌کنم و فکر می‌کنم که چه تغییری باید بدهم. بیش از محتوا، دلواپس پیش‌فرض‌هایی هستم که در تاروپود برنامه کلاس تنیده شده‌اند. من معمولاً کلاس ظهر روزهای سه‌شنبه و پنج‌شنبه را برمی‌دارم و قبل یا بعد آن در دفترم هستم. محتوای مطالعاتی را به دقت تقسیم‌بندی می‌کنم تا تعداد مناسبی مقاله یا فصل در هفته معین کنم که هم قابل مطالعه و هم با محتوای درس کلاسی‌ام، منطبق باشند. کلاس را سر وقت شروع می‌کنم تا دانشجویان از تأخیر پرهیز کنند و محتوای جلسه بعدی را از همان جایی شروع می‌کنم که جلسه قبل تمام شده است تا منطق و پیوستگی روایت حفظ شود. به همین خاطر همیشه برایم عجیب است که انگار دانشجویان اصلاً یادشان نیست در جلسه قبل چه گذشته است و فقط تعداد کمی از آنها آنچه را که باید مطالعه می‌کردند، خوانده‌اند و تقریباً هیچ‌یک از دانشجویان دوره کارشناسی به دفترم سر نمی‌زنند مگر اینکه نمره لازم داشته باشند.

ولی اکنون پدیده‌ای را می‌بینم که قبلاً به چشم نمی‌آمد. در بازه دو کلاس انسان‌شناسی روزهای سه‌شنبه تا پنج‌شنبه، من فقط یک کلاس دیگر داشته‌ام و حداقل مدتی از روز چهارشنبه را به تنظیم درس روز پنج‌شنبه اختصاص می‌دادم ولی دانشجویانم حداقل چهار کلاس دیگر در این مدت داشته‌اند و در این بین کارهای مطالعاتی و تکلیف‌های دیگری انجام داده‌اند؛ بعید نیست شاغل هم باشند یا برنامه‌ای جانبی را هم طی کرده باشند.

از تجربه یک سال دانشجویی‌ام یاد گرفته‌ام که دانشجو اگر در کلاس حاضر باشد، یادش باشد که کدام کتاب و دفتر را بیاورد و بتواند به اتوبوسی برسد تا سر وقت در کلاس حاضر شود، احساس می‌کند دانشجوی شایسته و بایسته‌ای است. کلاس که تمام می‌شود، سوار

خدمات و

سیاست‌های

دانشگاه باید

به صورت مستقیم

به فرهنگ

دانشجویی گره

بخورد. به اعتقاد

من سیاست

آموزشی نمی‌تواند

بر نسخه‌های

نا-دقیق یا

آرمانی از کیستی

دانشجویان اتکاء

کند و مسائل

دانشجویان

را باید با درک

کامل‌تری از

جایگاه آن مسائل

در فرهنگ

دانشجویی

تحلیل کرد.

می‌رود؟ در کلاس و پیش از موعد مقرر، یادآوری می‌کردم چه بخوانند. آیا فرصت ندارند به کتابخانه بروند؟ کپی‌های کاغذی و آنلاین مقاله را آماده می‌کردم ولی اکثر دانشجویان یا آنها را نمی‌خواندند، یا آن قدر دقیق نمی‌خواندند که به درد بحث کلاسی بخورد.

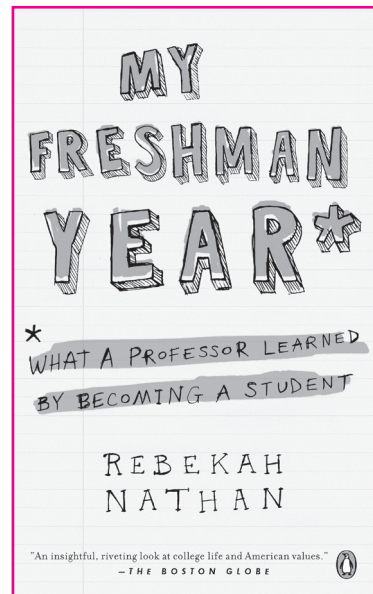
در یک سال دانشجویی‌ام، از بقیه دانشجویان می‌پرسیدم که چه ملاحظاتی در تصمیم مطالعه‌شان اثر می‌گذارد. در این مصاحبه‌ها، دریافتم که آنها تکالیف مطالعه‌شان را شوخی نمی‌گیرند، اما چند پرسش در ذهن‌شان می‌گذرد که تصمیم بگیرند بخوانند یا نه:

- آیا از این مطلب، امتحان گرفته می‌شود؟
- آیا برای انجام تکلیف، به خواندن این مطلب نیاز دارم؟
- آیا سر کلاس مستقیم درباره‌اش بحث می‌کنیم، آن هم بحثی که باید شخصاً و مستقیماً درباره‌اش نظر بدهم و اجرای یک «نمایش» برای آن بحث، کفایت نمی‌کند؟

● اگر پاسخ همه این پرسش‌ها منفی باشد، دانشجویان آن مطلب را نمی‌خوانند، فارغ از دانشجویان علاقمندی که استثناء هستند. معمولاً استاد توضیح جدی به دانشجویان نمی‌دهد که چرا تکالیفش مثل تکالیف سایر کلاس‌ها، اولویت دارد.

● راه‌حلی برای رفع مشکل مطالعه یافته‌ام. یعنی تکلیف‌ها را مطابق آن چیزهایی تعیین کنم که واقعا در کلاس‌هایم استفاده می‌کنم و در عین حال بحث‌های کلاسی بیشتری برای استفاده مستقیم و نفع‌بخش از آن محتوایی در جریان بیاندازم که «واقعا و جداً» می‌خواهم دانشجویان درباره آن مطالعه کنند. اکنون می‌فهمم چرا «راه‌حل‌های» سابق رفتار آنها را عوض نمی‌کرد: من مثل بسیاری از همکارانم، راه‌حلی برای مشکل دانشجویان طراحی می‌کردم که به ریشه اصلی مشکل نمی‌پرداخت.

● اینجا مسأله سیاست‌گذاری مطرح می‌شود. بی‌تردید اساتید خاص واقعا زندگی برخی دانشجویان خاص را عوض می‌کنند اما در کل به‌نظم رابطه استاد-دانشجو نقش نسبتاً کوچکی در تجربه زندگی دوره کارشناسی در یک دانشگاه بزرگ بازی می‌کند. تجربه‌ام نشان می‌دهد که خدمات و سیاست‌های دانشگاه باید مستقیماً به فرهنگ دانشجویی گره بخورد. به اعتقاد من سیاست آموزشی نمی‌تواند بر نسخه‌های نا-دقیق یا آرمانی از کیستی دانشجویان اتکاء کند و مسائل دانشجویان را باید با درک کامل‌تری از جایگاه آن مسائل در فرهنگ دانشجویی تحلیل کرد. ■



یک اتوبوس دیگر می‌شود تا به کلاس دیگرش برسد. وقتی در دفترم هستم، او سر یک کلاس دیگر نشسته است که استادش دقیقاً سر وقت شروع می‌کند تا دانشجویانش تأخیر نکنند.

دانشجویان به تدریج این مهارت را یاد می‌گیرند که چه کارهایی الزامی است و از چه کارهایی می‌توانند صرف‌نظر کنند. بدین ترتیب تصمیم می‌گیرند که چه وقت و در چه شرایطی بیش از حد انتظار برای کلاس وقت بگذارند. طبیعتاً دانشجو این تصمیم را براساس منافع و اولویت‌های خودش می‌گیرد، اما رفتار و ساختار کلاس من هم بر نحوه اولویت‌بندی کارهای او تأثیر می‌گذارد. به عنوان مثال، مطالعه برای کلاس را در نظر بگیرید. خواندن یا نخواندن، مسأله این است! تجربه تدریس‌ام به من ثابت می‌کرد تعداد افرادی که تکالیف مطالعه‌شان را انجام نداده‌اند، نگران‌کننده و تعجب‌آور است. آیا یادشان

کتاب‌دانش



بخش معرفی کتاب در هر شماره نشریه «فرهنگ دانشگاه»، به معرفی آخرین آثاری اختصاص خواهد یافت که در گفت‌وگوها، یادداشت‌ها یا موضوع اصلی نشریه به آنها اشاره شده است و یا به حوزه دانشگاه ارتباط مستقیم دارند.

۱- توسعه کمی دانشگاه: از دانشگاه نخبگان تا دانشگاه توده

دست‌یافتن به کتابی درباره کمیت و کیفیت در آموزش عالی، کار چندان آسانی نیست. این دسترسی را اما پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی با انتشار کتابی با نام «دانشگاه نخبه، دانشگاه توده» نوشته مرتضیٰ مردیها و محبوبه پاک‌نیا در سال ۱۳۹۶، امکان‌پذیر ساخته است. کتابی که در پشت جلد آن، چکیده‌ای راهنما آمده که نشان می‌دهد دوگانه کمی-کیفی در آموزش عالی، مساله‌ساز شده و نمی‌توان نسبت به آن بی‌اعتنا بود. از یک سو به نظر می‌رسد انتخاب میان آنها ناگزیر بوده و از سوی دیگر، چه بسا نتوان هیچ‌کدام را به نفع دیگری فروگذار. به هر حال نویسندگان بر آن هستند که این انتقاد به صورت عام مطرح بوده که افزایش کمیت و توده‌ای شدن آموزش عالی، بحران‌های متعددی به وجود آورده و در همه دوران‌های تقاضای ورود به آموزش عالی تا پس از حضور دانشجویان در دانشگاه، در سطوح اولیه و پس از آن در دوره‌های عالی‌تر و سپس در حیطه دانش‌آموختگانی که در جست‌وجوی اشتغال هستند، ادامه می‌یابد. اما به نظر نمی‌رسد که

این کتاب برای حل مشکل، به سراغ راه حل ساده و مشخصی رفته باشد و انگار توسعه آموزش عالی و همه‌گیر شدن آن را امری ناگزیر می‌داند: «بنابراین، راه حل آسانی وجود ندارد که یک‌بار برای همیشه مشکل را حل کند. چنین می‌نماید که کشورهای در حال توسعه، حتی اگر نظریه و روش مسلط نوسازی را قابل نقد بدانند

همچون کنکور نیز توجه مولفان این کتاب را برانگیخته و آفات کنکور و رابطه کنکور با ساخت جامعه نیز در نخستین فصل این کتاب مورد توجه قرار گرفته است. مطالبی که با معرفی منابع غنی در انتهای کتاب، مورد توجه پژوهشگرانی قرار خواهد گرفت که علاوه بر شناخت تحولات دانشگاه، مفاهیم و منابع اصلی مرتبط با تغییرات آموزش عالی در جهان و زیست بوم ما را جست و جو می کنند.

۲- دانشگاه، ارتباطات و توسعه ملی در ایران

مجید تهرانیان معتقد است امکان ایجاد و رشد دانشگاه به عنوان «عقل نقاد» جامعه جدید در ایران، همواره با پرسش های جدی در درون و بیرون خود روبه رو بوده است. از نظر وی، دانشگاه نهادی است زنده و پویا که سلامت و بیماری اش در گرو محیط و فرهنگی است که در آن به حیات خود ادامه می دهد. با این پیش فرض است که این مؤلف نتیجه می گیرد در فرهنگ مساعد و فرهنگ های گشوده و دموکراتیک، دانشگاه نهادی فعال و خلاق بوده و نقش های چندجانبه و متمایز و مشخص دارد که هیچ کدام نمی تواند جای خالی دیگری را پر کند. در مقابل این فرهنگ، فرهنگی قرار دارد که نام فرهنگ نامساعد را از نویسنده دریافت می دارد و فضایی بسته و تنگ برای دانشگاه رقم می زند، دانشگاه تبدیل به نهادی می شود که «گرفتار ناهمگنی و کژکارکردی نقش هاست».

مجید تهرانیان که تحصیل کرده «هاروارد» بوده و در دانشگاه

و حتی اگر به شیوه های ویژه ای در مسیر توسعه معتقد باشند، از عرضه انبوه آموزش ناگیرند. زیرا نوسازی در هر روایت متصور یا ممکن یا موجود از آن، از منظر پیشرفت دانش فنی، محتاج تربیت نیروی انسانی متخصص و دانشمند است و از منظر پیشرفت دانش عمومی، نیازمند تربیت شهروند فرهیخته و جامعه پذیر است و این هر دو در گرو توسعه آموزش اولیه، متوسطه و عالی است».

این کتاب که در هشت فصل، تالیف شده هم به نهاد دانشگاه در کلیت جهانی آن پرداخته و کارکردهای دانشگاه را در کل مورد اشاره قرار داده (فصل دوم)، هم به داوری درباره اقتضائات دانشگاه نخبه و دانشگاه توده و مفاهیم مهمی چون دانشگاه بحران زده و دانشگاه بحران زا پرداخته (فصل سوم و چهارم) و درنهایت به مقایسه علوم انسانی و اثباتی (فیزیکی) و تفاوت تحقیق در این دو علم پرداخته است. علاوه بر این مفاهیم کلی، مصادیقی

دانشگاه، ارتباطات و توسعه ملی در ایران

مجید تهرانیان
به کوشش هادی خانیکی



جهان مدرن آغاز می‌شود: «دانشگاه یکی از نهادهای اصلی مدرنیته و محل تعامل میان دانش، فرهنگ و جامعه است. کارکرد تخصصی و علمی دانشگاه همواره مورد توجه و تمرکز بوده و بیشتر به دانشگاه به مثابه نهاد تولید علم تخصصی و متخصص حرفه‌ای تاکید شده است. مطالعات نشان می‌دهد که دانشگاه واسطه و محل تعامل و ترکیب دانش تخصصی و سنت‌های فرهنگی جامعه است. از این منظر، دانشگاه نهادی فرهنگی است». تاکید بر فرهنگی بودن نهاد دانشگاه است که سیاست‌گذاری فرهنگی درباره آن را به امری ضروری و فوری تبدیل می‌سازد: «دانشگاه به مثابه نهاد متولی جامعه‌پذیری شهروندان، علاوه بر کارکرد جامعه‌پذیری علمی، نقشی کلیدی در تربیت شهروندان آینده جامعه و متولیان آن دارد. به همین سبب دانشگاه در امتداد مدرسه یک نهاد

«آکسفورد»، زمانی را به پژوهش و مطالعه در حوزه ارتباطات و آموزش عالی پرداخته، سال‌های زیادی بر روی موضوع هویت و جهانی‌شدن ارتباطات کار کرده است. در راستای همین مطالعات و زمینه‌های علمی است که منتج به تهیه و گردآوری کتابی درباره دانشگاه، به همت هادی خانیکی از مجموعه مقالات وی شده که بیش از همه در پی پاسخ به یک پرسش مهم تاریخی است: «دانشگاه برای برآوردن کدام نیاز جامعه و کشور تاسیس شده است و در کدام سوی کیفی و کمی باید توسعه یابد؟» این کتاب از فصل‌های چهارگانه‌ای تشکیل شده که در پیوند انضمامی و مفهومی با یکدیگر قرار دارند. فصل اول به موضوع پیچیده مهاجرت نخبگان «فرار مغزها» می‌پردازد و علت‌های مختلف آن را می‌کاود. فصل دوم ضمن مروری تاریخی بر تکوین مفهوم «دانشگاه» و کارکرد آن در جوامع سنتی و صنعتی در غرب می‌کوشد دست به مطالعه‌ای تطبیقی درباره فرآیند تاریخی شکل‌گیری دانشگاه در ایران بزند. در این فصل نگارنده یک‌بار دیگر به موضوع «فرار مغزها» می‌پردازد و تلاش می‌کند با نگاهی به آینده چشم‌اندازی از توسعه نظام دانشگاهی در ایران ترسیم کند. این آینده‌نگری در فصل سوم با نام «نقش دانشگاه در توسعه ملی» ادامه یافته و در انتها، کتاب با فصل چهارم که خود متشکل از سه نوشتار مجزا است به پایان می‌رسد که مضمون عمده آن عبارت است از نسبت رسانه‌ها با توسعه علمی و آموزشی در ایران که بیش از همه به توضیح نقش رسانه‌های ارتباطی در توسعه نهاد آموزش عالی پرداخته است. کتاب «دانشگاه، ارتباطات و توسعه ملی در ایران» از سال ۱۳۹۷ توسط انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی تهران روانه بازار نشر شده است.

۳- سیاست فرهنگ در آموزش عالی

پرسش‌های جدی و مهم درباره سیاست فرهنگ در دانشگاه، از سوی کسی که هم سابقه سال‌ها کار اجرایی در حوزه سیاست‌گذاری فرهنگی در دانشگاه‌ها دارد و هم در بعد نظری، درباره آن مطالعات و پژوهش‌های گسترده‌ای داشته، ذیل کتابی با عنوان «سیاست فرهنگی در دانشگاه ایرانی» پاسخ‌هایی درخور، یافته است. پاسخ‌هایی که در اثر تالیفی سیدضیاء هاشمی، استاد دانشگاه تهران، بر مبنای چنین پیش‌فرض‌ها و توصیفاتی از موقعیت دانشگاه در

سیاست فرهنگ در دانشگاه ایرانی

رویکردی فرهنگی به آموزش عالی

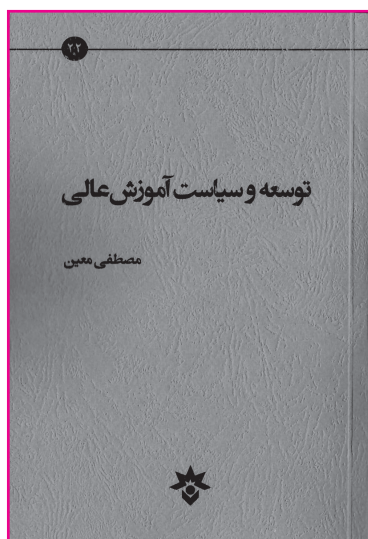
سید ضیاء هاشمی



محروم می‌کند و گاه سبب آسیب دیدن جامعه نیز می‌شود: «تاسیس دانشگاه مدرن در ایران با هدفی فرهنگی یعنی رشد و توسعه فرآیند ملی‌سازی همراه بود و بعد از انقلاب اسلامی هم در خدمت اهداف و ارزش‌های انقلاب و دین تعریف شد». ولی اشکالاتی بر شیوه‌های سیاست فرهنگی وارد بوده است: «ازجمله اینکه مدل این سیاست‌گذاری فرهنگی در آموزش عالی ایران، از بالا به پایین و در نهایت الگویی تک‌صدایی بر آن حاکم بوده است: درکی ایجابی، ارزشی و نخبه‌گرایانه از فرهنگ وجود داشته و در هر دوره‌ای، ذیل فرهنگ مطلوب و آرمانی در سیاست‌گذاری‌های رسمی و غیررسمی در دانشگاه ایرانی دنبال شده است». همین زمینه و متن سیاست فرهنگ در آموزش عالی، به فضای نزاع و تعامل میان گفتمان‌های مختلف و گروه‌های گوناگون بر سر تعریف فرهنگ مطلوب و آرمان‌های نهاد دانشگاه، در جریان بوده و به پویایی جریان پویای فرهنگ‌های دانشگاهی در ایران، منجر شده که روایت‌گر بخشی از حیات خلاقانه دانشگاه ایرانی، به مثابه یک نهاد پیشرو و پیشگام در تولید و توسعه فرهنگ بوده است. در نهایت این سیاست فرهنگ، باید جانب چشم‌اندازی را بگیرد که «از یک سو تعادلی میان کارکردهای فرهنگ دانشگاه و بستر کلان جامعه ایران و نیازهای آن ایجاد کند و از سوی دیگر مانع از تقلیل تنوع خلاق فرهنگ‌های دانشگاهی به یک مدل خاص و محدود از فرهنگ شود». دغدغه نویسنده در حفظ و توسعه چندصدایی و تکثر فرهنگی در متن دانشگاه بوده تا بستری برای رقابت و خلاقیت در زمینه فرهنگ ایرانی اسلامی و در راستای ارزش‌های متعالی جامعه و به دور از تنگ‌نظری‌های گروهی و حزبی فراهم شود.

به این منظور، در فصل‌های پنج‌گانه این کتاب، ضمن ارائه تعاریف فرهنگ، رابطه فرهنگ و دانشگاه و ترسیم شرایط و جایگاه امروز دانشگاه ایرانی در شرایط بین‌المللی شدن آموزش عالی (فصل اول)، تشریح شده است. در بخش دوم به توضیح بسترهای مشارکت در فرهنگ دانشگاهی و ضرورت توسعه فرهنگ نقد از طریق رشد کرسی‌های آزاداندیشی و رشد بصیرت در میان دانشجویان در دانشگاه، پرداخته و به مثابه ابزاری برای توسعه دانشگاه، این مفهوم را در فصل سوم، تشریح کرده و رابطه آن را با تحول و علوم کاربردی توضیح داده است. بخش چهارم، مبانی نظری رابطه اخلاق و دانشگاه را هم از منظر

کلیدی در تولید و توسعه فرهنگ جامعه است». همه این تلقی و توصیفات، بیانگر آن است که دانشگاه را باید در رابطه با فرهنگ درک کرده و در همین رابطه برای آن سیاست‌گذاری کرد، چراکه «توجه بیش از حد به وجه تخصصی و کارشناسی علم و دانشگاه، سبب غفلت از وجوه مهم فرهنگی و تربیتی آن شده است. این مساله را نه تنها در دانشگاه‌های ایران بلکه در دانشگاه‌های سراسر جهان می‌توان به اشکال مختلف دید». اما جهانی‌بودن این موضوع، سبب غفلت از آن در ایران نشده و در ایران مدرن، چنانچه نویسنده کتاب در مقدمه آورده، رویکرد فرهنگی به دانشگاه به صورت آگاهانه مورد توجه بوده، چراکه تجربه‌های جهانی و محلی بیانگر آن است که دانشگاه در هر صورت یک نهاد فرهنگی است و غفلت از وجه فرهنگی با مداخله غلط در آن، جامعه را از ظرفیت بالقوه عظیمی برای رشد و توسعه

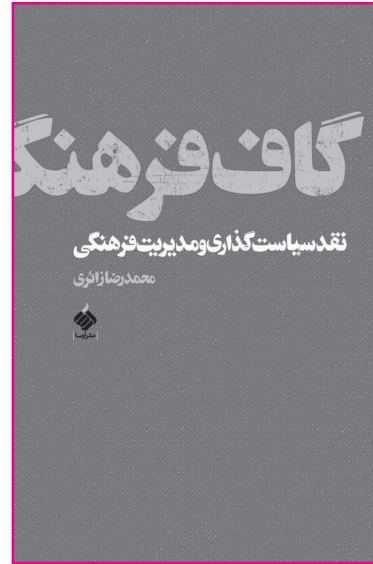


کارآمد میسر می‌شود «چون توسعه انسانی محور اصلی برنامه‌ریزی توسعه متوازن فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی است و سرمایه‌گذاری در آموزش عالی، تحقیقات و تولید و نوآوری علمی از بالاترین ارزش افزوده برخوردار است». البته این کتاب وی را که در سال ۹۷ توسط پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم منتشر شده باید در تکمیل و راستای کتاب دیگری با نام «تاریخ شفاهی آموزش عالی ایران به روایت مصطفی معین» دید که به همت انتشارات «فرهنگ صبا» و در سال ۹۳ توسط پدram الوندی منتشر شده است. کتابی که با رویکردی گفت‌وگو محور، به تنظیم روایتی بی‌واسطه از مهم‌ترین مسائل توسعه علمی و تحول نظام آموزش عالی و تحقیقات کشور پرداخته و به‌طور منظم تجربه‌ها و رهیافت‌های نظری و راهبردهای علمی در حوزه آموزش عالی و تحولات گوناگون این بخش را بررسی کرده است.

درون دینی و هم از زاویه جهانی توصیف کرده و درنهایت با یادکردن از مصادیق مهم فعالیت دانشجویان در دانشگاه‌های کشور، به داوری درباره دشواری‌های کار فرهنگی در دانشگاه پرداخته و در انتهای فصل پنجم، به حیطه‌ها و ابزارهای مدیریت فرهنگی در دانشگاه اشاره کرده است.

۴- توسعه و سیاست آموزش عالی

هنگامی که درباره سیاست‌گذاری در آموزش عالی گفت‌وگو می‌شود افرادی که در این زمینه ذی‌نفع بلکه در سطح مدیریت کلان، برنامه‌ریز و مدیر اجرایی بوده‌اند، تجربیات متنوع و ارزشمندی دارند. مکتوب‌کردن این تجربیات حتی اگر در قالب گفت‌وگوهای شفاهی یا تقریر سخنرانی‌ها انجام پذیرد، به انتقال این تجربه‌های مدیریتی و سطح کلان کمک می‌کند. بدون شک دکتر مصطفی معین، در نقش وزیر اسبق علوم که محدوده‌ها و ضرورت سیاست‌گذاری را به‌خوبی می‌شناسد در کتاب «توسعه و سیاست آموزش عالی» به نحوی شایسته این انتقال تجربه را انجام داده است؛ به‌ویژه که علاوه بر ارائه گزیده‌ای از سخنرانی‌های تخصصی در زمینه توسعه علمی، اسناد مهمی از جمله سند توسعه ملی ایران را ضمیمه این کتاب کرده است. اگر به گفته معین «دانشگاه، امروز جزء جدایی‌ناپذیر از روندهای توسعه‌ای است»، بنابراین توسعه پایدار و فراگیر، از طریق دانشگاه و نظام آموزشی و پژوهشی پاسخ‌گو و



۵- گاف فرهنگ

همه کتاب‌هایی که در دو سه سال اخیر در حوزه سیاست فرهنگی نوشته و چاپ شده، زبان علمی و دشواری ندارند. یکی از این آثار مکتوب که برای مخاطب عام نوشته شده و سیاست‌گذاری فرهنگی را با زبانی قابل فهم برای توده مردم بیان کرده «گاف فرهنگ» است که توسط نشر آرما منتشر شده است. بیشترین حجم این کتاب که پس از مقدمه در ۱۰ بخش، به همت امیر محزونیه گردآوری شده، در اصل تحریر سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها و باز نشر مقالات محمد رضا زعفری است که برخلاف تفاوت تاریخ و زمان نوشته‌ها و گفته‌ها که از سال ۷۵ تا ۹۶ را دربرمی‌گیرد، در کل فضای کتاب، لحن انتقادی و ویژه این روحانی، همچون نخ تسبیح این مطالب متنوع عمل می‌کند. مخاطب این کتاب، برعکس کتاب‌های تخصصی که در بخش معرفی کتاب این شماره آمده، همه کسانی هستند که حتی بدون تخصص مدیریت فرهنگی و دخالت مستقیم در عرصه سیاست‌گذاری فرهنگی و اجتماعی، فعالیت در زمینه‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی دارند. محزونیه این مقالات را گردآوری و با نظارت زعفری در چند بخش دسته‌بندی کرده تا حرف نگفته‌ای درباره فرهنگ نمانده باشد. به نظر می‌رسد در کنار نیاز به کتاب‌های تخصصی در حوزه نظری که برای تبیین مفاهیم پایه و بررسی نظریه‌های مختلف و مباحث تئوریک مدیریت فرهنگی، ضرورت دارد، انتشار کتاب‌هایی نیز اهمیت دارد که دغدغه‌ها و گرایش‌های مخاطب را به سوی مسائل واقعی و نیازهای عینی جامعه و میدان عمل در حوزه فرهنگ، با زبانی ساده و قابل فهم سوق دهد. برخی از عناوین و موضوعات این کتاب، عبارت است از سیاست‌ها و راهبردهای فرهنگی، مخاطب‌شناسی، دین و فرهنگ، مدیریت فرهنگی، تولیدات فرهنگی، اولویت‌های فرهنگی، مراکز فرهنگی و مردمی. ■

مخاطب کتاب

«گاف فرهنگ»،

برعکس

کتاب‌های

تخصصی که در

بخش معرفی

کتاب این شماره

آمده، همه

کسانی هستند

که حتی بدون

تخصص مدیریت

فرهنگی و دخالت

مستقیم در عرصه

سیاست‌گذاری

فرهنگی و

اجتماعی،

فعالیتی در

زمینه‌های

مختلف اجتماعی

و فرهنگی دارند.

رو به رهایی

نقد فیلم «انجمن شاعران مرده»

محسن ظهرائی

دبیراسبق کانون فیلم دانشگاه صنعتی اصفهان

و منتقد سینما



نمایش یکسال از دوران دبیرستان چند جوان آمریکایی در مدرسه شبانه‌روزی ولتون، در فیلم «انجمن شاعران مرده»، بستری برای به چالش کشیدن قواعد خشک و نامنعطف سیستم آموزشی آمریکای دهه ۵۰ میلادی است. جوانان مدرسه ولتون، به دنبال راهی برای رهایی از چارچوب قوانین شبه‌الهی دبیرستان می‌گردند. این تناقض در عقیده، خودش را در همان ابتدای فیلم نشان می‌دهد. جایی که نیل با همراهی دوستانش قوانین چهارگانه این سیستم آموزشی را مسخره می‌کند. مسخره‌بازی، نفرت، خرابکاری و کثافت‌کاری جایگزین سنت، افتخار، انضباط و سرافرازی می‌شود تا خشم دانش‌آموزان از سیستم نمایان شود. معلم تازه‌وارد زبان انگلیسی آقای جان کیتینگ (با بازی به یادماندنی رابین ویلیامز) در همان جلسه اول شروع به شکستن قواعد می‌کند. بدون آنکه طبق سنت گذشتگان خود را معرفی کند، شروع به سوت زدن کرده و جلسه اول را خارج از کلاس برگزار می‌کند. کیتینگ از رهایی حرف می‌زند. از بیرون کشیدن عصا به زندگی و اعتقاد به یک عبارت: «کارپیدیم» - *carpe diem* - دم را غنیمت بشمار- و این عبارت سرلوحه این جوانان عاصی می‌شود. جوانانی که با ترس و لرز قواعد مدرسه را می‌شکنند تا محفلی خصوصی در غاری نزدیک دبیرستان شکل دهند؛ محفلی که در آن شعر خواندن حرف اول را می‌زند.

آن غار نمناک، سرد و هراس‌آور چه دارد که مکانی امن برای جوانان می‌شود؟ چه نیرو و انگیزه‌ای به این جوانان، قدرت و جسارت ساختارشکنی می‌دهد تا عضوی از انجمن شاعران مرده شوند، خود را به تاریخ دانش‌آموزان جسور مدرسه ولتون وصل و احساسات نابی را تجربه کنند؟ بی‌شک اشتیاق به تجربه آزادی. لحظه‌گریز از محیط چارچوب‌بندی‌شده خوابگاه/دبیرستان و رفتن به وعده‌گاه انجمن شاعران مرده که شاعران را از گور بیدار می‌کند و بزمی شبانه را رقم می‌زند، جسارت می‌خواهد. جسارتی که کیتینگ به دانش‌آموزان می‌دهد؛ جسارتی که بهای آزادی است.

فصل بعدی قاعده شکستن در جلسه دوم شکل می‌گیرد. جایی که کیتینگ از جوانان می‌خواهد که روی میز بایستند و دنیا را به شکل تازه‌ای ببینند. «من این بالا ایستادم تا بتوانم به چیزها متفاوت بنگرم». آنچه مدام از سوی والدین و مسئولین مدرسه با نیتی خیرخواهانه به دانش‌آموزان گوشزد می‌شود، کنترل امیال و اشتیاق‌هاست: کلاس‌های فوق‌برنامه باید کنسل و تفریحات اضافه حذف شوند. نتیجه این چارچوب‌بندی، چیزی جز کشته‌شدن خلاقیت نیست. این سیستم آموزشی بیش از آنکه دانش‌آموزی توانمند برای ورود به دانشگاه و سپس جامعه تربیت کند، نوعی سرخوردگی را در ذهن تک‌تک‌شان خواهد کاشت. دیگر جسارتی وجود نخواهد داشت که به واسطه آن پا را خارج از مسیر

تعیین شده بگذارند و چیزی تازه خلق کنند. طبیعتاً پیش از خلق چیزی تازه باید به طبیعت به شکلی تازه نگریست. باید محیط را به شکلی دیگر بررسی کرد. باید حتی شکل راه رفتن بخصوص خود را کشف کرد. این‌ها درس‌هایی است که کیتینگ به شاگردانش می‌دهد.

آنچه کیتینگ را به معلمی محبوب بدل می‌کند علاوه بر این جسارت‌بخشی، ایجاد نوعی رابطه دوستانه و صمیمی با تک تک دانش‌آموزان است. کیتینگ، «تاد» را وادار می‌کند تا جلوی جمع شعر بخواند. تاد باید فریاد بزند و شعرش را به گوش همه برساند تا بر ترس خود غلبه کند. موفقیت پشت ترسش ایستاده است. کیتینگ با بچه‌ها فوتبال بازی می‌کند و برخلاف معلم‌های پیشین گاهی محیط چارچوب‌بندی شده کلاس را با محیط باز عوض می‌کند. او به عنوان معلمی که پیش از این، آن طرف میز نشسته و به امیال و اشتیاق‌های دانش‌آموزان شناخت دارد، به دنبال راهی برای بروز استعدادهای فردی می‌گردد نه مسیری برای یکسان‌سازی دانش‌آموزان. یک سیستم بسته تلاش می‌کند تا به بهانه ایجاد نظم، استعدادهای مختلف را به رسمیت نشناسد و عناصر شبیه به هم بسازد اما سیستمی پویا و خلاق مدام بر استعدادهای فردی تاکید می‌کند. بی‌شک یک سیستم باز و بدون قاعده ممکن است هیچ‌گاه به نتیجه نرسد. کماینکه تلاش‌های هر یک از دانش‌آموزان نتایج غم‌باری را به بار می‌آورد. «دم را غنیمت بشمار» به صورت کلی ترمببخش نمی‌شود. شاید تنها کسی که در بین دانش‌آموزان برآیند مثبتی از «کارپدیم» به دست می‌آورد تاد باشد. تاد بر ترسش غلبه می‌کند و شخصیتی اجتماعی‌تر از خودش می‌سازد. اما سوال آنجاست که ناکارآمدی این سیستم تازه تا چه اندازه ماحصل بروز آزادی است؟ چقدر فضای بسته و چارچوب‌بندی شده از سوی مسئولین و والدین تخریب‌گر عمل می‌کند؟

نیل مثال مناسبی برای ارزیابی است. او عاشق تئاتر است و اولین تجربه او نشان از استعداد ویژه‌اش می‌دهد. صحنه خوشحالی نیل از به‌دست آوردن نقش اول تئاتر با کارگردانی حساب‌شده پیترویر عشق عمیق نیل را به بازیگری به ما نشان می‌دهد اما رفتاری سرکوب‌گرایانه از سوی پدر مستبد، او را به تباهی می‌کشاند. در این بین سیستم دبیرستان نامنصفانه برای مُبراکردن خود مجبور به مقصر جلوه دادن کیتینگ و ایده آزادی بخش او - دم را غنیمت بشمار - می‌شود. این جدایی غم‌انگیز معلم خلاق از مدرسه به لحظه‌ای شگفت‌انگیز در فیلم تبدیل شده است. جایی

که کیتینگ نومیدانه کلاس درس را ترک می‌کند اما بذر جسارتی که در دل دانش‌آموزان کاشته شده در همان لحظه به طرز غرورآفرینی شکوفا می‌گردد. انجمن شاعران مرده این بار برخلاف آن مقاله نابخردانه در روزنامه مدرسه، به شکل درستی از پيله پنهان خود بیرون می‌آید و کیتینگ را مثل رهبری قدرنادیده بدرقه می‌کند: ای ناخدا، ناخدای من. تاد به عنوان مثالی موفق از سیستم تازه، شروع‌کننده این جسارت است.

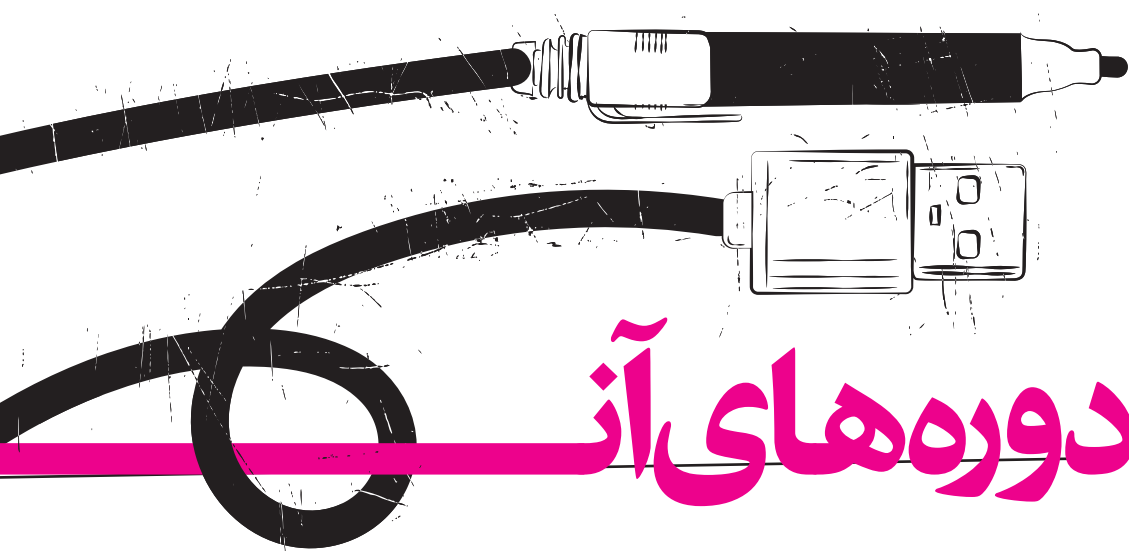
مردم معمولی: آثار مخرب نخبه‌پروری جابرانه

آنچه نیل را به تباهی می‌برد نوعی از کمال‌گرایی در وجودش است که حاصل فشار والدین و مدرسه است. کمال‌گرایی یکی از عوامل مخربی است که سیستم آموزشی آمریکا را تهدید می‌کرده و فیلم‌هایی متنوع با این محوریت در دهه‌های مختلف ساخته شده‌اند. یکی از نمونه‌های درخشان این نوع فیلم «مردم معمولی» - ordinary people - ساخته رابرت ردفورد محصول سال ۱۹۸۰ است. تقریباً یک دهه پیش از ساخته شدن انجمن شاعران مرده فیلمی با فضایی نسبتاً مشابه با تاکید بر فشار خانواده‌ها برای شاگرد زنگ کردن دانش‌آموزان. در انتهای دهه ۹۰ فیلم مگنولیا - magnolia - ساخته پل توماس اندرسون اشاره دیگری به این نخبه‌پروری و اثرات مخرب آن دارد. در مگنولیا پسر بچه‌ای در مسابقه تلویزیونی اطلاعات عمومی شرکت می‌کند. او به طرز شگفت‌آسایی نخبه

است و جواب همه سؤالات را می‌داند. اما در کنار این پسر بچه، برنده ده سال پیش این مسابقه زندگی تباه‌شده و نومیدانه‌ای دارد و از پس خرج زندگی خود هم برنمی‌آید. این ناکامی و سرخوردگی حاصل نخبه‌پروری است. نخبه‌پروری که والدین هم نقش پررنگی در پدیدار شدن آن دارند. انگار، ناکامی‌های والدین این ایده را در ذهن‌شان ایجاد می‌کند که با آماده کردن شرایط ایده‌آل برای تحصیل فرزندان‌شان می‌توانند عناصر مطلوب و موافقی در جامعه پرورش دهند و به شکلی ناکامی خود را جبران کنند. تفکری که در سال‌های اخیر در کشور خودمان هم به جدیت دنبال می‌شود. سندروم شاگرد اول بودن، منجر به یک سرخوردگی عمومی در بین دانش‌آموزان و دانشجویان شده است. تلاش دیوانه‌وار دانش‌آموزان برای کسب رتبه‌های برتر تحصیلی علاوه بر آنکه برای شکست‌خوردگان این عرصه، سرخوردگی تمام‌عیار به بار می‌آورد منجر به فرار عمومی برندگان این رقابت از کشور شده چرا که این تلاش در تحصیل در محیط کار و جامعه پاسخی درخور پیدا نمی‌کند. «مردم معمولی» قصه پدر و مادری است که پس از فقدان یکی از فرزندان‌شان فشار شدیدی به فرزند دیگر می‌آورند. فشاری که فراتر از هدف عاقبت به خیری فرزند حاصل شکست‌ها و ضعف‌های درونی والدین است. آن‌ها او را علی‌رغم علاقه‌اش، به کلاس‌شنا و فوق‌برنامه می‌فرستند و از او انتظار رتبه اول در همه زمینه‌ها را دارند. فشاری که اجازه نفس‌کشیدن به فرزند را

نمی‌دهد. اما باید دید موفقیت به چه شکلی تعریف می‌شود. آیا بروز استعداد در زمینه‌ای که علاقه در آن وجود دارد منجر به آرامش ذهنی و رضایت درونی می‌شود یا کسب رتبه اول در مسابقات تعریف شده پیشین بدون وجود بستری مناسب برای پیشرفت؟ نیل عاشق تئاتر است اما پدرش مستبدانه می‌خواهد او را به مدرسه افسری بفرستد. این نیروی قدرت‌مند سنتی از کجا پیدا شده است؟ انجمن شاعران مرده با تصاویری از نقاشی‌های دیوار کلیسای مدرسه آغاز می‌شود. مسئولین مدرسه مدام به افتخار و گذشتگان اشاره می‌کنند. این یک دور باطل در مدرسه ولتون است. تلاش برای بازتولید عناصری که ناکامی خودشان در زندگی باعث شده که فشاری کورکورانه بر فرزندان خود بیاورند تا اندکی طعم کامیابی را بچشند. چرخه معیوب و ناکارآمد یک سیستم آموزشی اشتباه، مدام به بازتولید عناصر نامطلوب منجر می‌شود. این سیستم چاره‌ای ندارد که عنصر خلاق و متفاوت را نامطلوب جلوه دهد تا ناکارآمدی خودش زیر سوال نرود. مدیر مدرسه تنها راهی که برای کنترل اوضاع می‌شناسد تنبیه فیزیکی دانش‌آموزان، بازخواست کردن آن‌ها در برابر والدین‌شان و اخراج معلم است. این شکل برخورد حاصل یک ایده سرکوب‌گرانه است: هر پاسخی که خلاف قوانین مدرسه باشد محکوم به سرکوب است حتی اگر به نقضی از سیستم فعلی اشاره داشته باشد و حتی اگر نیتی خیرخواهانه و اصلاح‌گرانه در وجودش نهفته باشد. مقاومت در برابر تغییر، همان عنصری است که به بازتولید سیستم معیوب منجر می‌شود و طبیعتاً بیشترین ضرر در این چرخه به دانش‌آموزان و پس از آن به جامعه وارد خواهد شد.

جوانان مدرسه ولتون در زیر نور ماه از حصارشان بیرون و همچون ارواح به دل جنگل می‌زنند. ترس خود را زیر ذرات درخشان نور ماه پشت سر می‌گذارند و به غار استعاری فیلم پناه می‌برند. در شب اول آن‌ها سردرگم هستند و نمی‌دانند که چطور باید از این آزادی بهره ببرند. شاید تمام مدت زمان فیلم و حتی بیشتر، نیاز باشد تا جوانان با قدرت آزادی خود، معقولانه رفتار کنند. باید تجربه کنند و در کنار تجربه، عشق ورزیدن به خود را بیاموزند. دست‌آویختن به آزادی نیاز به تجربه و ترسیدن دارد و این ترسیدن یک عمل دوطرفه بین دانش‌آموزان و مسئولین است. به هر حال حتی اگر این آزادی با طلوع خورشید از بین برود، این جوانان لحظه را غنیمت شمرده‌اند و وجودشان در جمع شاعران مرده ابدی خواهد ماند. ■



دوره‌های آن آینده آموزش عالی

کریستوس پوریوس یک دانش آموز ۱۶ ساله دبیرستانی است که در شهر الکساندروپولوس در کشور یونان زندگی می‌کند. او هیچ‌گاه دانشگاه استنفورد را از نزدیک ندیده است: هرگز به منظره خیابان نخل دانشگاه در یک صبح ماه سپتامبر خیره نشده، در کواد (قدیمی ترین بخش دانشگاه) قدم زده و یا در اطراف وایت پلازا دوچرخه سواری نکرده است. او هیچ ارتباط حقیقی با دانشگاه ندارد. با این حال، در یک دوره آنلاین در دانشگاه استنفورد ثبت نام کرده است.

پوریوس یکی از صد هزار نفری است که پاییز گذشته در یک دوره آنلاین تجربی در زمینه یادگیری ماشین‌های کاربردی (رشته کامپیوتر)، ثبت نام کرد. استاد علوم کامپیوتر، اندرو نگ، این دوره را برای دانشجویان استنفورد طراحی کرده بود اما در آخرین لحظه تصمیم گرفت درس‌های ضبط شده، آزمون‌ها و تکالیف را بصورت آنلاین و رایگان در اختیار عموم قرار دهد. پوریوس از طریق توئیتر در مورد دوره اطلاع پیدا کرد. او هیچ مدرکی از سوی استنفورد، به جز یک نامه تبریک برای به پایان رساندن موفق دوره، دریافت نکرد. با این حال، او از تجربه خود شگفت زده بود. او بعدها گفت: «اندرو نگ برآستی یکی از بهترین معلمان بود که تا به حال داشته‌ام، با اینکه هرگز او را ملاقات نکرده‌ام. می‌خواهم از اعماق قلبم از او بخاطر پیشنهاد چنین فرصت‌های یادگیری شگفت انگیزی تشکر کنم».

تجربه نگاری

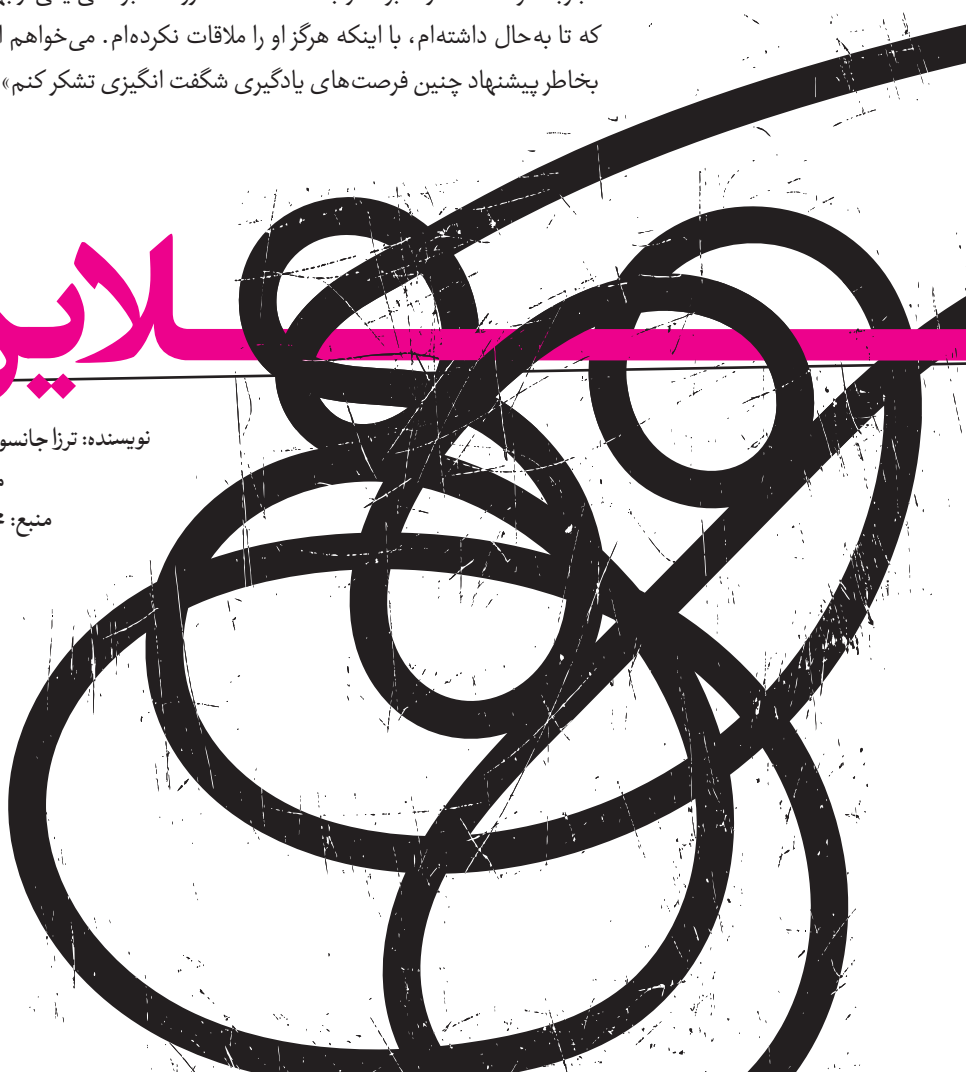
لاینو

نویسنده: ترزا جانسون، لیندا ای. سیسرو

مترجم: مهدی نظری

منبع: مجله فارغ التحصیلان

دانشگاه استنفورد



استنفورد از زمان تاسیس آن به دست چین و لند، مسیر طولانی را طی کرده است. اما آیا آموزش آنلاین در سراسر جهان باید بخشی از ماموریت استنفورد باشد و دانش‌آموزانی مانند پوریوس بخشی از این خانواده باشند؟ آیا استنفورد باید بیش از این دانشکده‌های خود را تشویق به تولید این دوره‌های آنلاین عمومی (MOOC) کند؟ آیا افراد از انتشار این دوره‌ها نفعی می‌برند؟ و اگر دانشگاه سرمایه‌گذاری بیشتری در آموزش آنلاین نماید، چه تاثیری بر دانشجویان و اساتید خود دانشگاه می‌گذارد؟

در طول سال گذشته، چنین پرسش‌هایی، موضوع بحث‌های جدی بوده است. بسیاری از اساتید می‌گویند ایده آموزش آنلاین را به دلایل انسان دوستانه می‌پسندند. برخی معتقدند که دوره‌های آنلاین با کیفیت بالا می‌تواند اعتبار دانشگاه را همانند شیوه سنتی تدریس، بالا ببرد و به استنفورد جهت شناسایی دانشجویان درخشان در سراسر دنیا کمک کند. برخی نیز خوشحال خواهند شد که دوره‌های آموزشی خود را با یک مدل جذاب‌تر جایگزین کنند؛ مدلی که بسیاری از دانشجویان استنفورد ترجیح می‌دهند.

اساتید دیگر، از ایده تدریس جلوی دوربین و یا تلاش برای ارزیابی هزاران دانشجو بصورت آنلاین، ناراضی هستند. آنها از این می‌ترسند که زمان صرف شده برای توسعه دوره‌های آنلاین، ممکنست آنها را از وظایفشان در داخل دانشگاه منحرف سازد و از عواقب آن نگران هستند. آیا ممکن است افراد به کالج‌ها و دانشگاه‌های گمنام، پولی پرداخت نکنند چرا که برند معتبری (مانند استنفورد) را بصورت آنلاین و به رایگان دریافت می‌کنند؟ رئیس دانشگاه، جان هنسی، در سخنرانی خود در ژانویه گذشته اذعان نمود که موضوع آموزش آنلاین، سوالات زیادی را مطرح می‌کند. با این حال، از همکاران خود خواسته است که ذهن‌ها را باز نگه دارند و از همه مهمتر، به آزمون این شیوه تدریس ادامه دهند. او می‌گوید: «در صورتی که ما بتوانیم تکنولوژی‌های آنلاین را به اندازه کافی و مناسب تولید کنیم، دانشگاه این فرصت را خواهد یافت که به جای توسعه فیزیکی، راه دیگری (آموزش مجازی) را برای توسعه خود به کار بندد».

هنسی تفکر خود را پس از مدتی تصحیح نمود. او در یک مصاحبه ایمیلی گفت: «اول و مهمتر از همه، من امیدوارم که استنفورد تکنولوژی آنلاین را بطور گسترده در جهت بهبود فرآیند آموزشی گسترش دهد که ما به دانشجویان فعلی خود ارائه می‌کنیم. ما در حال حاضر، برخی از دوره‌های آموزش آنلاین را برای متقاضیان خارج از دانشگاه و در سطح فارغ التحصیلان، ارائه می‌دهیم. گسترش چنین فرصت‌هایی بخشی از ماموریت دانشگاه بوده و ما در آینده نیز خواهان آن خواهیم بود. در حالی که برای دانشجویان، کیفیت بالایی نیز ایجاد می‌کند تا بتوانند یاد بگیرند و بر موضوعات مسلط شوند».

وی اضافه کرد: «گفتن از تغییرات ده سال آینده سخت است. آموزش در جامعه ما به آرامی تغییر می‌کند درحالی‌که تغییر فن‌آوری، سرعت بالایی دارد. با این وجود، تغییر در راه است و برای بعضی بخش‌های آموزش عالی، تغییرات عمیقی را انتظار داریم».

تجربه استنفورد
در یادگیری از راه دور به اواخر دهه ۱۹۶۰ برمی‌گردد.
زمانی که مرکز توسعه حرفه‌ای استنفورد، از طریق تلویزیون‌های مدار بسته، کلاس‌های آموزش لوله‌کشی برای کارکنان «دره سیلیکون» برگزار نمود. سی سال بعد، دانشکده مهندسی استنفورد، اولین دانشکده در جهان بود که مدرک کارشناسی ارشد را به شیوه آنلاین ارائه کرد.

دانشکده باز: دوره‌های رایگان نگ و کالر، تغییر بازی بود

استاد علم کامپیوتر، دافنی کالر، به «آموزش از راه دور» علاقمند بود. همانند بسیاری از همکارانش، کالر عادت داشت که سخنرانی‌هایش را برای بایگانی حرفه‌ای در استنفورد، ضبط نماید. او همچنین متوجه شد که اکثر دانشجویان استنفورد، تماشای سخنرانی‌های آنلاین را ترجیح می‌دهند: «احساس آن‌ها این بود که چرا من باید ساعت ۸ صبح بیدار شوم و به کلاس بروم در حالی که می‌توانم ساعت ۲ صبح آن سخنرانی را در اتاق خودم در خوابگاه تماشا کنم؟ تا هفته سوم یا چهارم کلاس‌ها، حضور در سخنرانی‌های زنده تا حدود ۳۰ درصد کاهش پیدا کرد».

با کار کردن روی سخت‌افزار موجود و با تایید رئیس دانشکده، کالر و فارغ‌التحصیلان برنامه نویسی، شروع به تنظیم مجدد دوره زمستان ۲۰۱۰ خود بر روی مدل‌سازی گرافیکی احتمالی نمودند. وی استاندارد سخنرانی‌های ۷۵ دقیقه‌ای خود را شکست و آن‌ها را به بخش‌های ۱۰ تا ۱۵ دقیقه‌ای تبدیل نمود. هر بخش از این سخنرانی‌ها روی تسلط بر یک مفهوم تمرکز می‌کرد؛ به همراه آزمون‌های کوتاهی که به دانشجویان کمک می‌کرد مطالب را بهتر یاد بگیرند. این پلتفرم نوآورانه، بعدها به تشکیل انجمنی انجامید که دانشجویان بتوانند در آن گفتگو کرده و به یکدیگر در پرسش و پاسخ‌ها کمک کنند و سیستم آزمون‌ها و تکالیف برنامه‌نویسی نیز، امکان نمره‌دهی خودکار را فراهم ساخت تا دانشجویان متوجه شوند در یک بازه زمانی، چگونه عمل کرده‌اند.

به زودی سایر دانشمندان کامپیوتر استنفورد، شامل نگ و جنیفر ویدوم (رئیس آموزش) نیز به آزمایش این مدل پرداختند. سباستین تران، عضو پاره‌وقت دانشکده و مدیر آزمایشگاه تحقیقاتی گوگل، دوره‌های آموزشی خود را فقط بصورت آنلاین برگزار کرد. سه دوره اصلاح شده آن‌ها یعنی، یادگیری ماشین، پایگاه داده‌ها و هوش مصنوعی، به ترتیب برای شروع در پاییز ۲۰۱۱ برنامه‌ریزی شدند.

سپس تران و همکارش پیترووینگ، مدیر تحقیقات گوگل، خبری غیرمنتظره را اعلام کردند: آنها یک دوره ۱۰ هفته‌ای را نه فقط برای دانشجویان استنفورد، بلکه برای کل دنیا، به صورت رایگان ارائه می‌دهند. این ایده، نگ و ویدوم را مجذوب ساخت تا آن را دنبال کنند. نگ توضیح می‌دهد: «زمانی که در کالیفرنیا زندگی می‌کردم،

تجربه استنفورد در یادگیری از راه دور به اواخر دهه ۱۹۶۰ برمی‌گردد. زمانی که مرکز توسعه حرفه‌ای استنفورد، از طریق تلویزیون‌های مدار بسته، کلاس‌های آموزش لوله‌کشی برای کارکنان «دره سیلیکون» برگزار نمود. سی سال بعد، دانشکده مهندسی استنفورد، اولین دانشکده در جهان بود که مدرک کارشناسی ارشد را به شیوه آنلاین ارائه کرد. بیش از صد هزار دانشجوی در دوره‌های آنلاین انفرادی، از طریق برنامه آموزشی استنفورد برای جوانان مجرب (EPGY)، شرکت کردند. در سال ۲۰۰۶ دبیرستان آنلاین EPGY افتتاح شد که در ابتدا یک دیپلم سه ساله ارائه می‌داد و اخیراً کلاس‌های ۷ تا ۹ را نیز پوشش می‌دهد. همه این برنامه‌ها، به صورت انتخابی و شهریه-محور هستند اما استنفورد در آپلود دوره‌ها و سخنرانی‌های رایگان در یوتیوب و آی تیونز نیز پیشگام بوده است.

آخرین دوره آموزش آنلاین، ابتدا برای استفاده در داخل دانشگاه و در حدود ۳ سال پیش آغاز شد. زمانی که دانشمندان کامپیوتر استنفورد با ایده «آموزش از راه دور» شروع به کار کردند یعنی سخنرانی‌ها و مطالب آموزشی خود را بصورت آنلاین در دسترس دانشجویان قرار دادند تا وقت کلاس‌هایشان را به فعالیت‌های جذاب‌تر مانند فعالیت‌های گروهی حل مساله و سخنرانی توسط مهمانانی از افراد برجسته دره سیلیکون، اختصاص دهند.

تعداد زیادی دوست بیکار داشتم که می‌توانستند از چنین کمکی استفاده کنند. برای مدتی طولانی من فکر کردم اگر ما بتوانیم چنین کار شگفت‌انگیزی را در استنفورد انجام دهیم و آن را بصورت رایگان در دسترس مخاطبان گسترده‌تری قرار دهیم، بهترین کاری خواهد بود که توان انجامش را داشته‌ایم».

آنچه بعداً اتفاق افتاد، همه را متعجب کرد. طی چند روز از شروع معرفی کم‌سروصدای ۳ دوره رایگان آنلاین، ۳۵۰,۰۰۰ نفر از ۱۹۰ کشور در آن ثبت‌نام کردند که اکثراً متخصصان کامپیوتر و نرم‌افزار بودند و تقویت مهارت‌های خود را دنبال می‌کردند. نگ می‌گوید: «برای رسیدن به تعداد مخاطب قابل مقایسه با این اتفاق، من باید دوره معمولی (دوره آموزش حضوری) خودم را به مدت ۲۵۰ سال در استنفورد ادامه دهم».

دلایلی که برای توضیح این تعداد از شرکت‌کننده، ارایه می‌شد دلایلی قانع‌کننده بود. یکی از افرادی که دوره یادگیری ماشین نگ را به اتمام رسانده بود، یک مهندس معلول کارخانه انرژی هسته‌ای فوکوشیما بود. دیگری، یک مهندسی ۵۴ ساله رومانیایی به نام اکتوبیان مانسو بود. او نوشت که کارش در خط تولید بود اما پس از دنبال کردن دوره آموزشی نگ، با لذت و شور و شوق زیاد، از مدیر فن‌آوری شرکت خود درخواست کرد در صورت امکان از یادگیری ماشین برای نظارت بر سیستم‌های پیچیده مخابراتی استفاده نماید. وی می‌نویسد: «در ابتدا ایده من با عدم استقبال روبه‌رو شد اما در نهایت انجام برخی آزمایشات به تصویب رسید و نتایج به‌قدری موجه بود که پیشنهاد من به عنوان بخشی از یک پروژه بزرگ در آمد و در حال حاضر، در پی اجرای آن هستم».

دانشجویانی که در دوره پایگاه داده ویدوم ثبت‌نام کرده بودند، شامل یک فیزیکدان جوان ۱۳ ساله، یک معتاد در حال ترک، یک کتابدار بیکار، خانمی خانه‌دار و یک بازنشسته ۷۲ ساله می‌شدند. ویدوم به یاد می‌آورد «آن‌ها بسیار هیجان‌زده و سپاسگزار بودند. انگار باور نداشتند توانسته‌اند این کار را انجام دهند. من در سمفونی سانفرانسیسکو بودم که یک دانشجوی دوره آنلاین آمد و گفت: «سلام. شما دوست خوبی برای من هستید» دانشجویان استنفورد گاهی اوقات احساس حق به جانب بودن (مغرور بودن) را دارند، که من فکر می‌کنم خوب است. اما این دانشجویان (دوره‌های آنلاین) بسیار متفاوت عمل می‌کنند و احساس‌شان این است که چیزی را به عنوان هدیه دریافت می‌کنند».

درحالی‌که دانشمندان کامپیوتر در استنفورد از تجربیات آنلاین خود در پاییز گذشته لذت می‌بردند، هنسی کمیته‌ای دانشگاهی برای کنترل بهتر این موقعیت، تشکیل داد. آنها باید به سرعت تصمیم می‌گرفتند چه نوع مدرکی به افرادی بدهند که خارج از استنفورد دوره‌ها را به اتمام می‌رسانند و در نهایت با صدور یک گواهی همراه با نام مربی و امضای وی به توافق رسیدند. نگ می‌گوید «در جلساتی که با تعداد زیادی از همکاران برگزار کردیم تشخیص‌مان این بود که این فضا، به سرعت در حال رشد و تکامل است».

در ماه ژانویه، تران اعلام کرد کلاس‌های آموزش استنفورد را کنار می‌گذارد تا روی یک

اولین و مهم‌ترین هدف ما، شناسایی ظرفیت این فن‌آوری‌ها برای بهبود در ارائه آموزش به دانشجویان است و مراقب هستیم این فن‌آوری بر دانشجویان داخل دانشگاه تاثیر منفی نگذارد همانطور که باید مطمئن شویم تاثیر مثبت فعالیت‌های تحقیقاتی اعضای دانشکده بر فرآیند تدریس بیش از آثار منفی آن باشد.

کالج آنلاین مستقل بنام Udacity تمرکز نماید. سه ماه بعد، نگ و کالر اعلام کردند که ۱۶ میلیون دلار برای راه‌اندازی یک پورتال وب بر اساس پلتفرم آموزشی آنلاین تعاملی خود، سرمایه‌گذاری کرده‌اند. شرکت آن‌ها (Coursera) در حال حاضر با استنفورد، پرینستون، دوک، ایکوله پلی تکنیک، موسسه فناوری تکنولوژی، جان‌هاپکینز، رایس، یوسی‌اس‌اف و دانشگاه‌های میشیگان، پنسیلوانیا، ایلینویز، واشینگتن، تورنتو و ادینبورگ برای گسترش بیش از ۱۰۰ دوره آنلاین، از عصب‌شناسی رفتاری پایه تا شعر معاصر آمریکایی، همکاری می‌کنند.

استاد استنفورد که دوره‌های فوق را در سال گذشته ارائه کردند، می‌گویند زمان و تلاش زیادی برای اجرای این دوره‌ها صرف شده است. هنگامی که آن‌ها سخنرانی‌های خود را ضبط کرده و مطالب آموزشی را ارائه می‌دهند، سطح مشارکت آن‌ها با دانشجویان خارج از محدوده دانشگاه به موضوعی مهم تبدیل می‌شود. برخی اساتید، مانند دانشمند کامپیوتر، دن‌بونه، از پاسخگویی به سوالات در انجمن‌ها لذت می‌برند.

نگ می‌گوید «ما پیشنهاد می‌کنیم حداقل در اولین دوره، کارکنان آموزش برای پیدا کردن و رفع اشکالات احتمالی، بر دوره آموزشی نظارت کنند. پس از تثبیت محتوا، از آنجاکه دانشجویان به سوالات یکدیگر پاسخ می‌دهند. دوره کم‌وبیش به صورت خودگردان اجرا می‌شود». استاد علوم رایانه، پروفیسور جان میچل،

دستیار ویژه جدید هنسی در بخش فناوری آموزشی، با هیجان همکارانش درباره این شیوه جدید، شریک است. او در بهار گذشته، به یکی از متخصصان IT در استنفورد گفت «در طول ۲۵ سالی که اینجا هستم، اینها بیشترین تلاش استادان است که به تدریس در سراسر دانشگاه اختصاص داده شده».

با این حال، میچل بر ماهیت داوطلبانه چنین تجربه‌هایی تأکید می‌کند و توضیح می‌دهد که استنفورد هیچ توافقنامه مالی با شرکت Coursera ندارد. این دانشگاه هنوز مالکیت محتوای تمامی دوره‌های خود را دارد و در تلاش برای استفاده از پلتفرم‌های دیگر است. او می‌گوید: «ممکن است ما دریابیم که مدل خاص فعلی، واقعا اثربخش است یا به عکس به نتایج متفاوتی برسیم». البته او با اطمینان می‌گوید: «استراتژی ما، تبدیل شدن به مک دونالد نخواهد بود».

معاون دانشکده، پروفیسور جان اچمندی ضمن توافق با این موضع، می‌گوید: «هدف اولیه آزمایشات ما، درک این نکته است که این فن‌آوری در چه مواردی کارآمد بوده و محدودیت‌های آن چیست؟». معاون دانشکده، نسبت به نگرانی‌هایی که ممکن است در پی برگزاری دوره‌های آنلاین، دانشگاه استنفورد را از وظایف مقرر در داخل دانشگاه منحرف سازد، کاملاً آگاه است. «اولین و مهم‌ترین هدف ما، شناسایی ظرفیت این فن‌آوری‌ها برای بهبود در ارائه آموزش به دانشجویان است و مراقب هستیم این فن‌آوری بر دانشجویان داخل دانشگاه تأثیر منفی نگذارد همانطور که باید مطمئن شویم تأثیر مثبت فعالیت‌های تحقیقاتی اعضای دانشکده بر فرآیند تدریس بیش از آثار منفی آن باشد. علاوه بر این، اعضای دانشکده می‌دانند عامل مهم در ترفیع و تنظیم حقوق و دستمزد آن‌ها، ارزیابی دانشجویان از نحوه تدریس آن‌هاست و این ارزیابی توسط دانشجویان استنفورد انجام می‌شود نه توسط دانشجویان دوره‌های آنلاین».

از آموزش رشته‌های فنی تا آموزش علوم انسانی

تا امروز تمام پیشنهادات در دوره‌های آموزشی استنفورد مربوط به علوم رایانه بوده است، موضوعی که خود به آموزش آنلاین کمک می‌کند. با این حال، محققان سایر رشته‌ها نیز به تدریج در حال پیوستن به این برنامه هستند. زمانیکه مرکز آموزش و یادگیری استنفورد به استادان پیشنهاد توسعه دوره‌های آنلاین را داد، ۴۰ نفر از آن‌ها پاسخ مثبت

کنم؛ دوست دارم سوالاتی بپرسم و به سوالات دیگران پاسخ دهم. من از طریق این تعاملات، یاد می‌گیرم و این اتفاق، تدریس مرا غنی می‌سازد».

اریک رابرتز، استاد علوم کامپیوتر هم احساس مشابهی دارد. او می‌گوید «شنیدن اینکه هنسی در مورد از بین رفتن کلاس‌های حضوری بحث کند، سخت است. در حالیکه ما کلاس‌های حضوری موفق و فوق‌العاده‌ای داریم که دانشجویان تمایل به شرکت در آن‌ها دارند. من اصلاً مخالفتی با ورود استنفورد به این پروژه ندارم و گمان می‌کنم در یک موقعیت عالی برای انجام این کار هستیم اما نگرانی‌ام اینست که آیا حرکت در جهت محتوای آنلاین، لزوماً تجربه آموزش در داخل دانشگاه را بهبود می‌بخشد؟».

نگرانی‌های مالی برگزاری دوره‌های آنلاین

یکی از بزرگترین نگرانی‌ها در حوزه آموزش آنلاین، بحث اقتصادی و مالی آنست. بر خلاف همکاری آموزشی آنلاین بین آکادمی ادایکس، هاروارد و ام آی تی، شرکت Coursera به عنوان یک شرکت سودآور ایجاد شد. با اینکه شرکت Coursera برای کلاس‌هایش هزینه دریافت نمی‌کند، سرمایه‌گذارانش اطمینان دارند با سایر شیوه‌ها، درآمد کسب می‌کنند. نگ با اعتماد بنفیس می‌گوید «با توجه به شرایط فعلی در دره سیلیکون، بنظر می‌رسد که اگر شما زندگی میلیون‌ها نفر را متحول کنید، شیوه‌های زیادی برای کسب درآمد

دادند که از این تعداد، یک چهارم آن‌ها از دانشکده علوم و دانشکده علوم انسانی بودند. از جمله آنها می‌توان به پروفیسور راسل برمن، استاد ادبیات تطبیقی و مطالعات آلمانی، اشاره کرد که قصد دارد دوره هنر مدرن را بصورت آنلاین برگزار کند و همچنین پروفیسور لیندا شبینگر استاد تاریخ که امیدوار است در سال آینده، دوره آنلاین در زمینه جنسیت در تاریخ، پزشکی و مهندسی را ارائه دهد. همانطور که او در پیشنهاد خود گفته است: «درباره جزئیات فنی برگزاری این دوره به کمک نیاز دارم که فراتر از فرآیند آموزش به عنوان یک استاد تاریخ است هرچند مشتاق یادگیری این فن‌آوری هستم».

راب ریچ، استاد دانشکده علوم سیاسی نیز تمایل دارد دوره آنلاین با عنوان مقدمه‌ای بر فلسفه سیاسی برگزار کند اما در مورد نمره دادن به تعداد زیادی از افراد شگفت زده است: «یکی از ارکان اصلی ارزیابی ما، نوشتن است و تصور این موضوع سخت است که بدون پیشرفت‌های فن‌آورانه امکان نمره به بیش از ۱۶۰,۰۰۰ مقاله در یک دوره آنلاین وجود داشته باشد». همانند بسیاری از استادان او اذعان می‌کند «درک مبهمی درباره ظرفیت دوره آنلاین دارم و احساس می‌کنم تعداد کمی از اساتید علوم انسانی برای برگزاری کلاس‌های مجازی ثبت نام کرده‌اند چون نمی‌دانند این بستر چه امکاناتی در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد».

در بعضی رشته‌ها، تغییرات اندک کفایت می‌کند. الیزابت برنارد کامیل، استاد مطالعات آلمان و مدیر مرکز زبان استنفورد، با افتخار یادآور می‌شود که این مرکز پیش‌تاز استفاده از فن‌آوری آنلاین برای مواردی مانند ارزیابی مهارت زبانی است. اما او با سخنرانی‌های از پیش ضبط‌شده مخالف است: «زمانی که مرکز زبان تاسیس شد، هدفم این بود که هرگز در پی جایگزینی فن‌آوری به جای تدریس نباشم. کلاس، فضایی است که شما می‌توانید بازخورد فوری دریافت کنید، محلی است که شما می‌توانید نماینده یک فرهنگ را بشناسید و جایگاهی است که در آن زبان، زنده می‌شود».

حتی مهندسی هم تردید دارند. استاد مهندسی برق، پروفیسور آندریا گلداسمیت می‌گوید که او برای آموزش و کمک به این پروژه، همه محتواهای لازم را در اختیار دارد. نگرانی او از این است بدون اطمینان از برتری این شیوه آموزش، ابتدا زیرساخت‌های آن ایجاد شود. همچنین وی از سخنرانی در مقابل دوربین، احساس خوشایندی ندارد و می‌گوید «در زمان تدریس لازم است بازخورد بصری دریافت

در جهت حفظ سازمان وجود خواهد داشت». سرمایه‌گذار اسکات سندل، از این ای‌ای، با وی موافق است. او می‌گوید: «فراهم ساختن آموزش با کیفیت در چنین مقیاسی، قبلاً امکان‌پذیر نبود. همین مسأله، ارزش نهایی این پروژه است. روش‌های مختلفی برای ایجاد یک کسب و کار بلند مدت موفق وجود دارد؛ همچنان که Coursera به ارتباط خود با دانشجویان و دانشگاه‌های همکار می‌افزاید، فرصت‌های درآمدزایی متعددی هم در برابر آن پدید خواهد آمد»

هرچند معاون دانشگاه تاکید می‌کند همه دوره‌های استنفورد جزء دارایی دانشگاه هستند اما آنچه استنفورد بدست آورده، هنوز نامشخص است. او می‌گوید: «برای دوره‌های آزمایشی کنونی، هیچ درآمدی عاید دانشگاه نمی‌شود. دانشکده‌ها به سادگی آنرا انجام می‌دهند چراکه از تجربه اجرای آن لذت می‌برند و ایده ارائه آموزش برای افرادی که نمی‌توانند در کلاس‌های آن‌ها شرکت کنند را دوست دارند». او می‌افزاید استنفورد در نهایت قصد دارد هرگونه درآمد این طرح را با دانشکده و زیرمجموعه‌های آن به اشتراک گذارد. اچمندی می‌گوید: «ما بر روی تعیین درصدهای مناسب، تمرکز نکرده‌ایم اما اگر درآمد اضافه‌ای از پیشنهادات آنلاین به وجود آید، مطمئناً تلاش مضاعف اعضای دانشکده، جبران می‌شود».

جمع‌بندی

علیرغم اشکالات و ضعف‌های موجود در حوزه آموزش آنلاین، نکته قطعی اینست که سایر دانشگاه‌ها به دقت شاهد انجام آزمایشی آن خواهند بود. آیا آن‌ها در نهایت با کاهش هزینه‌ها به اکوسیستم آموزش عالی کمک می‌کنند؟ اچمندی توضیح می‌دهد همانطور که در قرن پانزدهم انتشارات گوتنبرگ با افزایش امکان انتقال دانش به افزایش یکباره تعداد دانشگاه‌ها کمک کرد، آموزش آنلاین نیز می‌تواند چنین نتایجی در سرتاسر جهان به همراه آورد.

اچمندی، پیش‌بینی می‌کند شیوه تحصیل در مقطع کارشناسی در ۵ سال آینده تغییر زیادی نخواهد داشت اما استفاده بیشتر از فن‌آوری آنلاین در برخی کلاس‌ها و تغییرات بیشتر در برنامه آموزشی کارشناسی ارشد را انتظار دارد. علاوه بر این می‌گوید: «هدف درک این نکته است که آیا می‌توانیم برای بالا بردن سطح آموزش در سایر دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها، از این فن‌آوری استفاده و مطالبی با کیفیت، در حد دانشگاه استنفورد ارائه کنیم؟ این دستاورد عظیمی برای آموزش عالی در ایالات متحده و سراسر جهان است».

برگردیم به الکساندر اپولوس، جایی که کریستوس پوریوس ۱۶ ساله با جدیت، مشغول انجام تکالیف آخرین دوره‌های Coursera است. او می‌نویسد: «در این ترم، من کلاس الگوریتم و پردازش زبان را می‌گذرانم و بی‌صبرانه منتظر نتیجه تغییراتی هستم که رخ می‌دهد». او در دو سال بعد، درخواست ادامه تحصیل خود در دوره کارشناسی را به استنفورد ارسال می‌کند. رویای او، پیوستن به فضایی واقعی است. ■

علیرغم اشکالات

و ضعف‌های

موجود در حوزه

آموزش آنلاین،

نکته قطعی

اینست که سایر

دانشگاه‌ها به

دقت شاهد

انجام آزمایشی

آن خواهند بود.

آیا آن‌ها در نهایت

با کاهش هزینه‌ها

به اکوسیستم

آموزش عالی

کمک می‌کنند؟

همانطور که در

قرن پانزدهم

انتشارات گوتنبرگ

با افزایش امکان

انتقال دانش به

افزایش یکباره

تعداد دانشگاه‌ها

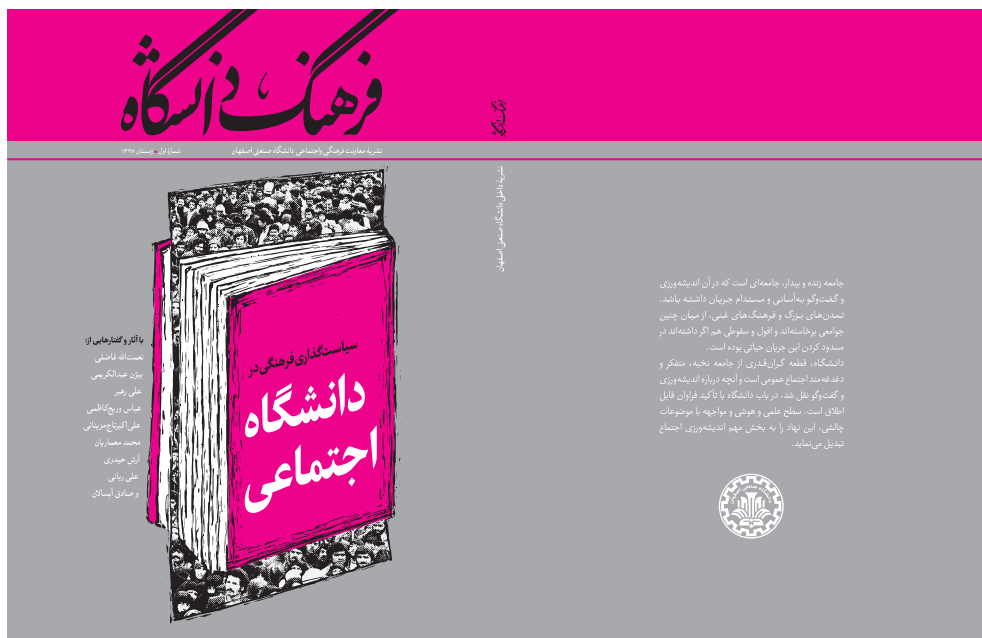
کمک کرد، آموزش

آنلاین نیز می‌تواند

چنین نتایجی در

سرتاسر جهان به

همراه آورد.



بازتاب

بازتاب: نقد شماره اول نشریه

اشاره: اولین شماره نشریه فرهنگ دانشگاه، مورد استقبال و توجه دانشجویان و مخاطبان این نشریه قرار گرفت. هرچند با توجه به خاص بودن موضوع اصلی شماره اول، گفتگوهای تخصصی زیادی در ارتباط با محتوای مطالب صورت نگرفت که امید است با تداوم انتشار و ایجاد کانالهای مستمر ارتباطی با مخاطبان از جمله برگزاری نشستها و میزگردها، این مهم محقق شود اما جا دارد پیش از نگاه به نقد مفصلی که یکی از اساتید مرکز معارف در گفتگوی شفاهی با سردبیر نشریه، ارایه کرده‌اند و بعداً به صورت مکتوب درآمده، شماری از مهمترین انتقادات به شماره اول را که بیشتر متوجه اشکالات و نواقص شکلی آن بود با مخاطبان در میان گذاریم:

- کوچک بودن اندازه قلم مجله که آزار دهنده بوده و بسیاری از همراهان را با مشکل جدی در خواندن آن روبرو کرده است. از این بابت از همه مخاطبان پژوهش خواسته و در این شماره با افزودن دو شماره به قلم نشریه، درصدد جبران این نقیصه برآمدیم.
- طولانی بودن برخی مطالب و مصاحبه‌ها که خواندن آنها تنها برای مخاطبان خاص و خیلی جدی، امکانپذیر می‌سازد ضمن اینکه مطالب به صورت یکدست فکری بوده و هیچ

مطلب سرگرم‌کننده‌ای در حیطه مطلب تخصصی وجود ندارد؛ درحالی‌که همه مجلات تخصصی امروز در سطح جهانی به جذابیت‌های محتوایی و تنوع مطالب اهمیت می‌دهند. این نقد مهم و البته دقیقی است که شورای سیاست‌گذاری خلق چنین فضایی را بر خود فرض لازم می‌داند و با افزایش ابعاد کمی و کیفی نشریه و دریافت کمک فکری از مخاطبان فرهیخته، به آن جامه عمل خواهد پوشاند.

● استفاده از پادکستها، ویدئوها و امکان دسترسی به منابع از طریق تعریف لینک و بارکد در کنار مطالب، خواسته دیگری بوده که از جانب برخی مخاطبان طرح شده است. انشاءالله از شماره سوم و همزمان با تولد سایت نشریه فرهنگ دانشگاه، امکان دسترسی به محتوای تمامی مطالب، فایل صوتی و منابع مورد نیاز مخاطبان، فراهم خواهد شد.

امروز با ظهور فضاهای جدید، هیچ رسانه‌ای نمی‌تواند بدون ارتباط مستمر و فعالانه، دوسویه و نقادانه با مخاطبان به استمرار حیات خود امیدوار باشد؛ خصوصاً نشریه‌ای که حوزه فکری را به عنوان زمینه اصلی فعالیت خود برگزیده و مخاطبان فرهیخته را سرمایه اصلی خود می‌داند. از همین‌رو، هیأت تحریریه و سردبیری این نشریه، دست همه منتقدان فکری خود را به گرمی می‌فشارد و علاوه بر شماره تماس‌های اعلام شده، کانالهای ارتباطی را به منظور دریافت دیدگاه مخاطبان از نحله‌های فکری مختلف در نظر گرفته است که در شناسنامه نشریه درج شده است. ■

اکثر این مطالب یا سکولاریستی هستند یا لیبرالیستی

دکتر حسین مطیع

استاد مرکز معارف دانشگاه صنعتی اصفهان

۱- لازم است در ابتدا از دوستانی که برای انتشار این مجله، زحمت زیادی صرف کرده‌اند، تشکر کنم. از آنجا که از سال ۷۲ کار مطبوعاتی انجام داده و سردبیر، مدیرمسئول و دبیر سرویس روزنامه‌ها و مجلات کلان کشور بوده‌ام، درک می‌کنم که انتشار چنین مجله‌ای تا چه اندازه دشوار است. اما در اینجا با نگاه نقادانه کار شما را بررسی می‌کنم: این نشریه فهرست ندارد و انگار فراموش کرده‌اند برای آن فهرست بگذارند یا تعدی بوده که فهرست نداشته باشد. در ترتیب مطالب هم نظم منطقی وجود ندارد یعنی شما در میان مطالب، معرفی کتابی را آورده‌اید که دکتر فاضلی معرفی کرده‌اند و دوباره در آخر مجله کتابی توسط آقای معماریان معرفی شده است. چنین بی‌نظمی‌هایی وجود دارد و خیلی معلوم نیست چرا اول و دوم آمده. آیه‌ای از قرآن در ابتدای مجله، آورده‌اید که آیه شریفی است ولی تصور می‌کنم دوستانی که این آیه را نوشته‌اند، متوجه مفهوم آیه نشده‌اند و ربطش را به مطالب بعدی توضیح نداده‌اند. دو جمله از امام و مقام معظم رهبری آمده که فکر می‌کنم برای خالی نبودن عریضه است و برای دکور است که بله ما حرف‌های آقای خامنه‌ای را هم می‌آوریم و ما خیلی از حرف‌های ایشان را می‌نویسیم و حرف‌های خوبی است. البته (در ابتدای مجله) و برای دکور و به صورت شعاری.

۲- در ارتباط با محتوا هم آدمی تعجب می‌کند که چرا اینگونه شده و در این ۱۸ مطلب نشریه شما، فقط دو مطلب خوب

مجله حاکم و غالب نیست و جریان کلی این نشریه نیست. حتی مصاحبه حاج آقای رهبر و دکتر ربانی هم به خاطر خالی نبودن عریضه است که در دهان یک سری از منتقدین را ببندد یا بهتر است بگوییم خواسته‌اید کلکسیون را کامل کنید و بگویید دو جناح هستند.

۴- نکته بعدی در اینجا نیاز به بحث خیلی ریشه‌ای‌تر دارد. به نظر می‌رسد در سطح دانشگاه‌ها اکنون بت‌هایی وجود دارد. زمان پهلوی دوم، سه تا بت در دانشگاه بود که آقای مطهری شروع به شکستن آنها کرد و آن سه بت، سوسیالیسم، مارکسیسم و کمونیسم بود و مطهری وقتی وارد دانشگاه شد، شروع به بت‌شکنی کرد؛ با چه تبری؟ اشاره خواهم کرد. اتفاقاً امروز همان تبرها را باید به کار ببریم، تبرهایی که مطهری با آن بت‌شکنی کرد. همین الان باید آن تبر را ابراهیم‌وار به دست گرفت و شروع به شکستن کرد. امروز ۵ بت دیگر داریم: سکولاریسم، لیبرالیسم، پوزیتیویسم، سوژکتیویسم و اومانیزم که این ۵ بت، هم جنبه معرفتی، هم جنبه انسان‌شناختی و هم جنبه روشی و کسب معلومات دارد. مثلاً و متأسفانه در دانشگاه‌های فنی- مهندسی و پزشکی بیشتر اساتید، پوزیتیویست هستند و وقتی می‌گوییم، ناراحت می‌شوند و به ایشان برمی‌خورد ولی این واقعیتی است که متأسفانه به لحاظ روشی، پوزیتیویست هستند. این نشریه هم به راحتی می‌گوییم که یک نشریه لیبرالیستی و سکولاریستی است.

وجود دارد که واقعا جای تشکر دارد. مصاحبه با حاج آقای رهبر و مصاحبه با آقای دکتر ربانی؛ ولی بقیه مطالب اکثراً مطالب سکولار و مطالب لیبرالیستی است. مثلاً فرض کنید وقتی از دانشگاه صحبت می‌کنید و سیاست‌گذاری فرهنگی در دانشگاه، طبیعتاً باید به سند جامع دانشگاه اسلامی هم نظری بیافکنید که توسط شورای انقلاب فرهنگی تهیه شده و وزارت علوم در سال ۹۲ ابلاغ کرده است. وقتی در مورد سیاست‌گذاری فرهنگی در دانشگاه، مقاله و مطلب می‌نویسید باید نیم‌نگاهی به سند دانشگاه اسلامی، قسمت برنامه‌ریزی فرهنگی داشته باشید که در این نشریه چنین چیزی نیست و حتی می‌توانستید نگاه انتقادی به این سند داشته باشید که چقدر جای آن در این نشریه خالی است. حق بود در نشریه‌ای دانشگاهی که معاون محترم دانشگاه، رئیس شورای سیاست‌گذاری و معاون ایشان یعنی آقای دکتر توکلی مدیرمسئول آن هستند و همکاران معاونت فرهنگی اجتماعی در آن زحمت می‌کشند، به‌طور طبیعی نگاهی هم به اسناد بالا دستی داشته باشند ولو این نگاه انتقادی باشد. مثلاً در اینجا به سند ایراد وارد است، به نظر ما کمبود دارد، اینجا خوب است و آنجا بد است؛ ولی اصلاً دیده نشده و جای خالی بزرگی است.

۳- چندی قبل با مسئولان دانشگاه، جلسه‌ای داشتیم و سه سوال از آنها پرسیدم که از هیچ‌کدام جوابی نگرفتم. سوال اول این بود که هدف فرهنگی شما چیست، سوال دوم راهبرد فرهنگی‌تان چیست و سوم اینکه راهکارهای شما چیست. بزرگواران هر کدام جوابی دادند، یکی شروع به نقد دولت قبلی کرد؛ دیگری، یکسری آسیب‌شناسی انجام داد و نفر سوم هم حرف‌های بی‌ربطی زد که بنده مجبور شدم توضیح دهم ما در کارهای فرهنگی یک هدف داریم، یک راهکار و یک راهبرد و توضیح دادم یعنی چه. در این مجله هم به نظرم مقداری کارها باید با استراتژی بیشتری صورت بگیرد، البته تأکید می‌کنم واقعا کار دشواری است و می‌دانم چقدر هر بخش، انرژی و فکر می‌طلبد و واقعا باید تشکر کرد از دوستانی که برای این کارها زحمت می‌کشند ولی این مجله با این محتوا، راه به جایی نمی‌برد. اسم امام فقط در دو جای این مجله آمده یک بار در مصاحبه حاج آقا رهبر، یک بار هم در این متنی که آقای دکتر نحوی در یادداشت اول نوشته‌اند و اینها خیلی جدی نیست. اسم آقا(رهبری) هم یک جاهایی به صورت پراکنده آمده ولی فکر امام و فکر رهبری در این

اما در مورد بت شکنی هایی که عرض کردم ابراهیم وار باید این ۵ بت را بشکنند، از چه تبری باید استفاده شود؟ باید از منطق قرآنی استفاده کنند و تبر منطق، استدلال و برهان را بردارند و هر کدام از این ۵ بت را بشکنند.

۵- درمطلب اول که یادداشت آقای دکتر نحوی است. به دو رکن عدالت و آزادی در متن اشاره شده درحالی که انقلاب ما چهار رکن داشت؛ عدالت، آزادی، عقلانیت و معنویت. دو رکن را آقای دکتر ندیده اند و توجه نداشته اند. آزادی هم دو شاخه دارد، یک شاخه آزادی در مقابله با استعمار خارجی است که به آن استقلال می گوئیم و یک شاخه مقابله با استبداد داخلی است که به آن گفته می شود جمهوریت که در فارسی به آن مردمسالاری می گویند. پس شش تا رکن است: عقلانیت، عدالت، آزادی، معنویت به اضافه استقلال و جمهوریت. در مطلب سردبیر هم توقع بود که استراتژی مجله را ببینیم که چنین نیست. البته وقتی همه مطالب را می خوانیم، حس می کنیم نشریه، هوادار و مروج جریان های سکولار و لیبرال است. در ادامه خواهم گفت که چقدر این نشریه در جای خودش خطرناک است.

۶- مصاحبه ای با آقای دکتر بیژن عبدالکریمی در این نشریه هست. ایشان شخصیت دوست داشتنی هستند. ایشان را از نزدیک می شناسم و با هم گفتگو داشتیم. ما در جلسات خصوصی با هم بودیم. بسیار آدم با اخلاق و حق طلبی هستند ولی «ذات نایافته از هستی بخش، چون تواند که بود هستی بخش»؟ «أَقْمَنُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَى». ایشان فردی است که راه را گم کرده و دچار گیجی شده. می توان از این آدم استفاده کرد؟ به دانشجو، استاد و پژوهشگر، می تواند خط بدهد؟ می تواند جریان بدهد؟ آزاداندیشی خوبی در ایشان می بینم و انصافا هنگام صحبت با ایشان لذت می برم. جاهایی هم در مصاحبه نکاتی گفته که عجیب است، مثلا شعارهای انقلاب را رجزخوانی های سیاسی گفته و مثال زده که انقلاب ما انقلاب ارزشهاست؛ در حالی که این جمله متعلق به شهید بهشتی است یا انقلاب ما انقلاب فرهنگی است که این جمله امام است؛ حتی جمله مخالفین انقلاب هم هست و خیلی از روشنفکران که انقلاب را قبول ندارند، قبول دارند که انقلاب، مقوله ای فرهنگی بود. بعد ایشان به اینها گفته رجزخوانی. در جای دیگری اشرافیت بوروکراتیک که خیلی خوب است و این انتقاد را باید پذیرفت که مدیران سیاسی ما دچار این خطاها شده اند. بعد در صفحه ۱۴ گفته شده که «این مراکز متعلق به اتوریتها و مراجع اجتماعی و دینی است»، مگر مراجع دینی ما فرهنگی نیستند؟ این چه نگاهی است در مورد مرجع تقلید، مرجع دینی ما به معنای عام، حوزه دین، یعنی مسجد، حوزه علمیه و هیات های ما؟ ممکن است اینها در بخش هایی، فرهنگ شان مشکل داشته باشد ولی در فرهنگی بودنشان شکی هست؟ این نشان می دهد که تفکر، تفکری سکولار است. ایشان در بخش هایی از این مصاحبه، به بن بست رسیده، از یأس و نابودی حرف می زند. انسانی که به بن بست رسیده و دچار

زمان پهلوی
دوم، سه تا بت
در دانشگاه
بود که آقای
مطهری شروع
به شکستن آنها
کرد و آن سه بت،
سوسیالیسم،
مارکسیسم و
کمونیسم بود و
مطهری وقتی
وارد دانشگاه
شد، شروع به
بت شکنی کرد؛
امروز ۵ بت
دیگر داریم؛
سکولاریسم،
لیبرالیسم،
پوزیتیویسم،
سوپرکتیویسم و
اومانیسم

سرگردانی است نمی‌تواند راهنمای من و شما باشد. در آیه‌ای که ذکر شد، قرآن می‌گوید از چه کسی تبعیت می‌کنید؟ کسی که خودش راه را پیدا کرده یا کسی که راه را پیدا نکرده و باید کسی دستش را بگیرد، راه را نشان دهد. مصاحبه‌گر تا آخر اصرار دارد که راه حل را از ایشان بپرسد اما پاسخی ندارد تا اینکه در مقاله «تفکر و روح مرده دانشگاه ایرانی» راه حل را می‌توان ملاحظه کرد. مقاله خوبی است که در اینجا آورده شده است البته اشکالاتی هم به آن وارد بوده که به شماری از آن اشاره می‌کنم. مثلاً در صفحه ۲۱ نوشته‌اند که «امروز با هیاهو خواهان آن چیزی هستیم که در جهان ما وجود ندارد و از جهان ما رخت بر بسته و می‌خواهیم آن را پنهان کرده یا جای خالی آن حقیقت را در جان‌هایمان با هیاهو و دروغ و... پر کنیم». این چه استدلالی است که وقتی نویسنده به پوچی رسیده، تصور کند همه به پوچی رسیده‌اند، اینطور نیست، شاید در جهان کسانی دیگر با سبک زندگی دیگری، حیاتشان معنا پیدا می‌کنند. آن آدم‌ها در فضای دیگر برای خودشان هدف دارند، از زندگی‌شان لذت می‌برند، برای زندگی‌شان، ارزش‌ها و آرمان‌هایی دارند و حتی حاضرند در آن راه جان‌شان را فدا کنند. نویسنده به پوچی رسیده نه همه مردم. مثلاً این دوستان مدافع حرم یا امدادرسان‌هایی که به سیل‌زدگان کمک می‌کنند به پوچی رسیده‌اند؟ اینها اسیر چیزهایی که ایشان در صفحه ۲۴ نوشته تنبلی خاورمیانه‌ای، نشده‌اند و صبح تا شب، ۱۲ ساعت در منطقه سیل‌زده گِل پاک می‌کند. کدام تنبلی خاورمیانه‌ای؟ این واقعا کم لطفی است. یکبار به ایشان گفتم شما جلسات حاج آقا دولابی را می‌رفتید و ایشان را دیده بودید و می‌شناختید. صحبت‌ها و توصیه‌های ایشان به زندگی آدم معنا می‌دهد. بعد ایشان در ادامه مقاله، به امر احاطه‌کننده به عنوان راه حل، اشاره می‌کند ولی از اینکه بگوید خدا یا امام زمان و یا ولی الله اعظم یک امر احاطه‌کننده است، خجالت می‌کشد و می‌ترسد. چرا می‌ترسید؟ ما قبول داریم امام زمان علیه السلام و بالاتر از امام زمان خود خداست؛ چرا می‌گویید امر احاطه‌کننده؟

الگوی فرهنگی این مجله تا اینجا یعنی بیش از ۱۷ صفحه (۱۰ تا ۲۷) اینست درحالی‌که این فرد نمی‌تواند حرف اصلی شما را بزند، خوب است از ایشان صحبت کنید و یا به عنوان منتقد بیاورید ولی بخش زیادی از مجله را نباید به چنین سخنانی اختصاص دهید.

۷- همه یا اکثر کسانی که با آنها مصاحبه کرده‌اید، سکولار هستند یا لیبرال. آدم‌های بزرگی داریم مثل آقای کچوئیان، آقای زرشناس، آقای گلشنی، آقای پارسا، آقای کوشکی، آقای خسرو پناه. اینها آدم‌های کمی نیستند، آقای فؤاد ایزدی، آقای علی غلامی. دو مصاحبه که با آن دو بزرگوار شده، وارد حوزه اصلی بحث نشریه نشده، مخصوصاً مصاحبه حاج آقا رهبر که بیشتر بحث اخلاقی دارد و هرچند خیلی خوب بود ولی ناظر به مسائل فرهنگی دانشگاه اجتماعی نیست، بحثشان خوب است ولی اخلاقی و فرهنگی و درباره مهربانی، تواضع و بسترسازی برای شادی و نشاط است. بحث آقای دکتر ربانی هم

وقتی قرار بر

بت‌شکنی است،

دو قسمت داریم.

یکی لا اله و

دیگری الا الله.

لا اله یعنی نه به

غیر خدا که نفی

است والا الله که

اثباتی است. در

این نشریه نه لا

اله می‌بینیم و نه

الا الله.

که وارد چالش صحبت‌های سایر اساتید نشده است. مثلاً در جایی از مصاحبه آقای ربانی در صفحه ۴۹ سیاست‌های زمان آقای هاشمی را نقد می‌کند که مصاحبه‌گر باید بیشتر درباره آن سؤال می‌پرسید چون خیلی از استخوان‌بندی‌های دانشگاه ما در زمان آقای هاشمی شکل گرفت و بعد ادامه پیدا کرد. اگر مصاحبه‌گر باهوش بود می‌توانست بیشتر بر روی این قسمت، تمرکز کند.

۸- وقتی قرار بر بت‌شکنی است، دو قسمت داریم. یکی لا اله و دیگری الا الله. لا اله یعنی نه به غیر خدا که نفی است و الا الله که اثباتی است. در این نشریه نه لا اله می‌بینیم و نه الا الله. مثلاً در مصاحبه با دکتر نعمت‌الله فاضلی که فمینیسمی سکولار است، سوتیتتری که در صفحه ۶۲ آمده از سیاست انزوای بین‌المللی در آموزش عالی صحبت می‌کند که همیشه بوده جز در این ۳-۴ سال اخیر، یعنی آموزش عالی ما همیشه بد بوده و سه چهار سال است که آقای روحانی آمده، وضعیت مناسب است. این کم لطفی است. یعنی حتی زمان هاشمی و خاتمی هم انزوای بین‌المللی بوده و الان نیست؟! اتفاقاً این سه چهار سالی که آقای روحانی آمده، شیب علمی کشور نزول داشته یعنی شتاب علمی کشور، نزول کرده است. این چه سخنی است که بگوییم ما همیشه در بعد انقلاب، در آموزش عالی سیاست انزوای بین‌المللی داشتیم. این سخن، حرفی سیاسی و ناشی از بی‌دقتی است. بعد در صفحه ۶۶، در بخش ۵، بی‌خیال

اسلام و دین موضوعاتی را در ارتباط با فرهنگ مطرح ساخته است. این عبارات عین لیبرالیسم است. ممکنست بپرسید اشکال ما به لیبرالیسم چیست؟ یک اشکال منطقی و یک اشکال دینی وارد است. اشکال منطقی که خودشان هم در آن، درمانده‌اند اینست که وقتی می‌گوییم طبق مکتب لیبرال، انسان آزاد است که هرکاری خواست انجام دهد تا جایی که مخالف آزادی بقیه نباشد. آنوقت وقتی پرسیده شود که مرز آزادی بقیه کجاست، این پاسخی ندارد. ایراد منطقی اینست که مرز آزادی بقیه که من مزاحم آزادی آنها نباشم مشخص نیست؛ اینجا هیچ معیاری نداریم که مرز آزادی را مشخص کنیم. اشکالات دینی هم وجود دارد. مشکلی که لیبرال‌ها و سکولارها به لحاظ دینی و قرآنی دارند، اینست که «یؤمن بعضی، یکفر بعضی» هستند. بعضی جاهای قرآن را خوششان می‌آید و می‌گیرند و بعضی جاها را خوششان نمی‌آید، نادیده می‌گیرند. قرآن می‌گوید هرکس اینطور شد «اولئک هم الکافرون»؛ پس لیبرال‌ها و سکولارها، کافر هستند. نمی‌توان هم قرآن را قبول داشت و هم سکولار بود. یک شوخی با دوستان اصلاح‌طلب‌مان می‌کنم و به ایشان می‌گویم آیا شما لیبرال هستید؟ می‌گویند بله، می‌گویم آیا شما مسلمان هستید؟ می‌گویند بله. می‌گویم شما دچار پارادوکس هستید. چون مسلمان واقعی نمی‌تواند لیبرال باشد و مسلمان واقعی نمی‌تواند سکولار باشد. از طرف دیگر، لیبرال واقعی نمی‌تواند مسلمان باشد، سکولار واقعی نمی‌تواند مسلمان باشد. چون اسلام می‌گوید یا همه چیز دین را باید قبول کنید یا هیچ و اگرخواستید بگویید من این را می‌خواهم گزینش کنم، اسلام می‌گوید قابل قبول نیست. لیبرالیسم با اسلام قابل جمع نیست. دوستانی که اطرافتان لیبرال و سکولار هستند و هم مسلمان هستند، اینها اسلام را نفهمیدند. به همین راحتی یا اسلام را نفهمیدند یا لیبرالیسم را نفهمیدند یا سکولاریسم را نفهمیدند یا هیچ‌کدام را نفهمیده‌اند! والا لیبرال مسلمان پارادوکسیکال است و سکولار مسلمان هم پارادوکسیکال است. تناقض ذاتی و متنافی‌الاجزاء است؛ فرهنگی که شما در این نشریه معرفی می‌کنید یک فرهنگ سکولار است.

۹- مطلب آقای آرش حیدری، وحشتناک است. در بخش نتیجه‌گیری در صفحه ۸۳ می‌نویسد «اگر ما فرهنگ را با اموری همچون اخلاق، نگرش و ایدئولوژی خلط کنیم، آنگاه نه برای

فرهنگ که برای امور دیگری برنامه‌ریزی خواهیم کرد و شکست خوردن در ساحت فرهنگ امری چندان دور از ذهن نخواهد بود». این عین سکولاریسم است و باید گفت یک نوع لائیسیته است یعنی فرهنگ تهی از اخلاق. فرهنگ تهی از ایدئولوژی که منظورشان دین است. فرهنگی که اخلاق در آن نباشد، فرهنگی که در آن دین نباشد، این جز سکولاریسم است؟ با پول بیت‌المال مسلمین، معاون محترم فرهنگی دانشگاه که خودش یکی از چهره‌های اصولگرای شهر و دبیر کانون تمدن هستند، می‌شود رییس شورای سیاست‌گذاری این نشریه. مطمئن هستم آقای دکتر نحوی این را مطلب را نخوانده‌اند و اگر خوانده‌اند، متوجه آن نشده‌اند و باید در شماره بعد جواب هرچند می‌دانید همه کسانی که این مجله را می‌خوانند، مجله بعدی به دستشان نخواهد رسید. پرسش من اینست که آقای نحوی، آقای توکلی و همه کسانی که این نشریه را منتشر کرده‌اید، واقعا معتقد هستید که باید فرهنگ را از اخلاق تهی کرد؟ فرهنگ را از ایدئولوژی تهی کرد؟ من مطمئنم چنین اعتقادی ندارید، ولی حواستان نیست و همین‌طور چاپ کرده‌اید و رفته‌اید.

۱۰- یک مطلب از آقای مهدی حاج‌صادقیان آمده که از نیروهای اصلاح‌طلب و دبیر شورای اسلامی شهر نجف آباد هستند. ایشان هم عضو انجمن اسلامی دانشگاه شهید بهشتی بوده‌اند. مطلب خوبی از آقای صادق آبالان آورده‌اید که دانشجوی آقای فراستخواه است اما در این مطالب هم باز هم هیچ اشاره‌ای به دانشگاه اسلامی با دیدگاه‌هایی که امام و رهبری و جوادی آملی و گلشنی این بزرگان دانشگاهی دارند، آورده نشده است.

۱۱- در بخش معرفی کتاب، مطلبی آمده با عنوان «دانشگاهی که نیاز داریم». واقعا در کشور خودمان، هیچ کتابی برای معرفی نداشتیم؟ من کتاب‌ها را رد نمی‌کنم ولی چرا همه‌اش به یک طرف جهت‌گیری دارد؟

۱۲- مطلبی از آقای چامسکی در نشریه آمده است. او یک سیاستمدار یهودی‌زاده و روسی‌تبار است. آدمی ضد ایران و به شدت طرفدار اسرائیل است. از همه بدتر، آتئیست است، بی‌خداست. این آدم را، یک آدم بی‌خدا را معرفی کرده‌اید. کسی است که نامه اکبر گنجی به دبیرکل سازمان ملل علیه نظام را در سال ۲۰۰۹ امضا کرد و در آن تحصن ضدایرانی شرکت کرد. با قانون اساسی مشکل دارد، درباره جزایر سه‌گانه، آنها را متعلق به امارات متحده می‌داند، به

شدت طرفدار اسرائیل و از همه بدتر آدم بی‌خدایی است. او باید به ما بگوید در دانشگاه چگونه باشیم و آموزش عالی چگونه باشد؟ چون منتقد سیاست‌های آمریکاست، در تلویزیون هم می‌آورند و مصرفش می‌کنند ولی شرایط برای کسی که در سطح دانشگاه کار فرهنگی انجام می‌دهد، تفاوت دارد و در نهایت توجه او فقط مخصوص دانشگاه‌ها غیرانتفاعی نیست که شامل دانشگاه ما نمی‌شود.

۱۳- مطلب آخر اینکه در این نشریه، هیچ خبری از اندیشه‌های امام و رهبری درباره دانشگاه، رسالت و فرهنگ آن به صورت تحلیلی نیست. با استفاده از این موارد به صورت شعاری مخالفم و اینکه مثلا چپ و راست، عکس امام و رهبری استفاده شود.

این ریاکاری است و کار درستی نیست ولی متأسفانه در این نشریه، از این اندیشه‌ها، سخنی نبوده و امیدوارم در شماره بعدی جبران شود. یک جمله هم از امام عرض کنم. امام می‌فرمایند تا من زنده هستم، نمی‌گذارم کشور دست لیبرال‌ها بیافتد. متأسفانه این اتفاق افتاده است.

شوراهای شهر ما، هیئت دولت ما، خیلی از وزارتخانه‌ها و مجلس ما در دست لیبرال‌هاست. در انتخابات شهردار تهران، تیترو بعضی روزنامه‌های لیبرال این بود: «رقابت لیبرال‌ها بر سر شهرداری تهران». امام حرفی می‌زنند خیلی عجیب، می‌گویند اگر حکومت دست لیبرال‌ها بیافتد، از راه لیبرال‌ها دست منافقین می‌افتد. امام می‌گفت لیبرال‌ها جاده صاف‌کن منافقین می‌شوند. در بخش‌هایی باید

توضیحات نشریه درباره انتقادات طرح شده درباره

شماره اول

در ارتباط با نقدهای طرح شده درباره شماره اول، اشاره به نکات

زیر ضرورت دارد:

اولاً از طرف همکاران و مسئولان نشریه با افراد و متفکران دیگری

نظیر آقای دکتر کچویی و دکتر پارسانیا برای مصاحبه و دریافت

مطلب تماس گرفته شده است و پس از پیگیری‌های طولانی،

تاکنون حاضر به انجام مصاحبه و پاسخ به پرسشهای نشریه

نشده‌اند. لذا دیدگاه دست‌اندرکاران نشریه این نبوده که به دنبال

طرح نحله فکری خاص باشند و مابقی صاحبان تفکر و ایده را از

نشریه حذف کنند.

ثانیاً مطالب این نشریه، بر اساس دیدگاه‌های مختلف در مورد

فرهنگ در دانشگاه، اعم از متفکرین داخلی و خارجی است و درج

نظرات ایشان به هیچ وجه به معنای تأیید همه نظرات یا افکار آنها

نیست بلکه باز شدن فضای گفتگو و نقد عالمانه است. اتفاقاً برخی

افکار به دلیل طرفداران زیادی که دارد باید بیشتر مطرح و نقد شود.

بایکوت و یا سانسور کردن آنها به ترویج بیشترشان کمک می‌کند.

متأسفانه فقدان فضای آزاداندیشی باعث شده است بیان افکار

دیگران و شنیدن آرای مختلف مساوی با کفر تلقی شود و هزینه‌های

زیادی به جامعه تحمیل کند.

ثالثاً این نشریه قرار است یک جریان فرهنگی مداوم فکری در

دانشگاه باشد. یعنی شماره‌های متوالی دارد و قرار نیست در هر

شماره، همه مطالب با نظرات نقادانه آن مطلب آورده شود و باید

در جریان جاری نشریه به داوری بهتری درباره آن برسیم. باید به

غنی شدن محتوا کمک کنیم. ایراد اتهامات مختلف چه مشکلی

از کجروی‌های فکری جامعه باز می‌کند جز انجماد و تصلب بیشتر

فکری افراد جامعه؟!

رابعاً پاسخ به برخی نقدها که بیشتر جنبه اتهام به اشخاص

دارد تا نقد را به فرصت مناسب موکول می‌کنیم تا بر تعهدی که در

آزاداندیشی به دوش خود حس می‌کنیم، پایبند باشیم و در این

مسیر صعب و دشوار، هجده‌های مختلف را به جان و آبروی خود

خریده و داوری را به عهده خوانندگان فهیم و فرهیخته دانشگاه

واگذار می‌کنیم. ■

این واقعیت را پذیرفت که الان حکومت دست لیبرال‌هاست و آرزوی امام محقق نشده است. اینست که حرف‌های امام دکور می‌شود، حرف رهبری دکور می‌شود؛ دکور یعنی جدی نیست و متأسفانه این نشریه، علیرغم حسن‌هایی که دارد از این مسأله رنج می‌برد.

۱۴- آخرین نکته اینست که اگر در دانشگاه امروز، می‌بینید که ناهنجاری‌هایی افزایش پیدا کرده مثلاً آمار مصرف مواد مخدر، مشروبات الکلی و... در خوابگاه زیاد شده این سخت‌افزار، معلول عوامل زیادی است: مسائلی مثل بحران هویت، دوری از خانواده، سختی دروس، مشکلات اقتصادی و اشتغال و.... قطعاً یکی از نرم‌افزارهایی که باعث رواج آن ناهنجاری‌ها می‌شود اندیشه‌های لیبرالی و سکولاری است که دست‌به‌دست آن عوامل شده و نهایتاً چنین مشکلاتی را دامن می‌زند. همیشه بهتر است به جای برخورد صرف با معلول‌ها، با علت‌ها هم مبارزه کرد. ■

ضرورت‌ها و ملاحظات

برای بهبود کیفی

پژوهش‌های اجتماعی

در دانشگاه صنعتی اصفهان



مقدمه

با توجه به افزایش سرعت تغییرات فرهنگی- اجتماعی در این عصر که ناشی از رشد و تغییرات در حوزه فناوری‌های ارتباطی و تسهیل جابجایی عناصر فرهنگی بین‌نسل‌ها، مرزهای جغرافیایی و بین ملت‌های مختلف است، شناخت ویژگی‌های فرهنگی شهروندان به‌ویژه برای سیاست‌گذاری‌های اجتماعی- فرهنگی، دارای ضرورت‌ها، الزامات و اقتضائات تازه‌ای است. اما اگر در گذشته نه‌چندان دور، انجام سرشماری به‌صورت ده سال یکبار، کمک شایانی به برنامه‌ریزی در سطح خرد و کلان کشورها می‌کرد، امروز انجام صرف اینگونه پیمایش‌ها، فاقد کارکردهای لازم برای سیاست‌گذاری در هر سطح بوده و تعریف شیوه‌های مکمل در فاصله زمانی کوتاه‌تر ضرورت دارد. به دلیل همین سرعت تغییرات، انجام مستمر و پیوسته پژوهش‌ها و پایش‌های مرتبط با سیاست فرهنگی و اجتماعی در هر فضای بزرگ و کوچک اجتماعی و تسریع در استفاده از یافته‌ها و نتایج آن در سطح عملیاتی، ضرورتی تام و

تمام یافته است. وجود ده‌ها خرده‌فرهنگ، تولد جنبش‌های نوظهور در سطح جهانی که به سرعت نمونه‌های بومی آن ساخته می‌شود، وجود فضاهای تازه ارتباطی و شبکه‌ای شدن جان و جهان انسان امروز، ازجمله پارامترهایی است که شناخت آن، بدون تغییر در محتوا و فرم الگوهای پیشین نظرسنجی امکان‌پذیر نیست.

دانشگاه، به‌عنوان فضایی در ادامه این شرایط اجتماعی و در عین حال با ویژگی‌های متمایز و متفاوت، هم حاصل این تغییرات و هم موتور محرکه بخشی از این تغییرات محسوب می‌شود. در سراسر جهان، قراین و شواهد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد دانشگاه، دماسنج جامعه و نشانگان دقیقی از شرایط فرهنگی- اجتماعی آنست به‌خصوص در کشورهایی که دانشگاه، توده‌ای شده و نسل سوم و چهارم دانشگاه‌ها، نضج و رشد یافته‌اند. با این مقدمات، شناخت ویژگی‌های فرهنگی- اجتماعی دانشگاه، امروز هم ضرورتی عقلانی و هم اهمیتی حیاتی برای موجودیت دانشگاه و جامعه دارد.

براساس درک چنین ضرورت‌ها و آگاهی از چنین تغییرات شتابانی بوده که در سال‌های اخیر، مدیران دانشگاه صنعتی اصفهان در اندیشه شناخت وضعیت فرهنگی- اجتماعی دانشگاه برآمده و ضمن تعریف طرح‌ها، پایش‌ها و پروژه‌های متعدد، اجرای بخشی از آنها را در سطح دانشگاه به انجام رسانده و یا در حال انجام دارند. یکی از بزرگترین این طرح‌ها، پایش فرهنگی- اجتماعی با عنوان **ارزیابی نقش اجتماعی دانشجویان دانشگاه صنعتی اصفهان** است که به سفارش معاونت فرهنگی این دانشگاه و توسط تیمی از اعضای هیأت علمی این دانشگاه و کارشناسان این معاونت طی ۴ دوره در سطح دانشگاه اجرا شده است. در اولین گزارش جامع تحلیلی از این پایش که در پاییز ۹۶ و در تیراژی محدود و برای مدیران، برنامه‌ریزان و تصمیم‌گیرندگان منتشر شده و تحلیلی بر نتایج پایش در همین سال می‌باشد، نکات جالب توجه و ملاحظات مهمی آمده که در این گزارش به بخشی از آنها پرداخته شده است.

مروری بر یافته‌های پژوهش

یافته‌های پژوهش در دو سطح توصیفی و تحلیلی ارائه شده است که در نمودارهای ذیل، بخشی از نتایج مرتبط با سبک زندگی در سطح

توصیفی ارایه شده است. استفاده از تکنیک تحلیل عاملی و تعیین نمره استاندارد، در نهایت به تعیین وزن برای شاخص‌ها، ارتباط آنها و طبقه‌بندی دانشجویان براساس متغیرهای ارایه‌شده منجر گردیده است. نتایجی که در کنار مبانی نظری کاربردی و به‌روز می‌تواند به تبیین و درنهایت عملیاتی‌سازی پیشنهادات کمک کند.

یافته‌های این پژوهش ازجمله ارتباط محل سکونت خانواده یا شغل پدر و مادر با سبک زندگی دانشجویان، تفاوت گروه‌های مختلف دانشجویان در متغیر هویت خانوادگی و هویت حرفه‌ای و یا بالاتر بودن میانگین نمره دانشجویان متأهل در هر چهار شاخص نسبت به دانشجویان مجرد را دربرمی‌گیرد که در کنار تصویر دقیقی که در این پژوهش از سبک زندگی دانشجویی ارایه می‌شود، می‌تواند به سیاست‌گذاران دانشگاه به‌خصوص در موضوعات فرهنگی، اطلاعات خام مفیدی ارایه دهد. بخش قابل توجه این گزارش، تفکیک دانشجویان به سه گروه آموزشی مختلف یعنی فنی-مهندسی، علوم پایه و کشاورزی است که مقایسه‌های جالبی را میان سه گروه مذکور ممکن ساخته است. همانطور که تفکیک بر اساس متغیرهایی نظیر سال ورودی، جنسیت، نوع سکونت، میزان تحصیلات پدر و مادر و پایگاه اجتماعی - اقتصادی والدین امکان چنین مقایسه‌ای را در ارتباط با متغیر وابسته پژوهش و شاخص‌های آن فراهم آورده است. در مجموع، گزارش نهایی واجد نکات و نتایج امیدبخش و نگران‌کننده، هر دو بوده و انعکاس و تحلیل واقعیت اجتماعی بر اساس طرح علمی-پژوهشی دارای اعتبار و روایی را مدنظر داشته است.

نمونه‌ای از یافته‌ها در سطح توصیفی و سطح تحلیلی:

طبق نتایج به دست آمده از کل نمونه پژوهشی دانشجویان کارشناسی، تعداد ۲۹۶ نفر یعنی ۹۱/۶ درصد مجرد و ۲۷ نفر یعنی ۸/۴ درصد متأهل هستند. از ۳۱۸ نفر دانشجوی تحصیلات تکمیلی، ۸۲/۱ درصد یعنی ۲۶۱ نفر مجرد و ۱۷/۹ درصد یعنی ۵۷ نفر متأهل هستند. (نمودار شماره ۱)

هم‌چنین بر اساس نتایج این پژوهش، ۴۴/۴ درصد دانشجویان کشاورزی و منابع طبیعی، ۴۳/۷ دانشجویان درصد علوم پایه و ۴۱/۳ درصد دانشجویان فنی و مهندسی در حد متوسط به کیفیت غذای خود

اهمیت می‌دهند و این روند در هر دو مقطع تحصیلی یکسان است. (نمودار شماره ۲)

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که ۱۹/۸ درصد دانشجویان نمونه پژوهش هیچ زمانی را به ورزش اختصاص نمی‌دهند و ۲۷/۲ درصد از آنها نیز کمتر از ۳۰ دقیقه در هفته به ورزش اختصاص می‌دهند. یعنی می‌توان بیان کرد که حدود ۴۷ درصد از کل دانشجویان نمونه پژوهش، میزان ساعت مناسبی برای ورزش در هفته ندارند. (نمودار شماره ۳)

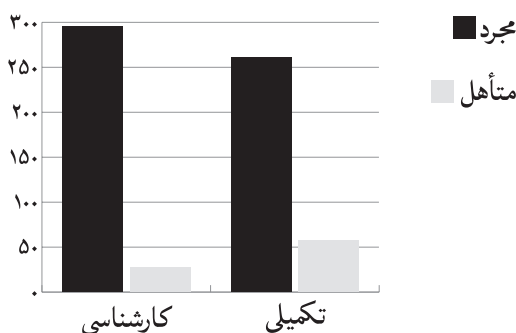
یافته‌های این پژوهش همچنین نشان می‌دهد رابطه بین معدل دانشجویان با شاخص اخلاق اجتماعی و هویت اجتماعی در سطح ۹۵ درصد معنادار و مثبت است. هر چقدر معدل دانشجو بالاتر باشد هویت اجتماعی و اخلاق اجتماعی آن نیز بیشتر است. نتایج نشان می‌دهد تفاوت معنادار ایجاد شده بین دانشجویان در شاخص هویت اجتماعی نسبت به میزان معدل آن‌ها، ریشه در تفاوت بین دانشجویان در شاخص‌های هدف هویت حرفه‌ای دارد. دانشجویی که معدل بالاتر کسب کرده نمرات بهتری نیز در مؤلفه‌های هویت حرفه‌ای دانشجویی کسب کرده است که می‌توان در همین جا نسبت به نقش هویت بر پیشرفت درسی دانشجویان پی برد.

ملاحظات درباره طرح پایش فرهنگی-اجتماعی دانشگاه:

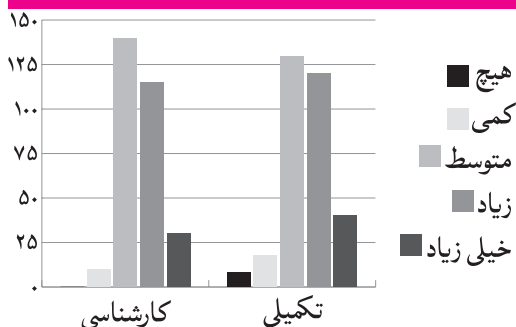
ضرورت انجام پایش

در مقدمه این گزارش و چنانچه پیشتر نیز گفته شد، به ضرورت‌های انجام چنین

نمودار شماره ۱.



نمودار شماره ۲.



نمودار شماره ۳.



پایش‌هایی اشاره شده است: «یکی از تهدیدات احساس و ادراک شده مشترک در میان تمامی نظام‌های سیاسی و اجتماعی موجود در سراسر جهان، به هم‌ریختگی، اغتشاش، تغییرات سریع و تحولات عمیق در حوزه فرهنگ می‌باشد». در ادامه همچنین بر رهگیری و پیگیری مستمر تحولات و تغییرات ارزشی و فرهنگی تأکید شده است اما رابطه این موارد و شناخت شرایط فرهنگی حاکم بر دانشگاه با ارزیابی نقش اجتماعی دانشجویان، به صورت روشن و واضح توضیح داده نشده و ابهاماتی را برای خواننده گزارش باقی می‌گذارد؛ به عنوان مثال آیا شاخص‌های مورد اشاره در این پژوهش که به ارزیابی و شناخت نقش اجتماعی دانشجویان منتهی می‌شود همان شاخص‌هایی است که نمایانگر وضعیت فرهنگی دانشجویان است و ارتباط و پیوند مفهومی این دو با یکدیگر چگونه انجام گرفته است؟ به دلیل همین شکاف مفهومی است که در بخش ضرورت‌ها، به جای ضرورت انجام پژوهش به الزامی اشاره شده که ارتباط مستقیم با انجام پژوهش ندارد بلکه ضرورتی است هنجاری (و نه علمی) که به دانشگاه گوشزد می‌کند: «لازم است بر فعالیت‌های فرهنگی در دانشگاه یعنی محور عقلانیت جامعه بیشتر پرداخته شود و استادان و دانشجویان، به نقش تربیتی و فرهنگی خویش بیشتر آشنا شوند و شرایط و تمهیداتی فراهم شود تا به موازات آموزش و پژوهش، فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و تربیتی به شکل صحیح انجام شوند» و در پایان گفته شده

که انجام فعالیت‌های فرهنگی و تربیتی مورد توافق همگان است اما مشخص نکرده این توافقی‌ها و الزامات، چه ارتباطی با ضرورت انجام این پژوهش دارد. همچنین در بخش اهداف پژوهش نیز ارتباط بین هدف کلی ارزیابی نقش اجتماعی با شناخت شرایط فرهنگی و اهداف جزئی، توضیح داده نشده است. در بخش گمانه‌های پژوهش، یک گمانه مهم طرح شده که در دفاع از آن استدلالی وجود ندارد: اینکه شاخص‌های شورای انقلاب فرهنگی که دو دهه قبل تدوین شده

پایش از طریق سیستم گلستان و به شکل مجازی که در شماری از پیشنهادات و در پاسخ به پرسش باز در هر دو دوره مطرح شده است.

شاخص‌های مورد استفاده در پایش معاونت فرهنگی- اجتماعی دانشگاه

ابعاد	شاخص
مهارت‌های زندگی، سبک زندگی و خانواده	سلامت
هویت خانوادگی، هویت دانشجویی، هویت قومی، هویت ملی و هویت دینی	هویت اجتماعی
مشارکت اجتماعی، نگرش، توانمندسازی و سرمایه روانشناختی	سرمایه اجتماعی
باور، قبول و رعایت احترام	اخلاق اجتماعی

و نکته پایانی؛

معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه ضمن توجه به اصلاح شیوه‌های شکلی و محتوایی اینگونه پایش‌ها سعی دارد با تکیه بر دریافت‌های حاصل از آنها، ضمن ارائه تشخیصی واقع‌گرایانه نسبت به وضعیت موجود فرهنگی دانشگاه، مدیریت دانشگاه را در راهبری فکری، فرهنگی و اجتماعی دانشگاه با سیاست‌ها و برنامه‌های مناسب با اهداف اسناد راهبردی و متناسب با وضعیت موجود یاری نماید. ■

برای ارزیابی امروز از نقش اجتماعی دانشجویان در سطح دانشگاه صنعتی اصفهان کفایت دارد و بی‌کم‌وکاست قابل استفاده است. از همین روست که بخش مبانی نظری تنها به توضیح این شاخص‌ها در قالبی کلی و ارایه تعاریف نظری (و نه حتی عملیاتی) محدود شده و چند شاخص مهم که در زمان طراحی توسط آن شورا، موضوعیت و یا اهمیتی فراگیر نداشته مانند اشکال جدید ارتباطات و تأثیر آن در زندگی دانشجویی، روابط دانشجویان با یکدیگر در سطح دانشگاه، اقتصاد و شیوه معیشت دانشجویان، مدنظر قرار نگرفته است. استفاده صرف از این مبانی نظری و شاخص‌ها سبب شده تا پژوهشی تا بدین پایه مهم، فاقد پیشینه بوده و چارچوب نظری پژوهش نیز به ارایه جداول و شاخص‌های ۴گانه ختم شود که در نمودار شماره یک قابل ملاحظه است. البته توضیح رابطه علی بین متغیرها و نیز دلیل انتخاب این متغیرها، به شورای عالی انقلاب فرهنگی نسبت داده شده و گویا پژوهش، خود را مکلف به رعایت همان چارچوب دانسته است بدون آنکه به این پرسش مهم پاسخ دهد که به چه علت باید در ارزیابی نقش اجتماعی دانشجویان به همین متغیرها محدود بماند و تغییر شرایط فرهنگی- اجتماعی که بیش از همه این معیارها را با تردید جدی روبرو ساخته، نادیده انگارد؟

با این وصف و با وجود انتقاداتی که می‌توان به تعیین شاخص‌ها وارد ساخت، درنهایت پژوهش در چارچوب ارایه شده، به یافته‌ها و نتایج مهمی دست یافته که تکرار آن در طی ۴ دوره را موجه می‌سازد.

حواشی و نکات میدانی از پایش فرهنگی

علاوه بر نکات کوچکی که از منظر محتوایی و ساختاری در ارتباط با این پیمایش وجود دارد، شماری از نکات نیز در زمان اجرای این پایش در دو مقطع بر نگارنده مشخص شد. اول، طولانی‌بودن پرسشنامه و وقت‌گیر بودن آن، مورد انتقاد بسیاری از دانشجویان قرار می‌گرفت و تقریباً هیچ پاسخگویی نبود که به این نکته کتبی و یا شفاهی اشاره نکند. دوم، پرسش از کاربرد این سؤالات و درخواست برای ملاحظه نتایج آن بود که خود می‌تواند عامل انگیزشی برای دانشجویان در تکمیل پرسشنامه باشد. سوم وجود پایش‌ها و نظرسنجی‌های مشابه در سطح دانشگاه که توضیح چرایی آن برای دانشجویان دشوار بوده و گاه به عدم تمایل برای همکاری منجر می‌شود و چهارم امکان انجام

شاید وقت آن باشد که دانشگاهیان با در نظر گرفتن شرایط موجود و چالش‌های فرارو، در مورد برنامه‌های کلان و خرد دانشگاه با یکدیگر گفت‌وگو کنند. در این تبادل آرا، هرکس که دانشگاهی بودن را انتخاب کرده است، قدر دانشگاه را می‌داند، به‌شأن خود واقف است و به تکالیف حرفه‌ای و اخلاقی خود تعهد دارد، می‌تواند یکی از طرف‌های این گفت‌وگو باشد. از این گفت‌وگو هر چه حاصل آید، برای رستگاری دانشگاه سودمند خواهد بود و اگر چنین نشود، دیگرانی هستند که برای ما نسخه خواهند پیچید.

